

خطبه بیست و یکم: رستاخیز و قیامت و بهشت و دوزخ

اشاره

«و هی کلمه جامعه للعظمه و الحكمه»^(۱)

فإنَّ الغاية أمامكم، و إنَّ وراءكم الساعه تحدوكم. تخفّفو تلحقو، فإنَّما ينتظر بأولكم آخركم.

قال السید الشریف: أقول: إنَّ هذا الكلام لو وزن بعد كلام رسول الله صلی الله عليه و آله و سلم بكل كلام لمال به راجحا، و بربز عليه سابقا فاما قوله عليه السلام: «تخفّفو تلحقو» فما سمع كلام أقل منه مسموعا ولا - أكثر منه محصولا و ما أبعد غورها من كلامه! و قد نبهنا في كتاب «الخصائص» على عظم قدرها و شرف جوهرها.

ترجمه

بی گمان پایان کار(رستاخیز و قیامت و بهشت و دوزخ) در برابر شما است و عوامل مرگ، پیوسته شما را به پیش می راند. سبکبار شوید تا به قافله بررسید! چرا که

ص: ۱۵

۱- (۱) در کتاب مصادر نهج البلاغه، این خطبه را از سید رضی، رحمه الله در خصائص صفحه ۸۷، نقل کرده است. و در ذیل خطبه ۱۶۷-که این خطبه، بخشی از آن است- می افزاید: «طبری»، این را در کتاب تاریخ خویش در حوادث سنه ۳۵ هجری قمری نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، جلد ۱، صفحه ۳۷۱، و جلد ۲، صفحه ۴۰۳). با مراجعه به تاریخ طبری، روشن می شود که مردم، با علی علیه السلام در روز جمعه، پنج روز به پایان ذو الحجه مانده، بیعت کردند و نخستین خطبه ای که آن حضرت ایراد فرمود، در خطبه ۱۶۷ است که این خطبه جزیی از آن است. تاریخ طبری، جلد ۳، صفحه ۴۵۷.

پیشینیان را برای رسیدن بازماندگان، نگه داشته اند! (و همه، در یک زمان، محسور خواهید شد).

سید رضی می گوید: اگر این گفتار امام علیه السلام پس از سخن خداوند سبحان و پیامبر اسلام، با هر سخنی سنجیده شود، بر آن برتری خواهد داشت و از آن پیشی می گیرد.

اما گفتار او علیه السلام: «**تَحْفَّظُوا تَلْحِقُوا**» کلامی است که از آن، کوتاه‌تر و پر معنا‌تر، کلامی شنیده نشده است. چه سخن ژرف و عمیقی و چه جمله پر معنا و حکمت آمیزی است، که روح تشه طالبان حکمت را سیراب می کند! ما در کتاب خصائص در باره اهمیت و عظمت این جمله، بحث کرده ایم.

شرح و تفسیر

سبکبار شوید تا به منزل بوسید!

این کلام، بخشی از خطبه طولانی تر ۱۶۷ است. همین جمله‌ها با تفاوت کمی، ضمن آن خطبه آمده است.

از کلام مرحوم سید رضی، استفاده می شود، که امام علیه السلام آن را در آغاز خلافت خویش بیان فرموده است، اما از کتاب مطالب السؤول (۱) استفاده می شود که این خطبه دنباله خطبه گذشته است و همان مطالب را دنبال می کند.

این احتمال نیز وجود دارد که هر سه خطبه، یکجا از امیر مؤمنان علی علیه السلام صادر شده و سپس به بخش‌های سه گانه، تقسیم شده است.

به هر حال، این بخش از خطبه - که چند جمله بیش نیست - به گفته سید رضی، به قدری پر محتوا و پر معنا است که با هر کلامی، جز کلام خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مقایسه شود، بر آن پیشی می گیرد! و راستی که چنین است.

این چه فصاحت و بلاغتی است که در جمله‌هایی کوتاه، حقایق چنان بلندی را

صف: ۱۶

(۱) منهاج البراعه، جلد ۳، صفحه ۳۰۱.

مطرح می کند! حضرت، نخست، مردم را به مسأله معاد و دادگاه بزرگ عدل الهی متوجه می سازد و از این طریق، آنها را متوجه مسئولیت های بزرگی که در دوران خلافتش دارند، می کند و از هر گونه نفاق و دو رویی و کار شکنی و اختلاف، بر حذر می دارد و می فرماید: پایان کار (رستاخیز، قیامت، بهشت و دوزخ) در برابر شما است و عوامل مرگ، پیوسته شما را به پیش می راند، (فإن الغایه أمامکم، و إنّ وراء کم الساعه تحدوکم) ^(۱).

تعییر به «الغایه» (پایان کار) در مورد رستاخیز و بهشت و دوزخ، به خاطر آن است که زندگی این جهان، مقدمه ای است برای حیات ابدی در جهان دیگر.

این که می فرماید: «در پیش روی شما است»، یعنی، شک و تردیدی در آن وجود ندارد و هر که باشی و به هر کجا که بررسی، سرانجام کار تو، آنجا است.

و تعییر به «الساعه»، به گفته بعضی از شارحان نهج البلاغه، اشاره به قیامت صغرا، یعنی مرگ است.

این که می گوید: «پشت سر شما است» به خاطر آن است که عوامل مرگ، پشت سر انسان قرار دارد و انسان را از کودکی به جوانی و از جوانی به پیری و از پیری به پایان زندگی می راند.

بعضی نیز گفته اند که منظور از «الساعه»، ساعات شب و روز است که گویا، مانند مأموری، پشت سر انسان قرار گرفته و او را به سوی پایان زندگی می راند.

این دو تفسیر، تفاوت چندانی با هم ندارد و نتیجه هر دو، یکی است.

با توجه به این که «تحدوکم» از ماده «حدو» به معنای «راندن شتران با آواز مخصوص» است، این نکته به ذهن می رسد که گرددش شب و روز و ماه و سال، گرچه انسان را به پایان زندگی نزدیک می کند، اما چون آمیخته با زر و زیورها و

ص: ۱۷

۱ - ۱) «تحدوکم» از ماده «حدو» و «حدی» به معنای راندن شتر همراه با آواز مخصوصی است که ساربان ها می خوانند، سپس بر معنای گسترده تر «مطلق راندن و سوق دادن» اطلاق شده است.

سرگرمی های دنیا است، غافل کننده است.

در واقع، در این جمله کوتاه که در آغاز این کلام آمده، هم سخن از قیامت کبرا است و هم سخن از قیامت صغرا و توجه به این دو، شنوندۀ را آماده پذیرش سخنی که بعد از آن آمده، می کند.

حضرت، سپس این جمله کوتاه، ولی بسیار پر معنا را بیان می فرماید: «سبکبار شوید تا به قافله برسید، «تحفّفو تلحقو».

هنگامی که قافله ای به راه می افتاد و گروهی در آن شرکت دارند، با رسیدن به گردنۀ های صعب العبور، گرانباران و مانند و از آنجا که قافله، نمی تواند برای مدت طولانی، به خاطر یک نفر یا چند نفر توقف کند، او را رها کرده، خود می روند.

چنین کسی، طعمه خوبی برای دزدان و راهزنان یا گرگان بیابان است، ولی آنها که سبکبارند، در پیش‌پیش قافله حرکت می کنند و زودتر از دیگران به منزل می رسند.

انسان‌ها، در زندگی این جهان، مسافرانی هستند که بار سفر بسته، به سوی سرمنزل مقصود (زندگی ابدی پس از مرگ) پیش می روند. آنها که بار خود را از متاع دنیا سنگین کنند، در فراز و نشیب زندگی می مانند و طعمه شیطان می شوند، ولی پارسایان و زاهدان، سبکبال، از تمام فراز و نشیب‌ها بسرعت می گذرند و به سعادت جاویدان می رسند.

در خطبه ۲۰۴-همان خطبه ای که بارها و بارها «حضرت علی علیه السّلام» برای اصحابش ایراد می فرمود- نیز می خوانیم: تجهّزوا -رحمکم الله - فقد نودی فیکم بالرّحیل و أقْلُوا العرجه علی الدّنیا... فإنَّ أَمَامکم عقبه كؤودا و منازل مخوفه مهوله، خدای، شما را رحمت کند! آماده حرکت شدید که ندای رحیل و کوچ کردن، در میان شما داده شده است. علاقه به اقامت در دنیا را کم کنید... که گردنۀ های سخت و دشوار و منزلگاه‌های خوفناک در پیش دارید.

بعضی از شارحان نهج البلاغه، انسان‌ها را به مسافرانی تشبيه کرده اند که در یک سفر دریایی، گرفتار گرداب‌ها و امواج کوه پیکر می شوند که اگر کشتی خود را سبک

نکنند، غرق شدن آنها حتمی است.

او می گوید: «گرداد»، امواج زندگی این دنیا است و «کشته» قلب انسان است و «حب دنیا» آن را سنگین کرده، آماده غرق شدن می کند. (۱)

حضرت دستور بالا- را با این جمله تکمیل می فرماید: پیشینیان را برای رسیدن بازماندگان، نگه داشتند، «فإنما يتظر بأولكم آخركم».

این جمله، اشاره به این دارد که مجموعه جهان بشریت، در حکم قافله واحدی است که گروهی در پیشاپیش آن در حرکت بوده اند و گروهی در وسط و گروهی در آخر این قافله اند و همه، یک مسیر را طی می کنند و برای رستاخیز بزرگ به هم ملحق می شوند.

به تعبیر دیگر، قانون مرگ، استثنابردار نیست و به یقین، در سرنوشت همه انسان‌ها، رقم زده شده است. بنا بر این سرنوشت پیشینیان، هشداری برای بازماندگان و پیام روشنی برای همه انسان‌ها است.

نکته: سرنوشت گرانباران!

مهم ترین عامل بدبختی و شکست گروهی از انسان‌ها، همان چیزی است که در این چند جمله کوتاه به آن اشاره شده است، یعنی، سنگین کردن بار خویش از اموری که هرگز، در زندگی ساده دنیا، به آن نیازی نیست.

مسافری را فرض کنید که برای سفری یک روزه، به راه می افتاد. او، مقدار کمی نان و غذا و میوه، درست به اندازه سفر یک روزه، در دستمالی بسته، به همراه خود می برد. حال، مسافر دیگری را فرض کنید که ساکن‌های متعددی، از مواد مختلف غذایی و نان و آب انواع شیرینی‌ها و میوه‌ها را برای همین سفر یک روزه، بر دوش گرفته و حرکت می کند.

ص: ۱۹

(۱) معارج نهج البلاغه، محقق بیهقی، صفحه ۱۰۹.

بدیهی است که مسافر نخست، با خاطری آسوده و بسیار راحت، با گامهایی استوار و سریع، به سوی مقصد می‌تازد، در حالی که مسافر دوم در همان نخستین فراز و نشیب، به نفس نفس افتاده، وا می‌ماند.

این سرنوشت کسانی است که اموال فراوان و زرق و برق بسیار متاع دنیا را گرد خود فراهم ساخته و شب و روز، در فکر حساب و کتاب و حفظ و نگهداری آن هستند و چنان مشغولند که نه تنها به فکر خدا و معاد نیستند، بلکه آرامش دنیا را نیز از دست می‌دهند.

در اینجا، بعضی از شارحان نهج البلاغه، داستانی را از سلمان فارسی نقل کرده اند که شاهد خوبی بر گفتار بالا است. فشرده آن چنین است:

هنگامی که سلمان فارسی، به عنوان استاندار مداین انتخاب شد، بر چهار پایی که داشت، سوار شد و به تنها یی، به راه افتاد.

هنگامی که خبر آمدن او به مداین، در میان اهل شهر منتشر شد، قشرهای مختلف مردم، خود را برای استقبال از وی آماده کردند. (۱)

مردم بر در دروازه شهر در انتظار بودند. پیرمردی را دیدند که بر چارپایش سوار است و تنها به شهر می‌آید. سؤال کردند: «ای پیرمرد! در راه، امیر ما را ندیدی؟» پرسید: «امیر شما کیست؟» گفتند: «امیر ما، سلمان فارسی، همان یار رسول خدا است.»

گفت: «من امیر را نمی‌شناسم، ولی سلمان منم.» همه، به احترام او، پیاده شدند و مرکب‌های خوب را پیش آورdenد و از او تقاضا کردند که بر یکی از آنها سوار شود.

او گفت: «چهار پای خودم، برای من، از همه اینها بهتر است.» به این ترتیب، همه به راه افتادند.

ص: ۲۰

۱-۱) توجه داشته باشید که امارت مداین، به معنای امارت بر تمام یا بخش عظیمی از ایران بود و انتخاب سلمان فارسی نیز انتخابی بجا و مناسب بود که به پذیرش اسلام واقعی از سوی ایرانیان کمک می‌کرد.

هنگامی که وارد شهر شدند، گفتند: «باید در قصر استانداری، اجلال نزول فرمایید». سلمان گفت: «من به شما گفتم که امیر نیستم تا در دارالإماره منزل گرینم!» او دکانی را در بازار انتخاب و از صاحب آن اجاره کرد و همانجا را مرکز حکومت و قضاوت خود قرار داد.

وی تنها چیزی که با خود داشت، زیر اندازی کوچک برای نشستن و ظرفی برای وضو گرفتن و عصایی برای راه رفتن بود.

در آن ایام که سلمان در آنجا حکومت می‌کرد، سیل شدیدی آمد و بخش عظیمی از شهر را فرا گرفت. فریاد مردم از هر سو بلند شد. گروهی فریاد می‌زدند:

«فرزندان ما چه شد؟ بر سر خانواده ما چه آمد؟ اموال ما به چه سرنوشتی گرفتار شد؟» سلمان زیرانداز خود را بر دوش گرفت و ظرف آب و عصای خود را برداشت و بر یک بلندی قرار گرفت و فرمود: «هكذا ينجو المخلفون يوم القيمة»، این گونه، سبکباران، در روز قیامت، اهل نجات می‌شوند. (۱)

بی‌شک، سلمان-که در جنگ احزاب، برای نجات لشکر اسلام، آن تدبیر ویژه را پیشنهاد کرد-کسی نبود که از حال مردم در آن شرایط غافل شود. هدف او از این کار، این بوده است که با روح تجمل پرستی ایرانیان آن روز در پایتخت بزرگ ساسانی مداین، به ستیز برخیزد و به آنها که غرق آن زندگی بسیار پر زرق و برق و اسراف کارانه بودند، هشدار دهد و عواقب شوم این گونه زندگانی را نشان دهد.

این، همان است که مولا علی علیه السلام در خطبه بالا، در جمله کوتاهی که دو کلمه بیش نیست، ولی یک دنیا معنا دارد، بیان فرموده است: «تحفّقوا تلحقو»، سبکبار شوید تا به منزل برسید! اینکه به سراغ کلام «شريف رضي» می‌رویم که بعد از ذکر این خطبه می‌گوید:

این گفتار امام علیه السلام جز سخن خدا و پیامبر اسلام، با هر سخنی سنجیده شود، بر آن، برتری خواهد داشت و از آن پیشی می‌گیرد. مخصوصاً جمله «تحفّقوا

صف: ۲۱

(۱) - منهاج البراعه، جلد ۳، صفحه ۳۰۴.

تلحقوا» کلامی است که از آن کوتاه تر و پر معنا تر، شنیده نشده است. چه سخن ژرف و عمیقی! و چه جمله پر معنا و حکمت آمیزی است! این کلام، که روح تشنگ طالبان حکمت را سیراب می کند، در کتاب خصائص در باره اهمیت و عظمت این جمله بحث کرده ایم.

ص: ۲۲

خطبہ بیست و دوم: بیعت شکنی طلحہ و زبیر و حوادث تلخ جنگ جمل

اشاره

و من خطبہ له علیہ السلام

حین بلغه خبر الناکثین بیعته^(۱)

و فیها یذم عملهم و یلزمهم دم عثمان و یتهدّدهم بالحرب

بخش اول

اشاره

ألا وإن الشيطان قد ذمّ حزبه واستجلب جلبه ليعود الجور إلى أوطانه، ويرجع الباطل إلى نصابه، والله! ما أنكروا على منكراً، ولا جعلوا بيني وبينهم نصفاً.

ترجمه

آگاه باشید!شیطان، حزب خود را بسیج کرده و سپاهش را گرد آورده است تا بار دیگر، ظلم و ستم به وطنش باز گردد و باطل، به جایگاه نخستینش رسد.

به خدا سو گند!هیچ کار خلافی از من سراغ ندارند و انصاف را میان من و خود، حاکم نکرده اند.

ص: ۲۳

۱ - ۱) این خطبہ را، مرحوم «شیخ مفید» در «ارشاد»، در فصل ۲۲ از کلمات علی علیہ السلام و «کلینی» در «کافی» جلد ۵، صفحه ۵۳، کتاب «جهاد» به ضمیمه بعضی از خطبہ های دیگر و مرحوم علامه مجلسی، در بحار الانوار، جلد ۳۲، صفحه ۱۹۳، به صورت مشروح نقل کرده است. ابن اثیر در نهایه، در چند جا به مناسبت لغات خطبہ، آن را ذکر کرده است. نویسنده، مصادر نهج البلاغه می افزاید، این خطبہ از خطبہ های دیگر آن حضرت گرفته شده است. او آن را، مرتبط با خطبہ ۲۶ می داند و در ذیل آن خطبہ، آن را با خطبہ ۱۷۲ مربوط می شمرد. مصادر نهج البلاغه، جلد ۱، صفحه ۳۷۳.

این خطبه-همان گونه که از عنوانش پیدا است- به بیعت شکنی طلحه و زبیر و سپس به حوادث تلخ جنگ جمل نظر دارد، و نیز به مسئله خون «عثمان» که دستاویزی برای جنگ طلبان جمل و بعد از آن، بهانه ای برای آتش افروزان شام گردید- اشاره می کند و آنها را با تهدیدهای روشی، مورد ملامت و سرزنش قرار می دهد. حضرت، در پایان خطبه، به تهدیدهایی که دشمنانش نسبت به او داشتند، پاسخ دندان شکن می دهد.

این خطبه، از نظر محتوا، با خطبه ۱۰، ۲۶ و ۱۷۲ تناسب و شباهت قابل ملاحظه ای دارد و به همین دلیل، احتمال دارد که هر کدام از این خطبه ها، بخشی از خطبه واحدی بوده که سید رضی رحمه الله آن را تجزیه کرده و هر کدام را به تناسبی، در جایی نقل کرده است.

جالب این که طبق روایتی، عمرو بن عاص، روزی به عایشه گفت: «لوددت انك قتلت يوم الجمل! من، دوست داشتم که تو، در روز جنگ جمل کشته شده بودی!» عایشه با تعجب پرسید: «و لم؟ لا أبا لك! ای بی اصل و نسب! به چه دلیل؟». عمرو عاص در پاسخ گفت: «كنت تموين بأجلك و تدخلين الجنّه و نجعلك أكبر التشنيع على علىّ،» تو با مرگ خود، از دنیا می رفتی و داخل بهشت می شدی و ما، قتل تو را، بزرگترین دستاویز برای بدگویی به علی قرار می دادیم. ^(۱) بعضی از شارحان نهج البلاغه معتقدند که این خطبه، از خطبه های مربوط به جنگ صفين است و اشاراتی که در آن آمده، متوجه به معاویه است، ^(۲) ولی از عنوانی که سید رضی، رحمه الله برای آن انتخاب کرده نیز کلام ابن ابی الحدید ^(۳) و غیر او، استفاده می شود که این خطبه، هر چند مضامینش با هر دو گروه تناسب دارد، تنها، مربوط به پیمان شکنان جنگ جمل است.

ص: ۲۴

- ۱) علامه مجلسی، این حدیث را از احتجاج طبرسی نقل کرده است. بحار الانوار، جلد ۳۲، صفحه ۲۶۷، حدیث ۲۰۶.
- ۲) شرح قطب راوندی، جلد ۱، صفحه ۱۸۸.
- ۳) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، جلد ۱، صفحه ۳۰۵.

آتش افروزان جنگ جمل

همان گونه که قبل اشاره شد، این خطبه، ناظر به آتش افروزان جنگ جمل، یعنی طلحه و زبیر و یاران آنها است. آن دو که هوای حکومت در سر داشتند و علی علیه السلام را آماده و اگذاری بعضی از مناصب مهم حکومتی به خودشان ندیدند، تحت تأثیر هوای نفس و وسوسه های شیطانی، بیعت خود را با علی علیه السلام شکستند و گروهی از مردم را پیرامون خود جمع کردند و همسر پیامبر، عایشه را هم با خود همراه نمودند و به عنوان خون خواهی عثمان، قیام کردند (۱) و «بصره» را - که به جهاتی، برای این کار آمادگی داشت - به عنوان مرکز توطئه های خود برگزیدند.

امام علیه السلام در نخستین فراز این خطبه، به این توطئه، اشاره کرده می فرماید:

آگاه باشید! شیطان، حزب خود را بسیج کرده و سپاهش را گرد آورده است تا بار دیگر، ظلم و ستم به وطنش باز گردد و باطل، به جایگاه نخستینش رسد! «ألا و إِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ ذَمَرَ (۲) حَزْبَهُ وَ اسْتَجْلَبَ جَلْبَهُ (۳) لِيَعُودَ الْجُورَ إِلَى أُوْطَانِهِ وَ يَرْجِعَ الْبَاطِلَ إِلَى نَصَابِهِ (۴).»

صفحه: ۲۵

۱- (۱) مسئله خون خواهی عثمان، تنها، دستاویزی برای جنگ افروزان شام نبود، بلکه در جنگ جمل نیز دستاویز طلحه و زبیر و عایشه بود تا کار خود را در آتش افروزی جنگ جمل توجیه کنند. مورخ معروف، ابن اثیر در کتاب «کامل» می گوید: هنگامی که عایشه، از مکه به مدینه می آمد در وسط راه خبر قتل عثمان و اجتماع مردم بر بیعت علی علیه السلام را شنید. بسیار ناراحت شد و گفت: «ای کاش، آسمان بر زمین فرود می آمد اگر این کار سر برگیرد». و سپس دستور داد که او را به مکه باز گردانند. او می گفت: «به خدا! عثمان، مظلوم کشته شد! به خدا قسم! من از خون خواهان او خواهم بود.» کسی از حاضران به او گفت: «نخستین کسی که ضد عثمان سخن گفت، تو بودی! و تو بودی که نام «نعل» بر عثمان نهادی! (نعل، به گفته بعضی یک مرد یهودی ریش بلند بوده است. و به گفته «لسان العرب» این کلمه، به معنای «پیر مرد احمق» است). و تو بودی که می گفتی نعل را بکشید که کافر شده است»: کامل، جلد ۳، صفحه ۲۰۶. طبری، مورخ معروف، نیز همین معنا را در تاریخ خود آورده است: تاریخ طبری، جلد ۳، صفحه ۴۷۷.

۲- (۲) ذمر از ماده «ذمر» به معنای «برانگیختن و تشجیع کردن» است. و گاه گفته شده که این کلمه به معنای تحریک توأم با ملامت و سرزنش است و از همین رو، ذمر (بر وزن ذهن) به معنای «مرد شجاع و متحرک» است.

۳- (۳) «جلب» در اصل، به معنای «سوق دادن و جابه جا کردن» است و به افرادی که به آسانی جمع و جور و گردآوری می شوند، «جلب» می گویند. استجلب، در اینجا به معنای «گردآوری کردن» است.

۴- (۴) «نصاب» از ماده «نصب» در اصل، به معنای «ثبت چیزی در محلی» است و لذا به اصل و اساس هر چیزی، «نصاب» گفته می شود. اطلاق نصب بر خستگی و تعب، شاید به این دلیل است که انسان را در محل خود ساکن می کند.

این سخن، اشاره به حرکت‌های آشوب طلبانه‌ای است که بعد از قتل عثمان و بیعت مردم با علی علیه السلام روی داد. و منظور از حزب شیطان، همان کسانی هستند که در عصر عثمان به سوء استفاده از بیت المال و سلطه بر پست‌های حساس کشور اسلامی دست زده بودند و در انتظار خلافت و مقامات دیگر، بعد از عثمان، روز شماری می‌کردند.

امام علیه السلام در این گفتار پر معنا، هشدار می‌دهد که توطئه‌های شیطانی در حال شکل گرفتن است و هدف همه آنها این است که بار دیگر حیف و میل در بیت المال و جور و ستم در سرزمین اسلام ظاهر و آشکار گردد و امام علیه السلام را از اصلاح جامعه اسلامی و مرهم نهادن بر زخم‌هایی که در دوران عثمان بر پیکر اسلام و مسلمانان وارد شد، باز دارند.

حضرت سپس در ادامه این سخن، این حقیقت را روشن می‌سازد که آنها هیچ دلیلی برای مخالفت‌های خود ندارند و تابع هیچ منطق روشنی نیستند:

«به خدا سوگند! آنها هیچ کار خلاف و منکری از من سراغ ندارند، و انصاف را، میان من و خود، حاکم نکرده‌اند، «و الله! ما انکروا على منکرا، و لا جعلوا بینی و بینهم نصفا» (۱).

در این جمله، امام علیه السلام اشاره به طلحه و زبیر و گروه پیمان شکنان (ناکثین) می‌کند و به طور سربسته، به بهانه واهی آنها اشاره می‌فرماید. بهانه آنها، قتل عثمان بود.

حضرت، در جمله‌های بعد، به طور مشروح تر بیانات بسیار کوینده‌ای در باره آنان فرموده است.

آری، تمام کتاب‌های تاریخی گواهی می‌دهد که قتل عثمان، چیزی نبود که به امام علیه السلام نسبت داده شود، بلکه کسی که بیش از همه برای خاموش کردن فتنه در

ص: ۲۶

۱ - (۱) «نصف» (بر وزن الف) و «نصف» (بر وزن جسم) هر دو به معنای «النصاف و العدالت و حد الاعتدال» است. و این که به نیمی از هر چیزی، نصف گفته می‌شود، به همین دلیل است.

میان مسلمانان، تلاش و کوشش کرد، امام علیه السلام بود.

پیمان شکنان، در این قضاوت های عجولانه خود، هرگز راه انصاف را پیش نگرفتند، بلکه به دروغ و تهمت های آشکار متولّ گشتند. البته این رفتار، هنگامی که پای منافع نامشروع شخصی به میان آید، غیرمنتظره نیست و در عصر خود، نمونه های آن را فراوان مشاهده می کنیم که سردمداران سیاست های جور و ظلم در جهان، از هیچ دروغ و تهمتی برای رسیدن به منافع نامشروع خویش ابا ندارند!

نکته: حزب الله و حزب شیطان

آن چه در تعبیر امام علیه السلام در جمله بالا آمده است، اشاره لطیفی است به چیزی که در قرآن مجید، در آخر سوره مجادله آمده است. در آنجا، انسان ها را به دو گروه «حزب الله» و «حزب شیطان» تقسیم می کند و نشانه اصلی حزب الله را، حب فی الله (دوست داشتن برای خدا) و بغض فی الله (دشمن داشتن برای خدا) می شمرد و ضمن بیان این حقیقت که مؤمنان راستین، هرگز، با دشمنان خدا رابطه موذّت و دوستی برقرار نمی کنند، هر چند نزدیک ترین افراد مانند پدر و فرزند و برادرشان باشند، می فرماید: «أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (۱)، اینان، حزب الله اند. آگاه باشید که حزب الله پیروز است! در مقابل اینها گروهی هستند که برای حفظ منافع خویش، رابطه دوستی با دشمنان خدا برقرار می کنند و راه نفاق و دوروبی را پیش می گیرند و تکیه بر قدرت و اموال خود می کنند و در میان بندگان خدا، تخم ظلم و فساد می پاشند. قرآن در باره آنها می گوید: «إِنَّهُمْ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنْسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ» (۲)، شیطان بر آنها چیره شده و یاد خدا را از خاطر آنها برده است. آنها حزب شیطانند. آگاه باشید حزب شیطان،

ص: ۲۷

۱-۱ سوره مجادله، آیه ۲۲.

۲-۲ سوره مجادله، آیه ۱۹.

زیانکار است! وجود این دو حزب، مخصوص زمان نزول قرآن و عصر پیامبر اسلام صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نبوده، بلکه در هر عصر و زمانی، به اشکال مختلف ظاهر می شوند و به گفته شاعر، این آب شیرین و شور تا نفح صور ادامه دارد. اگر نگاهی به جهان امروز بیفکنیم، بروشنی می بینیم که این دو حزب، در برابر هم صفت آرایی کرده اند و همه جا، حزب شیطان، با تکیه بر قدرت و زور و ثروت و نقشه های شوم خود، به پاشیدن تخم ظلم و جور و فساد مشغول است و حزب الله نیز با تکیه بر ارزش های الهی، حتی در مواردی ظاهرا با دست خالی، در برابر آنها ایستادگی می کند.

حزب شیطان، همیشه در انتظار فرصت های مناسب است. و یکی از فرصت های مناسب برای آنها هنگام نقل و انتقال حکومت ها و پدید آمدن انقلاب ها و تحول ها است. نمونه روشنی از این فرصت طلبی، آغاز حکومت علی علیه السلام بود. بازماندگان جنود جاهلی که در عصر عثمان جان گرفته بودند، دست به دست هم دادند تا در برابر بنده خالص و فرزند راستین اسلام، علی علیه السلام پایخیزند و آتش ظلم و فساد را که می رفت با حکومت آن حضرت خاموش شود، برافروزنند و به گفته مولا علیه السلام جور و ستم را به وطنش باز گردانند و باطل را به اصل و ریشه اش برسانند.

امام علیه السلام در این لحظات حساس از حکومت خود، به مردم با ایمان هشدار می دهد که مراقب باشند تا در دام لشکر شیطان نیفتد و فریب توطئه های آنها را نخورند.

ضمانت از تعبیر بالا- استفاده می شود که ظلم و جور هم وطنی دارد و باطل، ریشه و اساسی آری! چنین است. وطن جور و ظلم، همانجا است که لشکر شیطان زندگی می کند و اساس و اصل باطل، همان اصولی است که حزب شیطان بدان پای بند است.

اشاره

و إِنَّهُمْ لِي طَلَبُونَ حَقًّا هُمْ تَرْكُوهُ وَ دَمًا هُمْ سَفَكُوهُ! فَلَئِنْ كُنْتَ شَرِيكَهُمْ فِيهِ فَإِنَّ لَهُمْ لِنَصْبِهِمْ مِنْهُ وَ لَئِنْ كَانُوا لَوْهُ دُونِي فَمَا التَّبَعَهُ إِلَّا عِنْدَهُمْ وَ إِنَّ أَعْظَمَ حَجَّهُمْ لِعَلِيٍّ أَنْفُسَهُمْ يَرْتَضِعُونَ أَمَا قَدْ فَطَمْتُ وَ يَحِيُونَ بَدْعَهُ قَدْ أُمِّيَّتِي. يَا خَيِّهِ الدَّاعِيِّ! مِنْ دُعَا! وَ إِلَامْ أَجِيبُ! وَ إِنِّي لِرَاضٍ بِحَجَّهِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ وَ عِلْمُهُ فِيهِمْ.

ترجمه

آنها حقی را از من مطالبه می کنند که خود، آن را ترک گفته اند، و انتقام خونی را می طلبند که خودشان آن را ریخته اند! اگر (فرض) امن، در ریختن این خون (خون عثمان) شریک شان بودم، آنها نیز سهیم بوده اند، و اگر تنها، خودشان، مرتكب این کار شده اند، مسئولیتش بر گردن خودشان است. (بنا بر این) مهم ترین دلیل آنها، بر ضد خود آنها می باشد. (آری) آنها می خواهند از مادری شیر بنوشنند که شیرش را بریده! و بدعتی را زنده کنند که مدت ها است مرده است! (آنها، می خواهند همان حیف و میل های زمان عثمان، تکرار شود و گروهی بر بیت المال اسلام، بناحق، مسلط باشند! هرگز این کار در حکومت من تکرار نمی شود، نه مال و نه پست و مقامی را، بناحق، به کسی نمی بخشم!) ای نومیدی! به سراغ این دعوت کننده بیا.

راستی چه کسی دعوت می کند و مردم (ناآگاه) چه دعوتی را اجابت می کنند؟! من، به حجت و علم الهی در باره این گروه، راضی ام (و حاکم میان من و آنها خدا است).

امام علیه السّلام در این فراز از خطبه اش، آن چه را در فراز قبل، به صورت سربسته گفته بود شرح می دهد و با دلایلی که بینده، پیمان شکنان و آتش افروزان جنگ در میان مسلمانان را محاکوم می کند.

در این بخش از سخن، به دستاویز اصلی طلحه و زبیر و همراهان آنها- یعنی مسأله خون خواهی عثمان- اشاره کرده، می فرماید:

«آنها، حقی را از من مطالبه می کنند که خود، آن را ترک گفته اند و انتقام خونی را می طلبند که خود، آن را ریخته اند»، (و إنّهِمْ لَيُطْلَبُونَ حَقّاً هُمْ تَرْكُوهُ وَ دَمًا هُمْ سَفَكُوهُ).

مورخ معروف، طبری، در تاریخ خود، از یکی از یاران عثمان نقل می کند که هنگامی که (مردم شورشی) عثمان را محاصره کردند، علی علیه السلام در خیر بود. زمانی که بازگشت، عثمان به سراغ حضرت فرستاد و او را به خانه خود دعوت کرد.

امام علیه السّلام وارد بر عثمان شد. عثمان، بعد از حمد و ثنای الهی، اظهار داشت: «من، حقوقی بر تو دارم: حق اسلام و حق اخوت و برادری و حق خویشاوندی، و اگر این حقوق هم نباشد، قبل از اسلام، نیز با هم رابطه و پیمان داشتیم». علی علیه السلام سخنان او را تصدیق کرد و خارج شد و به سراغ خانه طلحه آمد. آنجا از افراد گوناگون، پر بود.

امام علیه السلام به او فرمود: «ای طلحه! این چه سر و صدایی است که به راه انداخته ای؟».

طلحه گفت: «حالا این سخن را می گویی که کار از کار گذشته و شر و فساد فزونی گرفته؟!» علی علیه السلام که سخنان خود را در او مؤثر نیافت، از نزد او بازگشت و به سراغ بیت المال رفت، فرمود: «در آن را بگشایید! اما کلید پیدا نشد، لذا فرمود: «در را بشکنید!» در را شکستند، فرمود: «اموال بیت المال را بیرون بیاورید!» بیرون آوردن و شروع کرد به تقسیم کردن آن در میان مردم. این سخن، در شهر پخش شد و به گوش کسانی که در خانه طلحه جمع شده بودند، رسید. آنها با شنیدن این سخن،

آهسته آهسته از خانه او خارج شدند تا این که فقط طلحه در آنجا باقی ماند.

این خبر به عثمان رسید و خوشحال شد، زیرا، توطئه طلحه را بی اثر دید.

هنگامی که طلحه با چنین وضعی روبرو شد، به دیدار عثمان آمد. اجازه گرفت و وارد شد. رو به او کرد و گفت: «یا امیر المؤمنین! استغفر اللہ و أتوب إلیه! من، کاری می خواستم انجام بدhem که خداوند مانع شد و الآن از کار خود توبه می کنم». عثمان به او گفت: «به خدا سوگند! تو، برای توبه نیامده ای! شکست خورده و اینجا آمدی، خدا از تو انتقام بگیرد». (۱) طبری، در جای دیگر از همان تاریخ خود می گوید که عثمان را در خانه اش کشتند، مردی به نام «سودان بن حمران» از آنجا خارج شد و می گفت:

«طلحه کجا است؟ ما عثمان را کشیم». (۲)

از این شواهد و شواهد تاریخی دیگر، به خوبی استفاده می شود که طلحه، یکی از گردانندگان اصلی ماجراهی قتل عثمان بوده است.

این جمله عایشه نیز معروف است که با صراحة دستور قتل عثمان را به مردم داد و گفت: «اقتلو نعشلاً اقتل اللہ نعشلاً، نعشل (عثمان) را بکشید! خدا نعشل را بکشد!» منظور او از نعشل، عثمان بود.

ابن ابی الحدید، در شرح یکی از خطبه های نهج البلاغه که در مورد جنگ جمل سخن می گوید، تصریح می کند که تمام تاریخ نویسان اسلام، اعتراف دارند که عایشه، از شدیدترین دشمنان عثمان بود تا آنجا که یکی از لباس های پیامبر اسلام را در منزل خود آویزان کرده بود و به کسانی که نزد او می آمدند، می گفت: «این لباس پیامبر است که هنوز کهنه نشده، ولی عثمان سنت پیامبر را کهنه کرده است». گفته اند که نخستین کسی که عثمان را «نعمث» خواند، عایشه بود و می گفت:

«نعمث را بکشید که خدا نعشل را بکشد». (۳)

ص: ۳۱

۱-۱) تاریخ طبری، جلد ۳، صفحه ۴۵۳.

۲-۲) همانجا، صفحه ۴۱۱.

۳-۳) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، جلد ۶، صفحه ۲۱۵.

با این حال، عجیب است که آنها، به عنوان خون خواهی عثمان، قیام کردند! در عالم سیاست (سیاست منهای تقوا و پرهیز کاری و ایمان) این مسائل، عجیب نیست که افرادی، خودشان، توطئه می کنند و بعد به عنوان دفاع، در برابر توطئه قیام می کنند! امام علیه السلام در ادامه این سخن می فرماید: اگر (فرض) من، در ریختن این خون، شریک شان بوده ام، آنها نیز سهیم بوده اند و اگر تنها، خودشان، مرتكب این کار شده اند، مسئولیت آن بر گردن خودشان است، (فَإِنْ كُنْتُ شَرِيكَهُمْ فِيهِ فَإِنَّ لَهُمْ لِنَصْيَبِهِمْ مِنْهُ وَلَئِنْ كَانُوا وَلُوهُ دُونِيَ فَمَا الْتَّبْعَهُ إِلَّا عِنْدَهُمْ).

این سخن، اشاره به این دارد که همه می دانند که آنها، در قتل عثمان، سهمی داشته اند و به فرض که مرا هم در این کار سهیم بدانند (در حالی که من، نه تنها، سهمی نداشتم، بلکه در خاموش کردن آتش فتنه کوشش فراوان کردم) سهم خودشان غیر قابل انکار است و اگر محرك اصلی، آنها هستند هم آنها باید پاسخ گو باشند! با این حال، چه قدر بی شرمی است که آنها، قیام و خون عثمان را از من طلب کنند.

حضرت، برای تکمیل این سخن می فرماید: «مهم ترین دلیل آنها، بر ضد خودشان است، (و هر چه بگویند، مصدق اصلی اش، هستند، (و إنَّ أَعْظَمَ حَجَّتِهِمْ لَعَلَى أَنفُسِهِمْ).

آن گاه، از انگیزه اصلی آنها پرده برداشت، می فرماید که: مطلب اصلی، چیز دیگری است. آنها، مایل بودند اوضاع زمان عثمان ادامه می یافتد و برای این گروه، امتیازاتی در بیت المال قرار داده می شد، ولی آن دوران گذشت و دیگر باز نمی گردد:

«آنها، می خواهند از مادری شیر بتوشند که شیرش را بریده و بدعتی را زنده کنند که مدت ها است مرده است، (يرتضعون اما قد فطمـت و يحيـون بـدـعـه قدـ أمـيتـ).

در تفسیر این جمله، احتمالات دیگری نیز داده شده است، از جمله این که

منظور از «مادری که شیر خود را قطع کرده» همان سنت های جاهلی و بدعت ها و تعصّب هایی است که قبل از اسلام وجود داشته که برای رسیدن به حکومت و یا حمایت از گروه خاصی، به هر وسیله غیر اخلاقی متولّ می شدند. امیر مؤمنان علی علیه السلام در این جمله می گوید: «که آن دوران گذشت و شیر آن مادر قطع شد و دیگر جای توسل به بهانه های واهمی و دروغین برای رسیدن به خواسته های نامشروع نیست. (۱)

این تفسیر، مناسب جمله دوم است که می گوید: «آنها می خواهند بدعت مردہ ای را زنده کنند». و نه جمله نخست و هر دو جمله را به یک معنا دانستن، خلاف ظاهر لفظ است.

بعضی نیز گفته اند که: منظور این است که با ادعای خون خواهی عثمان، در حقیقت، می خواهند خاطره حکومت او را زنده کنند، با این که این مدعیان خون خواهی، خود، از کسانی بودند که ضد عثمان قیام کردند و سبب قتل او شدند.

به این ترتیب، می خواهند از مادری که شیرش را بریده، بار دیگر شیر بنوشن. البته، جمع میان همه این معانی نیز ممکن است، هر چند معنای نخست مناسب تر به نظر می رسد.

حضرت، در ادامه این سخن، اشاره به نتیجه کار این گروه و ترکیب جمعیت آنها کرده و با تعبیر جالبی، چنین می فرماید: «ای نومیدی! به سراغ این دعوت کننده بیا! راستی چه کسی دعوت می کند و مردم (ناآگاه) چه دعوتی را اجابت می کنند؟! (یا خبیه الداعی! من دعا! و إلام أجيبي؟) (۲) این تعبیر، در واقع، پیش بینی نتیجه، جنگ جمل از سوی امام علیه السلام است.

صفحه ۳۱۰

۱- (۱) منهاج البراعه، جلد ۳، صفحه ۳۱۰.

۲- (۲) «خبیه» به معنای «نومیدی» است. و منظور از «داعی» در اینجا طلحه یا زبیر است که مردم را دعوت به شورش ضد امام علیه السلام کردند. تعبیر «من دعا» اشاره ای به تحیر آنها است و جمله «إلام أجيبي» اشاره به تحیر گروهی است که چشم و گوش بسته، به دنبال آنها افتادند.

حضرت، عاقبت آنها را، نومیدی و شکست اعلام می کند، عاقبت فرصت طلبانی، که خود از بانیان قتل عثمان بونده اند، سپس به خون خواهی او برخاسته و در میان صفوف مسلمانان تفرقه افکنده اند و گروهی، چشم و گوش بسته، به دنبال آنها افتاده و خود را در دنیا و آخرت گرفتار زیانکاری و رسوایی کرده اند.

حضرت، در ادامه این سخن می فرماید: من به حجّت الهی و علم او در باره این گروه راضی ام (و حاکم میان من و آنها، خدا است)، و اینی لر ارض بحجه الله عليهم و علمه فیهم.

ممکن است که منظور از حجّت الهی، همان دستوری باشد که در باره یاغیان و متجاوزان در قرآن مجید آمده است که می فرماید:

«وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ افْتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَثْ إِحْدًا هُمَا عَلَى الْآخْرِي فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّىٰ تَفِئِ إِلَى أَمْرِ اللهِ» (۱).

هر گاه، دو گروه از مؤمنان، با هم به نزاع پردازند، آنها را آشتباه دهید و اگر یکی از آن دو به دیگری تجاوز کند، با گروه متjaوز پیکار کنید تا به فرمان خدا بازگردد.

جمله «علمه فیهم» ممکن است اشاره به حدیث مشهوری باشد که پیامبر اکرم صلی الله عليه و آله و سلم در باره علی علیه السلام فرمود: «قاتل الناكثين و القاسطين و المارقين»، او، با ناكثين و قاسطين و مارقين، پیکار خواهد کرد. هنگامی که ام سلمه، در باره این سه گروه سوال می کند، پیامبر صلی الله عليه و آله و سلم ناكثين را به پیمان شکنان جمل، و قاسطين را به لشکريان شام، و مارقين را به اصحاب نهروان، تفسیر می فرماید. (۲)

روشن است کسی که راضی به رضای خدا و آگاه از آینده این گونه حوادث در دنا ک و شکست و نومیدی دشمنان باشد، روح او، مملو از رضایت و خشنودی و آرامش خواهد بود.

ص: ۳۴

۱-۱) سوره حجرات، آیه ۹.

۲-۲) احراق الحق، جلد ۴، صفحه ۹۹، (به نقل از ینابیع المؤذه).

اشاره

فَإِنْ أَبْوَا أَعْطِيهِمْ حَدَّ الْيَيْفِ وَكُفَىٰ بِهِ شَافِياً مِّنَ الْبَاطِلِ وَنَاصِراً لِلْحَقِّ! وَمِنَ الْعَجْبِ بِعُثُّهُمْ إِلَىٰ أَنْ أَبْرَزَ لِلطَّعَانِ! وَأَنْ أَصْبِرَ لِلْجَلَادِ! هَبْلَتْهُمُ الْهَبُولُ! الْقَدْ كَنْتُ وَمَا أَهَدَدَ بِالْحَرْبِ وَلَا أَرْهَبَ بِالضَّرْبِ! وَإِلَىٰ لِعْلَىٰ يَقِينٍ مِّنْ رَبِّي وَغَيْرِ شَبَهِهِ مِنْ دِينِي.

ترجمه

اگر آنها از پذیرش حق امتناع کنند، به تیز شمشیر را به آنها می بخشم، همان شمشیری که بهترین درمان باطل (در برابر زور گویان) و یار و یاور حق (در برابر ستمنگران خود کامه) است. راستی عجیب است که از من خواسته اند در برابر نیزه های آنان حاضر شوم و در مقابل شمشیرهایشان شکیبا باشم! (آری آنها به من اعلام جنگ داده اند!) مادران در سوگ ک شان به عزا بنشینند! من کسی نبودم که به نبرد تهدید شوم یا از شمشیر و نیزه مرا بترسانند! چرا که من به پروردگار خویش یقین دارم و در دین و آئین خود، کمترین شک و تردیدی ندارم.

شرح و تفسیر

آیا مرا تهدید می کنید؟

در بخش گذشته این خطبه امام علیه السلام تکیه بر استدلال منطقی فرموده و آنها را با بیانی روشن و قاطع، اندرز می دهد تا به اشتباه خویش پی برند و از راه شیطان، باز گردند و به یعنی که با امام داشته اند، وفادار مانده، دست از آتش افروزی و جنگ

بردارند. در این بخش- که آخرین بخش این خطبه است- به آنها هشدار می دهد که اگر گوش به حرف حساب ندهند، با زبان شمشیر، با آنها سخن خواهد گفت، همان شمشیری که پاسخ زور گویان و هوای پرستان خود محور است.

می فرماید: اگر آنها از پذیرفتن حق سرباز زنند، لب تیز شمشیر را به آنها می بخشم، (إِنَّ أَبُوا أَعْطَيْتُهُمْ حَدَّ السَّيْفِ).

همان شمشیری که بهترین درمان باطل (در برابر زور گویان منطق نشناش) و یار و یاور حق (در برابر ستمنگران خود کامه) است، و کفی به شافیا من الباطل و ناصرا للحق! این که می گویند پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در یک دست خود قرآن را گرفته و در دست دیگر شمشیر را، بیان یک واقعیت مسلم در حکومت های الهی است. آنها باید قبل از هر چیز، به مسائل منطقی روی آرند و برای اصلاح فرهنگ جوامع فاسد بکوشند و تا آنجا که در توان دارند، با اندرز و نصیحت و دلایل روشن عقلاتی، خطای کاران را از اشتباه بیرون آورند، ولی بدیهی است که همیشه، گروهی وجود دارند که پرده های خودخواهی و هوای پرستی، عقل و وجود آنها را پوشانده و چیزی جز زبان شمشیر را در ک نمی کنند.

رہبران حکومت های الهی، در برابر این گونه افراد، متولّ به زور می شوند و تکیه بر قدرت می کنند و قاطعانه، آنها را در هم می کوبند و این، آخرین دارو برای درمان بیماری فکری و اخلاقی این گونه افراد است، إِنَّ آخر الدّوَاءِ الْكَيْ، آخرین دوای زخم های غیر قابل علاج، داغ کردن و سوزاندن است. (۱)

در واقع، جمله «شافیا من الباطل» و جمله «ناصرًا للحق» لازم و ملزم هم اند، چرا که درمان باطل، سبب یاری حق و یاری حق، سبب فرونشستن باطل است.

ص: ۳۶

۱- این جمله، یک ضرب المثل معروف عرب است، ولی در روایات اسلامی، از جمله خطبه نهج البلاغه، نیز به آن اشاره شده است.

حضرت، در ادامه این سخن می افزاید: «عجیب است که آنها به من اعلان جنگ داده اند و از من خواسته اند که در برابر نیزه های آنان حاضر شوم و در برابر شمشیرهایشان شکیبا باشم!» (با آن که آنها به خوبی از موقعیت من در جنگ های اسلامی آگاه اند و ضرب شست مرا دیده اند که چگونه در برابر نیرومندترین مردان جنگی دشمنان اسلام، ایستادگی کرده ام)، (و من العجب بعثهم إلّي أَنْ أَبْرَزَ لِلظَّعَانِ (۱) وَ أَنْ أَصْبِرَ لِلْجَلَادِ! (۲) این تعبیر، به خوبی نشان می دهد که گروه پیمان شکنان جنگ جمل، آغازگران آتش افروزی جنگ بوده اند، چرا که به امام علیه السلام اعلان جنگ کرده اند و بی شرمانه، حضرتش را تهدید به نیزه و شمشیر کرده اند.

ابن ابی الحدید، از مورخ معروف، ابو مخنف نقل می کند که هنگامی که فرستادگان علی علیه السلام از نزد طلحه و زبیر و عایشه بازگشتند، حامل پیام اعلان جنگ بودند. (۳)

به هر حال این تهدید نشان می دهد که تا چه حد آتش افروزان جنگ جمل، از واقعیت ها، بیگانه بودند و رسیدن به مقام، آن چنان چشم و گوش آنها را بسته بود، که واقعیت روشنی مانند شجاعت و جنگجویی علی علیه السلام را- که بارها، در غزوات اسلامی، با چشم خود مشاهده کرده بودند- به فراموشی سپردند.

حضرت، در ادامه این سخن، همان مطلب را با ذکر دلیل روشنی تعقیب می کند، می فرماید: «مادران در سوگشان، به عزا بنشینند! من، کسی نبودم که به نبرد تهدید شوم یا از شمشیر و نیزه مرا بترسانند! چرا که من، به پروردگار خویش، ایمان و یقین دارم و در دین و آئین خود، کمترین شک و تردیدی ندارم، (هبلتہم الھبول! القد کنت و ما أهذد بالحرب و لا أرهب بالصلب او إنى لعلى يقين من ربى و

ص: ۳۷

۱-۱) طعن به معنای «ضربه زدن به چیزی» است به طوری که در آن وارد شود و معمولاً در مورد ضربه زدن با نیزه به کار می رود و گاه به نیش زبان هم «طعن» گفته می شود، و در اینجا کنایه از جنگ کردن است.

۲-۲) «جلاد» از ماده «جلد» به معنای «ضربه زدن بر بدن با تازیانه یا عصا یا شمشیر» است و در اینجا باز کنایه از جنگ کردن است.

۳-۳) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، جلد ۱، صفحه ۳۰۶.

غیر شبهه من دینی).

جمله «هبلتهم الھبول» (۱)-با توجه به این که مفهوم هبل، به عزای فرزند نشستن است-اشاره به این است که شما، ارزش زنده ماندن را ندارید و باید بمیرید و مادران تان به عزایتان بنشینند که این چنین در قضاوت و تدبیر خود، گرفتار خطاهای و اشتباهات روش هستید. شیوه این جمله در ادبیات عرب، عبارت «ثکلتهم الثواكل» است که آن نیز به همین معنا است.

به هر حال، امام علیه السیلام در این جمله های حساب شده و پر معنا نخست، به سابقه زندگی خود اشاره می کند و به کنایه می گوید که حتی مشرکان عرب مرا به خوبی می شناختند و هر گر کسی در دوران زندگانی ام مرا به جنگ و مبارزه تهدید نکرد، حال، شما که این همه با من بوده اید و ادعای مسلمانی دارید، چرا تهدید می کنید؟! اشاره دیگر حضرت به این است که کسی، از جنگ می ترسد که از مرگ و شهادت بترسد و کسی از مرگ و شهادت می ترسد، که یقین قاطع به پروردگار نداشته باشد و در مسیری که می پیماید گرفتار شک و شبهه گردد، زیرا، آن کس که به مسیر خود ایمان دارد و صاحب یقین و اعتقاد راسخ است، می داند که در جنگ با دشمنان حق، هر گز شکستی نیست، بلکه یا پیروزی بر دشمن است و یا شهادت و انجام وظیفه و شتافتن به جوار قرب پروردگار و بهره مندی از حیات ابدی و جاویدان. و این، همان «إِحْدَى الْحُسْنَيَّيْنِ» -یکی از دو نیکی- است که در آیه شریفه ۵۲ از سوره توبه آمده است! «قُلْ هَيْلٌ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسْنَيَّيْنِ»، بگو: «آیا در باره ما، جز یکی از دو نیکویی (پیروزی یا شهادت) را انتظار دارید!» گروهی از مفسرین نهج البلاغه، معتقدند که جمله «فَإِنَّى لَعَلِيَّ يَقِينٌ مِّنْ رَبِّيِّ» و جمله «وَغَيْرٌ شَبَهَهُ مِنْ دِينِي»، یک مفهوم را می رساند و تأکید هم است، ولی حق این است که این دو جمله، از قبیل بیان عام بعد از خاص و ناظر به دو مفهوم

صف: ۳۸

۱-۱) هبول: زنی که فرزندانش را از دست داده است.

است. در نخستین جمله، امام علیه السلام اشاره به مقام یقینش می کند، همان چیزی که در حدیث منسوب به آن حضرت^ل لو کشف الغطاء ما از ددت یقیناً^(۱)-اگر پرده ها کنار برود، هر گز بر ایمان من افزوده نمی شود- اوج تجلی آن است. و جمله دوم به مجموعه دین و وظایف الهی، اشاره می کند که راه را در زندگی، برای او روشن ساخته و هر گونه شک و تردید را از پیش پای او برداشته است، به خصوص این که امام علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیده بود که با ناکشین و قاسطین و مارقین (جنگ افروزان جمل و صفین و نهروان) پیکار خواهد کرد.^(۲)

نکته: مردان شکست ناپذیر

در طول تاریخ مبارزات حق و باطل، افراد یا گروههایی را می بینیم که در صحنه نبرد، با وجود تفاوت ظاهری در میان آنها و رقیبانشان، برتری عجیبی بر آنها پیدا می کردند. مثلا سربازان اسلام، در میدان نبرد با لشکر عظیم ساسانیان- که از نظر عده، ده برابر آنها بودند و از نظر امکانات و ساز و برگ جنگی، قابل مقایسه با آنان نبودند- پیروز شدند و بظاهر یک مشت افراد پا بر همه و فاقد تجهیزات و تعلیمات جنگی، اما روشن از نور تعلیمات اسلام و قرآن، افسانه «توازن قوا» را در میدان نبرد در هم نور دیدند.

این، به خاطر همان منطق «قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلَّا إِخْيَالُ الْحُسْنَى تَيْمِينٍ» بود که خود را در میدان نبرد، در همه حال، پیروز می دیدند: یا در هم شکستن دشمن و یا نائل شدن به افتخار شهادت، که هر دو، سعادتی بزرگ و پیروزی عظیم بود.

همین منطق، در جنگ تحمیلی عراق علیه ایران اسلامی، عصر و زمان ما، بار دیگر خودش را نشان داد و در حالی که تمام قدرت های بزرگ دنیا، با امکانات

صف: ۳۹

۱-۱) شرح ابن میثم بر صد کلمه انتخابی جاحظ، کلمه ۱.

۱-۲) در بحث های سابق، در همین خطبه، به مدرک آن، اشاره شد.

خود، به طور ظاهر و پنهان، به تقویت دشمنان اسلام پرداختند، جوانان مؤمن بسیجی و رزم‌نده‌گان تربیت یافته در مکتب قرآن، تمام محاسبات جنگی آنها را بر هم زدند.

این همان چیزی است که امام علیه السلام در خطبه بالا- به آن اشاره می فرماید و به دشمنان دنیا پرستش می گوید که مرا، تهدید به جنگ نکنید! من، از جنگ در راه خدا، نمی ترسم، زیرا، قلب من سرشار از نور یقین است و من، هیچ گونه تردیدی در دین و آئین و مسیری که برگزیده ام، ندارم. آری، من، در هر حال پیروزم و کسی که پیروز است، چرا ترس و وحشت به خود راه دهد.

این، همان اصلی است که مسلمانان، باید سخت به آن وفادار باشند و این روحیه را در میان تمام فرزندان اسلام، زنده کنند که با زنده شدن این روحیه، از برتری های دشمنان، از نظر ساز و برگ جنگی و فن آوری پیچیده عصر، ترس و وحشتی نخواهد داشت.

خطبہ بیست و سوم: مشتمل بر ترغیب فقرا به زهد و توصیہ اغنیا به محبت و مهربانی

اشاره

و تشتمل علی تهذیب الفقراء بالزهد و تأدب الأغنياء بالشفقة

(۱)

بخش اول

اشاره

اما بعد: فإنَّ الأمر ينزل من السَّماء إلى الأرض كقطرات المطر إلى كلَّ نفس بما قسم لها، من زياده أو نقصان، فإذا رأى أحدكم لأخيه غفيره في أهل أو مال أو نفس فلا تكونن له فنته! فإنَّ المرء المسلم ما لم يعش دناءه تظهر فيخشع لها إذا ذكرت و يغري بها لشام النِّاس، كان كالفالج الياسر الذي ينتظر أول فوزه من قداحه توجب له المغنم، و يرفع بها عنه المغرم. و كذلك المرء المسلم البريء من الخيانة ينتظر من الله إحدى الحسنيين: إما داعي الله فما عند الله خير له، و إما رزق الله فإذا هو ذو أهل و مال، و معه دينه و حسبي. و إنَّ المال و البنين حرث الدُّنيا، و العمل الصالح حرث الآخرة، و قد يجمعهما الله تعالى لأقوام.

ترجمه

اما بعد(از حمد و ثنای الهی بدانید)!این خطبہ مشتمل بر ترغیب فقرا به زهد و

ص: ۴۱

۱-۱) بخشی از این خطبہ را، مرحوم کلینی، در کتاب کافی، جلد ۵، صفحه ۵۶، از امام حسن مجتبی علیه السلام نقل کرده است و بخش های دیگری از آن را طبق گفته مصادر نهج البلاغه-نصر بن مزاحم، در صفين، و ابن عبد ربہ در عقد الفربد، و زمخشری در ربيع الأول آورده اند.

توصیه اغنية به محبت و مهربانی است). موهاب پروردگار، مانند قطره های باران، از آسمان به زمین نازل می شود و به هر کس سهمی زیاد یا کم، (مطابق آنچه خداوند مقدّر فرموده) می رسد. بنا بر این هرگاه یکی از شما برای برادر خود برتری ای در همسر و فرزند و مال یا جسم و جان ببیند، باید نسبت به او موجب فتنه گردد (و سبب حسادت و کینه و عداوت و یا یأس و سوء ظن به پروردگار شود)، زیرا، هرگاه مسلمان به عمل زشتی که از آشکار شدن شرمنده می شود و افراد پست، آن را وسیله هتک حرمتش قرار می دهنند، دست نیالاید، به مسابقه دهنده ماهری می ماند که منتظر است در همان دور نخست، پیروز شود و سود وافری ببرد، بی آن که زیانی ببیند. نیز، مسلمانی که از خیانت به دور است، در انتظار یکی از دو خوبی از سوی خدا است: یا فرار سیدن دعوت الهی است (که عمر او را به نیکنامی و حسن عاقبت پایان می دهد) و در این حال، آنچه را خداوند از پاداش های نیک فراهم ساخته، برای او بهتر است، و یا سرانجام، در همین دنیا، خداوند، روزی او را وسیع می کند و صاحب همسر و فرزند (و مال فراوان) می شود، در عین این که دین و شخصیت خود را حفظ کرده است، ولی (بدانید فرق میان این دو، بسیار است).

مال و فرزندان، کشت و زراعت این جهانند و عمل صالح و نیک، کشت آخرت است، اما گاهی خداوند، هر دو را برای گروهی جمع می کند. (و آنان را از نعمت های دنیا و آخرت، هر دو، بهره مند می سازد).

خطبه در یک نگاه

در نخستین بخش از این خطبه، امام، اشاره به تقسیم رزق و روزی در میان مردم، بر اساس یک تدبیر الهی کرده و سپس توصیه می کند که اگر کسی، بر دیگری برتری داشت، باید مورد کینه و حسد قرار گیرد (و هرگاه، صاحب مال و ثروتی شد، باید مغدور گردد و دین و ایمان خود را فدای ثروت کند). و آن گاه مردم را به اخلاص در نیت و پاکی عمل و پرهیز از هر گونه ریا و خودنمایی، دعوت می کند.

در بخش سوم از این خطبه، به پاره ای از مسائل مهم اجتماعی، از جمله استحکام بخشیدن به پیوندهای خویشاوندی و تعاون و همکاری در میان خویشاوندان و اهل یک قبیله، برای مبارزه با مشکلات هم، اشاره می فرماید و روی این مسئله تأکید می کند که انسان، نباید خویشاوندان و نزدیکان خود را با بخل و امساك از دست دهد، چرا که در مشکلات، تنها می ماند و گرفتار زیانهای غیر قابل جبرانی خواهد شد.

شرح و تفسیر

تسلیم و رضا در برابر خواست خدا

در این خطبه، امام علیه السلام اشاره به مسئله مهمی می کند که تأثیر عمیقی در تهذیب نفوس و آرامش فرد و جامعه دارد و آن این است که بی شک، زندگی اجتماعی بشر، منشأ برکات عظیمی است، به طوری که می توان گفت قسمت عمده پیروزی های مهمی که در مسائل علمی و صنعتی و اجتماعی و غیر آن، نصیب انسان ها شده، در پرتو همین زندگی اجتماعی است. در کنار این برکات، مشکلات مهمی نیز وجود دارد که اگر حل نشود، ممکن است تمام آثار مثبت را بر باد دهد.

از جمله این که در میان انسان ها، به هر دلیل، تفاوت هایی از نظر استعداد و شرایط جسمی و روحی و فردی و اجتماعی وجود دارد و همین ها منشأ تفاوت های زیادی در امکانات مادی و مالی می گردد. اینجا است که افراد عقب مانده، گرفتار و اکنشهای گوناگون منفی می شوند و یا سعی می کنند که خود را به آب و آتش بزنند و از حلال و حرام چشم پوشند و در مسابقه ای که پایانش معلوم نیست، با افراد پیشرو در جهات مادی، شرکت کنند و یا به کلی مأیوس شده و دست از فعالیت بردارند و به انزوا کشیده شوند و یا آتش حسد، در دل آنها زبانه بکشد و نسبت به گروه نخست گرفتار کینه و انتقام جویی شوند.

از سوی دیگر، گروهی که بهره زیادی دارند، آنها نیز ممکن است به خود بینی و خود بزرگ نگری و کبر و غرور و طغیان و مفاسد عظیم دیگری که با کمی دقت

آشکار می گردد، مبتلا شوند.

در آیات و روایات اسلامی، برای پیشگیری از این مفاسد، همگان را به یک واقعیت توجه داده اند و آن این که تمام این کم و زیادها، مطابق با برنامه حکیمانه ای است که از سوی خداوند بزرگ برای بندگانش تنظیم شده و چیز بی حسابی نیست.

ممکن است که اسرار این تقسیم بندی، بر ما بندگان، در بسیاری از موارد مکتوم باشد، ولی همین که بدانیم خداوند حکیم و رحمان و رحیم، آن را تنظیم کرده و راضی به آن شویم، چهره مسائل به کلی، عوض می شود و آرامش عمیقی، روح و جسم ما را فرا می گیرد و تمام آن عواقب منفی و نامطلوب، از بین می رود.

به همین دلیل، مسأله رضا و تسلیم مخصوصاً نسبت به رزق و روزی، در آیات و روایات، اسلامی، به طور گسترده، مورد بحث و تأکید قرار گرفته است.

با توجه به این مقدمه فشرده، به تفسیر خطبه باز می گردیم و می گوئیم که امام علیه السّلام نیز در بخش نخستین این خطبه، برای تهذیب نفوس و پایان دادن به قسمت مهمی از مفاسد اجتماعی، دقیقاً، به سراغ همین معنا می رود و چنین می فرماید:

اما بعد (از حمد و ثنای الهی، بدانید!) موهب پروردگار، مانند قطره های باران، از آسمان به زمین نازل می شود و به هر کس، سهمی، زیاد یا کم (مطابق آن چه خداوند مقدّر فرموده) می رسد، (أَمّا بَعْدُ: إِنَّ الْأَمْرَ يَنْزَلُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ كَقَطْرَاتٍ
الْمَطَرُ إِلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا قُسِّمَ لَهَا، مِنْ زِيَادَهُ أَوْ نَقْصَانَ).

تشبیه به دانه های باران، تشبیه بسیار جالبی است، چرا که دانه های لطیف باران، به فرمان الهی، به صورت های متفاوتی، در زمین های مختلف نازل می شود. ارزاق الهی نیز از آسمان جود و رحمتش بر زمین حیات بشری نازل می گردد و کاملاً با هم متفاوت است. در بعضی از زمین ها آن قدر می بارد که نهرهای عظیم جاری می شود و در بعضی، در تمام سال، مقدار ناچیزی می بارد.

حضرت، سپس در یک نتیجه گیری روشن، چنین می فرماید:

«بنا بر این، هرگاه یکی از شما، برای برادر خود، نوعی برتری در همسر و فرزند و مال یا جسم و جان بینند، باید نسبت به او، موجب فتنه گردد» (و سبب حسد و

کینه و عداوت و یا یأس و سوء ظن به پروردگار شود)، (إِذَا رأى أَحَدَكُمْ لِأَخِيهِ غَفِيرَه (۱) فَإِنَّ أَهْلَ أَوْ مَالَ أَوْ نَفْسَ، فَلَا تَكُونَنَّ لَهُ فَتْنَهُ).

غفیره، با توجه به این که از ماده «غفر» به معنای «پوشاندن» گرفته شده و به همین دلیل، به موہابی که پشت سر یا گوش را می پوشاند، «غفیره» می گویند و بر عفو الهی که گناهان را می پوشاند، غفران اطلاق می شود-ممکن است بیانگر این نکته باشد که اموال و ثروت های جهان، معمولاً غافل کننده است و حتی عیوب خود انسان را از نظرش می پوشاند، هر چند در اینجا، غفیره را، معمولاً به معنای مال زیاد و فراوان گفته اند.

ضمنا، باید توجه داشت که فتنه، در این جا به معنای امتحان نیست، هر چند در بسیاری از موارد، به این معنا آمده، بلکه منظور، چیزی است که مایه فریب و فساد گردد و آن، واکنش ها و صفات منفی است که در بسیاری از افراد تهیدست، در مقابل صاحبان مال و ثروت پیدا می شود، مانند کینه توزی و حسد و عداوت و نفرت.

سپس امام علیه السلام برای دلداری افراد تهیدست صابر و شاکر، مطلب مستدلی به این صورت بیان فرموده است:

«زیرا، هرگاه مسلمان، به عمل زشتی که از آشکار شدنش شرمنده می شود و افراد پست، آن را وسیله هتك حرمت او قرار می دهند، دست نیالاید، به مسابقه دهنده ماهری می ماند که منتظر است در همان دور نخست، پیروز شود و سود وافری ببرد، بی آن که زیانی ببیند، (فِإِنَّ الْمَرْءَ الْمُسْلِمَ مَا لَمْ يَعْشُ دُنَيْهِ تَظَهُرَ فِي خَيْشَعِ لَهَا إِذَا ذَكَرْتُ وَ يَغْرِي بِهَا لِئَمَّ النَّاسِ، كَانَ كَالْفَالْجَ (۲) الْيَاسِرَ (۳)

ص: ۴۵

۱ - ۱) «غفیره» از ماده «غفر» به معنای «ستر و پوشش» است و به همین جهت، بر آمرزش و پوشاندن گناهان، غفران اطلاق می گردد و به مال فراوان نیز به خاطر این که بخش وسیعی از زندگی را زیر پوشش خود قرار می دهد و گاه عیوب را نیز می پوشاند، «غفیره» می گویند.

۲ - ۲) «فالج»، از ماده «فالج» است و به گفته مقایيس اللげ، دو معنا دارد: یکی «پیروزی و غلبه» است و دیگری، «فاصله میان دو چیز مساوی». در صحاح اللげ نیز به معنی «ظفر و پیروزی» تفسیر شده و در این خطبه نیز به همین معنا است.

۳ - ۳) یاسر، از ماده «یسر» به معنای «آسانی و سهولت» است و میسره و یسار- به گفته راغب در مفردات- به معنای «غنا و ثروتمندی» است و از آنجا که در قمار و بخت آزمایی، افراد، به آسانی پول هایی را به دست- می آورند یا از دست می دهند، «میسر» به آن اطلاق شده است. واژه «یاسر» در خطبه مورد بحث، به معنای «برنده بخت آزمایی» است.

الذى ينتظر أول فوزه من قداحه (١) توجب له المغمم، ويرفع بها عنه المغرم).

نیز، مسلمانی که از خیانت به دور است، در انتظار یکی از دو خوبی از سوی خدا است: یا فرا رسیدن دعوت الهی است (که عمر او را به نیک نامی و حسن عاقبت پایان می دهد) و در این حال، آن چه را خداوند از پاداش های نیک فراهم ساخته، برای او بهتر است، و یا سرانجام، در همین دنیا، خداوند، رزق او را وسیع می کند و صاحب همسر و فرزند (و مال فراوان) در عین این که دین و شخصیت خود را حفظ کرده است، و کذلک المرء المسلم البریء من الخيانه ينتظر من الله إحدى الحسينين: إما داعي الله فما عند الله خير له، و إما رزق الله فإذا هو ذو أهل و مال، و معه دينه و حسبه).

ولی (بدانید فرق میان این دو بسیار است). مال و فرزندان، کشت و زراعت این جهانند، و عمل صالح و نیک، کشت آخرت است، (و إن المال والبنين حرث الدنيا و العمل الصالح حرث الآخرة).

«إما گاهی خداوند، هر دو را برای گروهی جمع می کند» (و از نعمتهای دنیا و آخرت هر دو، بهره مند می سازد)، (و قد يجمعهما الله تعالى لأقوام).

در واقع، امام علیه السلام در این تحلیل دلنشین و دلپذیرش، این حقیقت را بیان می کند که مسأله مهم در زندگی و سرنوشت انسان، آن است که آلوده به زشتی ها و پستی ها نشود، همان زشتی هایی که سبب سرافکندگی و شرمندگی او می گردد او را بر سر زبان ها می اندازد و شخصیتش را در نظر مردم، پائین می آورد.

بنا بر این، هرگاه انسان، پاک باشد و پاک زندگی کند، یکی از دو سرنوشت عالی، در انتظار اوست: یا عمر را به نیک نامی پایان می دهد و به سوی رحمت الهی و

ص: ٤٦

۱ - ۱) «قداح» جمع «قدح» (بر وزن فعل) و به معنای «چوبه تیر» است، قبل از آن که آن را بتراشند و پیکانش را نصب کنند و در اصل، به معنای «وارد کردن شکست و عیب در چیزی» است و از آنجا که چوبه تیر، معمولاً، چنین اثری را دارد، به آن «قدح» می گویند.

پاداش های بی مانند او می شتابد، و یا در بخش دیگری از عمرش، مشمول مواهب مادی این جهان می گردد و صاحب هر دو بخش از نعمت های الهی می شود.

نکته مهمی که در این جا فکر جمیعی از مفسّران نهج البلاغه را به خود معطوف داشته، این است که امام علیه السلام چنین فرد مؤمنی را که در هر حال، پیروز و خوشبخت و مشمول لطف و رحمت الهی است، تشبیه به «فالج یاسر» کرده است و بعضی چنین پنداشته اند که این تعبیر، به معنای قمارباز ماهری است که در نخستین دور قمار، برنده می شود و آن گاه این سؤال مطرح شده که چه گونه امام علیه السلام مؤمنان صاحب رضا و تسليم در برابر قسمت پروردگار را، تشبیه به چنین کسی می کند که آلدۀ گناه بزرگی از گناهان کبیره است؟ با دقّت در تعبیرات و کلماتی که امام علیه السلام به کار برده یعنی، (کلمه های «قداح»، «فوزه»، «معنم» و «مفوم») روشن می شود که مقصود از «یاسر» قمارباز نیست، بلکه اشاره به نوع خاصی از بخت آزمایی است که به سود فقرا، در میان عرب انجام می شده است. توضیح این که بعضی از شارحان نهج البلاغه، از زمخشری در کشاف، چنین نقل کرده اند که عرب (هنگام بخت آزمایی)، ده چوبه تیر داشت، هر کدام، نامی مخصوص به خود گرفته بود. شتری خریداری می کردند و آن را سر می بردند و به ده قسمت تقسیم می کردند، سپس این تیرهای ده گانه را در کیسه ای می ریختند و آن را به هم مخلوط می کردند و یک نفر از میان آنها - که مورد اعتماد بود - دست می کرد و یکی یکی، آنها را بیرون می آورد. هفت چوبه تیر که هر کدام اسم خاصی داشت، به ترتیب، یک سهم و دو سهم و سه سهم... تا هفت سهم برنده می شدند - سهم برترین، معلی نام داشت - و آن سر چوبه دیگر، هیچ کدام سهمی نداشت، بلکه هر کس که چوبه به نام او می افتد، می بایست پول شتر را بپردازد، سپس، برنده‌گان، سهام خود را به فقرا می دادند و چیزی از آن نمی خوردند و به این کار افتخار می کردند. (۱)

ص: ۴۷

۱- (۱) شرح نهج البلاغه، محقق خویی، جلد ۳، صفحه ۳۱۹. (با کمی تلخیص). در ضمن، در کتاب معراج نهج البلاغه - که یکی از قدیمی ترین شروح این کتاب است، اشاره کوتاهی به مطلب شده است. معراج نهج البلاغه، صفحه ۱۱۰.

درست است که این کار از نظر شرعی جایز نیست، ولی هرگز، زندگی قمار را در مقام تشییه ندارد. امام علیه السیلام در واقع، می فرماید که مؤمنان صاحب رضا و تسلیم، شییه کسی هستند که در بخت آزمایی، در همان مرحله نخست، سهم معلّی را می برد، برترین سود نصیب او می شود و هیچ هزینه و خسارّتی هم ندارد.

تعییر به «قداح» به معنی چوبه های تیر، و تعییر به «أَوْلُ فُوزَةٍ» و نیز رسیدن به غنیمت بزرگ و نجات از خسaran، همه، مناسب همین معنا است، زیرا، در قمار، معمولاً چنان نیست که در همان مرحله نخست، کسی برنده شود و بعد بازی را فوراً قطع کند و به هیچ وجه ادامه ندهد، بلکه قمار، در جلسه‌ای طولانی و با برد و باخت های مختلف، انجام می شود و سرانجامش از ابتدای کار، معلوم نیست.

ما انکار نمی کنیم که ممکن است کلمه «میسر» مفهوم وسیعی داشته باشد که این نوع بخت آزمایی‌ها را شامل شود، ولی باید توجه داشت که قمار، به معنای واقعی کلمه، با این نوع بخت آزمایی، بسیار متفاوت است، به خصوص این که در قرآن مجید، از این نوع بخت آزمایی، به «ازلام» یاد شده است و نه «میسر» هر چند از همه، مذمّت به عمل آمده است. (۱)

نکته: تسلیم و رضا، همراه تلاش و کوشش

درست است که روح رضا و تسلیم در برابر قسمت الهی، مخصوصاً در زمینه منافع مادی، به انسان آرامش می بخشد و آدمی را از مسابقه های حرص آلود مال و ثروت و آلوده شدن به انواع محرمات، باز می دارد و جلوی کینه توزی و حسد را می گیرد، ولی ممکن است گفته شود که اعتقاد به چنین تقسیمی در مورد ارزاق و بهره های مادی، روح تلاش و کوشش را در انسانها خاموش می کند و هر کس، به behane این که «روزی ها»، پیش‌اپیش، تقسیم شده و قابل تغییر نیست از فعالیت های

صفحه ۴۸

(۱) به آیه ۹۰ سوره مائدہ و تفسیر آن، مراجعه شود: (تفسیر نمونه، جلد ۵، صفحه ۶۸).

بیشتر، خودداری می کند و این امر، باعث عقب ماندگی در امور اقتصادی و پیشرفت های مادی و مبارزه با فقر می شود.

ولی با توجه به دو نکته، این اشکال، برطرف می شود: نخست، این که این گونه تعلیمات اسلامی و توصیه های اخلاقی، در واقع، شبیه ترمذی است در برابر حرکت شتاب آلود انسان ها به سوی مادی گری.

به تعبیر دیگر، مردم، از درون وجود خود، انگیزه های فراوانی برای حرکت به سوی مادیات و گسترش زندگی اقتصادی دارند، و اگر عواملی آنها را کنترل نکند، چنان شتاب می گیرند که تمام حد و مرزهای اخلاقی را شکسته و به سوی حرص و تکاثر و مسابقه در ثروت اندوزی می تازند.

این، همان چیزی است که در سخنان علی بن الحسین علیه السلام به طرز لطیفی، بیان شده است. ایشان می فرماید: «معاشر اصحابی! أوصيكم بالآخره ولست أوصيكم بالدنيا! فإنكم بها مستوصون و عليها حريصون وبها متمسكون»، یاران من! من شما را به جهان آخرت توصیه می کنم و در باره دنیا، سفارش نمی کنم، چرا که شما، نسبت به آن سفارش شده اید و بر آن حریص هستید و به آن چنگ زده اید. (۱)

دیگر این که برای نتیجه گیری کامل در مورد تعلیمات اسلام، باید آیات و روایات مختلف را در کنار هم گذاشت، زیرا، هر گز، در مسائل بنیادی، با یک حدیث و یا یک آیه، نمی توان داوری نهایی کرد. در مورد تلاش های مادی برای کسب روزی بیشتر، از یک سو، روایات رضا و تسليم در برابر مقدرات الهی را داریم و از سوی دیگر، آیات و روایات سعی و کوشش و تلاش را از مجموعه آنها به خوبی استفاده می شود که نه سستی و تبلی در این راه صحیح است و نه حرکت حرص آلود و آمیخته با گناه که نتیجه چشم پوشی از مقدرات الهی و توکل به ذات پاک او است.

به تعبیر دیگر، درست است که روزی، از سوی خداوند، قسمت شده، ولی

صفحه ۴۹

(۱) بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۱۴۷.

مشروط به شرطی است و آن شرط، سعی و کوشش آمیخته به متنات و حفظ اصول اخلاق و تقوا است، و به گفته شاعر:

رزق، هر چند بی گمان، بر سد شرط عقل است جستن از درها

گر چه کس بی اجل نخواهد مرد تو، نرو در دهان اژدها (۱)

این سخن را، با حدیث لطیفی درباره اهمیت مقام رضا و تسلیم، از پیغمبر اکرم، پایان می‌دهیم. حضرت فرمود: «روز قیامت که می‌شود، خداوند، به گروهی از امت من، بال و پر می‌دهد که از قبرها، به سوی بهشت پرواز کنند و در فضای بهشت، آزاد باشند و هر گونه که می‌خواهند، متنعیم گردند. فرشتگان، از آنها می‌پرسند! آیا شما حساب رسی الهی را دیدید؟» می‌گویند: «نه». دوباره می‌پرسند: «آیا از صراط گذشتید؟» آنها در جواب می‌گویند: «صراطی را مشاهده نکردیم». باز سؤال می‌کنند: «آیا جهنّم را دیدید؟» و آنها در جواب می‌گویند: «چیزی را ندیدیم».

می‌گویند: «شما، از کدامین امت هستید؟» می‌گویند: «از امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم».

فرشتگان می‌گویند: «شما را به خدا سوگند! بگویید که اعمال شما، در دنیا، چه بوده (که این همه مقام پیدا کرده اید؟) آنها پاسخ می‌دهند: «دو خصلت، در ما بود که خداوند به فضل و رحمتش ما را به این درجه رساند.» و سؤال می‌کنند: «این دو خصلت چه بود؟» و آنها می‌گویند: «کنیا إذا خلونا نستحبى أن نعصيه و نرضى باليسيير ممّا قسم لنا، ما، در خلوت نیز، حیا می‌کردیم که معصیت خدا کنیم و به مقدار کمی که از دنیا قسمت ما بود، راضی بودیم.» فرشتگان می‌گویند: «حق لكم هذا، این مقام والا، حق شما است.» (۲)

ص: ۵۰

۱- گلستان سعدی، باب سوم (فضیلت فناعت).

۲- مسكن المؤاد (به نقل از بحار الانوار، جلد صفحه ۲۵، ۱۰۰).

اشاره

فاحذروا من الله ما حذركم من نفسه، و اخشوه خشيته ليست بتعذير او اعلموا في غير رياء ولا سمعه، فإنّه من يعمل لغير الله يكله الله لمن عمل له. نسأل الله منازل الشهداء و معايشة السعداء و مرافقه الأنبياء.

ترجمه

راه وصول به مقامات صالحان از خدا بترسید آن گونه که شما را از خویش بر حذر داشته است! او صادقانه، از او خشیت داشته باشد، به طوری که نیازی به عذر خواهی های واهی نباشد! اعمال خود را از ریا و سمعه، پاک کنید! چرا که هر کس، کاری برای غیر خدا انجام دهد، خداوند، او را به همان کس وا می گذارد (تا پاداشش را از او بگیرد).

از خدا تقاضا می کنیم که درجات شهیدان و زندگی سعادتمدان و همنشینی پیامبران را، به ما عنایت فرماید!

شرح و تفسیر

اشاره

امام علیه السلام در ادامه این خطبه، چند توصیه اخلاقی می کند که تکمیلی برای بحث های پیشین است. نخست می فرماید: از خداوند بترسید، آن گونه که شما را از خویش بر حذر داشته است، (فاحذروا من الله ما حذركم من نفسه).

این تعبیر، ممکن است اشاره به آیه شریفه «فَلِيَحْذِرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ»

«أَنْ تُصِّيَّبُهُمْ فِتْنَةً أَوْ يُصِّيَّبُهُمْ عِذَابًَ أَلِيمً»، «آنان که فرمان او را مخالفت می کند، باید بترسند از این که فتنه ای دامن شان را بگیرد، یا عذابی در دنک به آنها برسد». (۱)

یا اشاره باشد به آیه «وَيُحَذِّرُ كُمُ اللَّهُ نَفْسُهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ»، «خداؤند، شما را از (نافرمانی) خود بر حذر می دارد! و بازگشت به سوی خدا است». (۲) حضرت در توصیه دیگری می فرماید: «صادقانه، از خدا بترسید، ترسی آمیخته با توجه به عظمت خدا! به طوری که نیازی به عذر خواهی های واهی نباشد، (و اخشووه خشیه لیست بتعذیر!) (۳) چرا که او، از اسرار درون هر کس، آگاه است و عذرها واقعی را از عذرها بیهوده و نابجا، به خوبی، می شناسد. قابل توجه این که در جمله سابق، سخن از «حذر» در برابر ذات پاک خداوند بود و در اینجا، سخن از خشیت است. لغت شناسان گفته اند که خشیت، به ترس آمیخته با درک عظمت گفته می شود، به همین دلیل، در قرآن می خوانیم: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهُ مِنْ عِبَادِ الْعُلَمَاءُ»، «از میان بندگان خدا، تنها، علماء و دانشمندان، از او می ترسند» (۴).

ولی «حذر» در جایی گفته می شود که انسان به عنوان پیشگیری در مقابل خطر قطعی و یا احتمالی، خود را کنار کشد. حضرت در سومین توصیه، اشاره به اخلاص نیت کرده و می فرماید: «اعمال خود را از ریا و سمعه، پاک کنید! چرا که هر کس، کاری برای غیر خدا انجام دهد، خداوند، او را به همان کس واگذارد، (و اعملوا فی غیر ریاء و لا سمعه، فإنَّهُ مِنْ يَعْمَلُ لِغَيْرِ اللَّهِ يَكُلُّهُ اللَّهُ لَمَنْ عَمَلَ لَهُ) .

آری، تنها، ترس از خدا و ترس گناه، کافی نیست، بلکه اعمال صالحی باید داشت که خالی از هر گونه ریا و سمعه باشد. ریا، به معنای خود نمایی کردن و

صفحه ۵۲

۱-۱ سوره نور، آیه ۶۳.

۲-۲ سوره آل عمران، آیه ۲۸.

۳-۳ «تعذیر» از ماده «عذر» است و در اینجا به معنای «نداشتن عذر صحیح و مناسب» است.

۴-۴ سوره فاطر، آیه ۲۸.

اعمال نیک خویش را به رخ دیگران کشیدن و برای جلب توجه این و آن کار کردن، است. و سمعه، آن است که عملی را به خاطر خدا انجام داده، ولی سعی می کند که آن را به گوش دیگران برساند و از این طریق، جلب توجه آنها کند و اگر خودش، این کار را نکند باز خوشحال می شود که دیگران بشنوند و از او تعریف و تمجید کنند.

معروف میان دانشمندان، این است که سمعه، موجب بطلان عمل نمی شود، ولی به هر حال، از نظر اخلاقی، باعث انحطاط روحی انسان، و چه بسا، باعث بر باد رفتن ثواب و پاداش عمل است.

امام علیه السّلام در این عبارت، برای نفی ریا و سمعه و نهی از آن، به دلیل لطیفی توسل جسته، می فرماید که خداوند، تنها، عملی را می پسندد که خالص باشد و فقط برای ذات پاک او، انجام گیرد و اگر غیر خدا را در آن شریک کند، خداوند، او را به سراغ همان شریک می فرستد تا پاداش عملش را از او گیرد و بدیهی است او هم قادر بر پاداش نیست.

این، مضمون حدیث قدسی معروفی است که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده که خداوند متعال می فرماید: (أَنَا خَيْرُ شَرِيكَ وَ مِنْ أَشْرِيكَ مَعِيْ شَرِيكَا فِي عَمَلِهِ، فَهُوَ لشَرِيكِيْ دُونِيْ، لَأَنِّيْ لَا- أَقْبَلُ إِلَّا- مَا خَلَصَ لِيْ) (۱)، «من، بهترین شریکم، هر کس که در عملش، دیگری را با من شریک کند، آن عمل را، به شریکم وا می گذارم، چرا که من، جز عمل خالص نمی پذیرم.

در پایان این بخش از خطبه، امام علیه السلام می فرماید: «از خدا تقاضا می کنیم که درجات شهیدان و زندگی سعادت مندان و همتشینی پیامبران را، به ما عنایت فرماید! (نَسَأَ اللَّهُ مَنَازِلُ الشَّهَادَةِ وَ مَعَايِشَ السَّعَادَةِ وَ مَرَاقِفَةِ الْأَنْبِيَاءِ) .

در حقیقت، امام علیه السّلام این سخن را به این منظور بیان می کند که ارزش های اصیل الهی شناخته شود و دیگران نیز به او اقتدا کنند. آن ارزش ها، ارزش شهادت و ارزش

صفحه ۵۳:

۱ - (۱) منهاج البراعه، جلد ۳، صفحه ۳۲۴، همین مضمون از امام صادق علیه السلام در بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه ۲۴۳ نقل شده است.

سعادت و نیز همنشینی با پیامبران است و به یقین، هیچ یک از اینها را، بی حساب به کسی نمی دهند. قرآن مجید می گوید: «وَ مَنْ يُطِعَ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْتَعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّنَ وَ الصَّدِيقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسْنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا ذَلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ وَ كَفَى بِاللَّهِ عَلِيمًا»، کسانی که خدا و پیامبر را اطاعت کنند، (در قیامت) همنشین کسانی خواهد بود که خداوند نعمت خویش را بر آنان تمام کرده، از پیامبران و صدیقان و شهدا و صالحان و آنها رفیق‌های خوبی هستند. این، موهبتی است از ناحیه خدا و همین بس که او (از حال بندگان و نیات و اعمال شان) آگاه است. (۱)

مراحل سه گانه‌ای که در کلام امام علیه السلام آمده‌یعنی، شهادت و سعادت و همنشینی پیامبران‌می تواند علت و معلول هم باشد، چرا که شهادت، سبب سعادت و همنشینی با پیامبران می گردد.

و نیز، این سخن، ممکن است اشاره‌ای لطیف به حوادث آینده و شهادت امام علیه السلام بوده باشد.

نکته: مهمترین شرط عمل، اخلاص قیمت است

شرک و بت پرستی شاخه‌هایی دارد. یکی از مهم‌ترین آنها، ریا و سمعه است.

ریا، از ماده «رؤیت» به معنای «تظاهر و خودنمایی و نشان دادن عمل خویش به دیگران» است، یعنی هدف فرد ریا کار، این است که با تظاهر به عبادت و کارهای نیک نظر مردم را به سوی خود جلب کند. چنین کسی، در حقیقت، مشرک است، زیرا، عزّت و آبرو و عظمت خود را به دست مردم می داند و نه خدا، لذا اعمال خویش را به انگیزه جلب نظر مردم انجام می دهد.

برای سمعه، دو تفسیر ذکر شده است: نخست این که سمعه، عبارت است از

ص: ۵۴

(۱) سوره نساء، آیه ۶۹-۷۰.

این که انسان، کاری برای خدا و به انگیزه الهی انجام دهد و سپس این فکر برای او پیدا شود که آن را به گوش دیگران برساند و از این طریق، کسب اعتبار کند.

این، همان چیزی است که به اعتقاد فقهاء موجب بطلان عمل نمی شود، چرا که بعد از انجام عمل، حاصل شده، ولی ثواب آن را کم می کند یا از بین می برد.

دیگر این که از همان آغاز کار، انگیزه اش این است که مردم، آن را بشنوند و از او به نیکی یاد کنند. این کار، با ریا هیچ تفاوتی ندارد، جز این که به هنگام ریا، عمل را برای آن به جا می آورد که مردم ببینند و در سمعه، برای آن به جا می آورد که مردم بشنوند. به این ترتیب، در هیچ کدام انگیزه الهی نیست.

بدیهی است که سمعه، به این معنا، موجب بطلان عمل می شود، چرا که خلوص نیت را از میان می برد.

در فراز بالا از نهج البلاغه، هر دو معنا، امکان پذیر است.

به هر حال، ریا و سمعه، بزرگترین آفت اعمال عبادی و الهی است و از آنجا که نفوذ ریا و سمعه در اعمال انسانی، بسیار باریک و پیچیده است، در آیات و روایات، مکرر، نسبت به آن هشدار داده شده است.

مهم ترین مفسدۀ این عمل، آن است که روح توحید را از بین می برد و انسان را در درّه شرک و دوگانه پرستی پرتاب می کند، چرا که توحید افعالی خدا، به ما می گوید که همه چیز، به دست خدا است و ثواب و پاداش و آبرو و حیثیت و احترام و شخصیت و رزق و روزی، همه، به اراده او است ولی ریا کاران، با آلوده کردن اعمال عبادی و کارهای نیک الهی، این امور را از دیگری می طلبند و این، یک شرک آشکار است. در روایات می خوانیم که در روز قیامت (که اسرار درون آشکار می گردد) ریا کاران را مخاطب قرار داده و به آنها گفته می شود: «یا کافر! یا فاجر! یا غادر! یا خاسer! حبط عملک و بطل اجرک، فلا خلاص لک الیوم، ای کافر! ای فاسق! ای پیمان شکن! ای زیانکار! عمل تو باطل شد و اجر تو بر باد رفت و امروز، راه نجاتی

این، از یک سو، از سوی دیگر، ریا و سمعه، سرچشمه انواع نابسامانی‌های اجتماعی است. مردم ریا کار تنها، به ظاهر عمل می‌پردازند و به باطن عمل و درون آن، اهمیتی نمی‌دهند. آنها، ظاهری آراسته و درونی فاسد دارند. سازمانهای اجتماعی آنها تنها، ظاهری دارد و از واقعیت و آن چه منبع و خیر و برکت جامعه است، در آن خبری نیست. افکار و کارهای آنها، همه، سطحی است و فاقد عمق و ریشه است. هدف آنها، بیشتر، کمیت است و کیفیت، مخصوصاً در آنجا که به چشم نمی‌خورد، برای آنها اهمیتی ندارد.

بدیهی است که چنین جوامعی، رو به سقوط و انحطاط می‌روند و سرنوشت آنها سرنوشت شومی است.

در دنیای مادی امروز، کشورهایی که به برنامه‌ها و طرح‌های صنعتی و کشاورزی و اقتصادی خود اهمیت ریشه‌ای می‌دهند، و به اصطلاح مخلصانه برای جامعه خود کار می‌کنند و محصولات آنها از نظر ظاهر و باطن، سالم است، بیشرفت‌های چشمگیر کرده‌اند در حالی که مؤسّسات ریا کار، هیچ گونه اعتباری ندارند.

در باره ریا و سمعه، مطالب بسیاری است که در بحث‌های مناسب آینده، به خواست خدا مطرح خواهد شد.

ص: ۵۶

اشاره

أَيّهَا النَّاسُ إِنَّهُ لَا يَسْتَغْنِي الرَّجُلُ - وَإِنْ كَانَ ذَا مَالٍ - عَنْ عَرْتَهُ، وَدَفَاعِهِمْ عَنْهُ بِأَيْدِيهِمْ وَأَلْسُنْهُمْ وَهُمْ أَعْظَمُ النَّاسِ حِيطَةً مِنْ وَرَائِهِ وَأَلْمَهُمْ لَشْعَتَهُ وَأَعْطَفُهُمْ عَلَيْهِ عِنْدَ نَازْلَتْ بِهِ وَلِسَانُ الصَّدْقِ يَجْعَلُهُ اللَّهُ لِلْمَرءِ فِي النَّاسِ خَيْرًا لَهُ مِنَ الْمَالِ يَرِثُهُ غَيْرُهُ.

ترجمه

ای مردم! انسان، هر چند ثروتمند باشد، از اقوام و بستگان خود، بی نیاز نیست که از وی، با دست و زبان دفاع کنند. آنها در واقع، بزرگترین گروهی هستند که از او پشتیبانی می کنند و پریشانی و مشکلات را از میان می برند و به هنگام بروز حوادث سخت، نسبت به او، از همه، مهریان ترند و نام نیکی که خداوند (در سایه نیکوکاری و محبت) به انسان عطا می کند، از ثروتی که به هر حال، برای دیگران به ارث می گذارد بهتر است، (که این، ثروتی است معنوی و ماندگار، و آن جیفه ای مادی و فرار).

شرح و تفسیر

سرمایه های مردمی

از آنجا که در بخش های قبلی این خطبه، امام علیه السّلام توصیه هایی به افراد تنگدست کرده بود که وضع زندگی آنها، سبب انحراف از موازین اخلاق و اطاعت فرمان خدا نشود، در این بخش، به وضع اغنيا و افراد پردرآمد پرداخته و دستورهای لازم را

به

آنها می دهد، تا تعادلی در ارکان جامعه برقرار شود.

نخست، به تشویق آنان برای کمک به بستگان و خویشاوندان و نیازمندان پرداخته و با دلیلی روشن، آنها را به گذشت از بخشی از ثروت های خود ترغیب می کند، می فرماید: «ای مردم! انسان هر چند ثروتمند باشد از اقوام و بستگان خود بی نیاز نیست که از وی با دست و زبان دفاع کنند، (أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ لَا يَسْتَغْنِي الرَّجُلُ وَ إِنْ كَانَ ذَا مَالًا عَنْ عَتْرَتِهِ) (۱)، و دفاعهم عنہ بِأَيْدِيهِمْ وَ أَسْتَهِمْ) (۲).

آنها در واقع، بزرگترین گروهی هستند که از او پشتیبانی می کنند و پریشانی و مشکلات او را از میان می برند و به هنگام بروز حوادث سخت، نسبت به او، از همه، مهربان ترند، (وَ هُمْ أَعْظَمُ النَّاسِ حِيطَةً) (۲) من ورائه و الْمَهْمَ (۳) لشعله (۴) و أعطفهم عليه عند نازله إذا نزلت به) (۵).

آری، زندگی فراز و نشیب هایی دارد و حوادث تلخ و ناگوار و گاه طوفان های سخت، که هیچ انسانی، به تنها یی، توانایی ایجادگی در برابر آن را ندارد. عقل و درایت ایجاب می کند که انسان، در حال سلامت و آرامش، به فکر آن روزها باشد.

حال، چه کسب بهتر از بستگان و خویشاوندان انسان است که از او، در چنین حالاتی، حمایت کنند؟ ولی آیا بدون نیکی به آنها و حمایت مالی و معنوی و ابراز مراتب محبت و دوستی نسبت به آنان، می تواند حمایت شان را برای چنین روزهایی جلب کند؟ به یقین، نه. پس چه بهتر که هر انسانی، با بذل بخشی از

ص: ۵۸

۱ - ۱) «عترت» به گفته ارباب لغت، به معنای اصل و اساس چیزی است و گاه گفته اند این واژه، از عتر (بر وزن فطر) به معنای «مرزنگوش» که گیاه پر شاخ و برگ و معطری است گرفته شده و اشاره به شاخ و برگ های یک فامیل است. بعضی نیز گفته اند که عترت، تنها به فرزندان گفته می شود. ولذا عترت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرزندان فاطمه علیها السلام هستند و حدیث معروف «إِنَّ تَارِكَ فِيكُمُ التَّقْلِينَ كِتَابَ اللَّهِ وَ عَتْرَتَى» را اشاره به همان می دانند. (السان العرب، صحاح و مقایيس اللげ).

۲ - ۲) «حیطه» اسم مصدر از ماده «حوط» و به معنای «احاطه کردن» است. و حیطه، در اینجا، به معنای «حفظ و نگهداری» آمده است. و بعضی گفته اند که: حیطه به فتح حاء، به معنای «مراقبت کردن» و به کسر حاء، به معنای «حفظ کردن» است.

۳ - ۳) «الْمَ» از ماده «لمم» به معنای «جمع کردن و اصلاح کردن» است.

۴ - ۴) شعرت به معنای «پراکندگی و پریشانی» است.

امکانات مادّی خود، پیوندهای محبت و دوستی با خویشاوندان خویش را محکم سازد تا در برابر حوادث و طوفان‌های سخت تنها نماند.

درست است که نیکی به دیگران، نیز آثاری را دارد که الإنسان عبید الإحسان، ولی بی شک، بستگان انسان، نسبت به این امر، اولویت دارند، علاوه بر این، زمینه‌های محبت، در آنها، آماده‌تر است.

این نکته قابل توجه است که اگر این دستور اجرا شود، در حقیقت، در تمام سطح جامعه، با محرومیت‌ها، مبارزه خواهد شد، زیرا، در هر قبیله و فامیلی، معمولاً افراد ممکنی وجود دارند که اگر آنها به خویشاوندان خود برسند، مشکلات در سطح عموم حل خواهد شد. به خصوص این که هم شناخت انسان نسبت به افراد محروم فامیل خود بیشتر است و هم پذیرش آنها بر آنان گوارانی نماید.

امام علیه السلام در نامه‌ای به امام حسن مجتبی علیه السلام سخن جامعی در این زمینه بیان فرموده، و فایده توجه به اقوام و بستگان را چنین شرح می‌دهد: «و أَكْرَمَ عَشِيرَتَكَ إِنَّهُمْ جَنَاحُكَ الَّذِي بِهِ تَطِيرُ وَ أَصْلُكَ الَّذِي إِلَيْهِ تَصِيرُ وَ يَدِكَ الَّتِي بِهَا تَصْوِلُ، قَبِيلَهُ وَ بَسْتَگَانَتِ رَأْكَرَامِي دَارِ إِزِيرَا آنَهَا، بَالَّا وَ پُرْ تُو هَسْتَنْدَ كَهْ بِهِ وَسِيلَهُ آنَ، پَرْوَازِ مَىْ كَنَى، وَ اَصْلُ وَ رِيشَهُ اَتْ هَسْتَنْدَ كَهْ بِهَ آنَ، بازِ مَىْ گَرْدَى، وَ دَسْتَ وَ بازُوَّ تُو هَسْتَنْدَ كَهْ بِاَنَ، بِهِ دَشْمَنَ حَمْلَهِ مَىْ كَنَى» (۱).

حضرت سپس به سراغ دلیل لطیف دیگری می‌رود و افراد ممکن را از این طریق، به انجام کمک‌های مالی نسبت به همه، ترغیب می‌کند. او می‌فرماید: «نَامَ نِيكَى كَهْ خَداونَد (در سایه نیکوکاری و محبت) بِهِ انسان عطا مَىْ كَنَد، از ثروتَى كَهْ بِهِ هر حال، برای دیگران به ارث مَىْ گَذَارَد، بهتر است (که این ثروتی است معنوی و ماندگار، و آن جیفه‌ای مادّی و فرار)، (و لسان الصدق يجعله الله للمرء في الناس خير له من المال يرثه غيره).

صفحه ۵۹

(۱) پایان نامه ۳.

و به تعبیر دیگر:

نام نیکی گر بماند ز آدمی به کزو ماند سرای زرنگار

اشاره به این که مال و ثروت، به هر صورت چیزی نیست که با انسان، در قبر و قیامت وارد شود، باید بگذارد و بگذرد و بی شک بعد از مرگ او، به دست وارثان می‌افتد و صاحب اصلی معمولاً فراموش می‌شود، ولی یک چیز ممکن است بعد از مرگ انسان، برای او بماند و آن، نام نیک و ذکر خیر است که هر وقت مردم، اسم او را می‌شنوند، رحمت خدا را برای او تقاضا می‌کنند و بر او درود می‌فرستند.

این یک سرمایه جاودان معنوی و مادی است که یکی از طرق مهم کسب آن، اتفاق در راه خدا و بذل و بخشش و احسان و نیکوکاری نسبت به بندگان حق است.

در واقع، در مجموع این سخن از دو طریق، اغنية بر کمک به نیازمندان و جامعه تشویق شده اند: یکی به دست آوردن اعوان و انصاری که در طول زندگی و در حوادث تلخ و دردناک، به یاری او می‌شتابند و دیگر، یارانی که بعد از مرگ، آمرزش و شادی روح او را از خدا طلب می‌کنند. و چه افتخاری از این بالاتر که انسان، بتواند با متاع زودگذر دنیا، هر دو سرمایه را به دست آورد.

نکته: ارزش نام نیک (لسان صدق)

در این بخش از خطبه، امام علیه السلام نام نیک را به عنوان یک سرمایه معنوی ماندگار، توصیف می‌کند و برتری آن را بر اموالی که به ارث می‌ماند، روشن می‌سازد.

قرآن مجید نیز برای این مسئله، اهمیت بسیاری قائل است. ابراهیم خلیل که دعاها یش، برای همگان، آموزنده است، به پیشگاه خدا عرضه می‌دارد: «وَاجْعَلْ لِي لِسانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ»، برای من، در میان امت‌های آینده، زبان صدق و (

ذکر خیری(قرار ده (۱)).

خداآوند در جایی دیگر، بعد از اشاره به گروهی از پیامبران الهی، می فرماید:

«وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا»، ما، برای آنها، نام نیک و مقام برجسته (در میان همه امت ها) قرار دادیم. (۲)

لسان، در این گونه موارد، به معنای یادی است که از انسان می شود و هنگامی که آن را به «صدق» اضافه کنیم، معنای نام نیک و ذکر خیر و خاطره خوب در میان مردم را می دهد.

بی شک، این، یک مسئله تشریفاتی و ساده نیست و آثار زیادی برای فرد و جامعه دارد: نخست این که افتخاری است ماندگار، در حالی که اموال و ثروت های مادی، در همان نسل نخست، تقسیم می شود و در حقیقت، از میان می رود.

دیگر این که ذکر خیر و یاد نیک، در مورد انبیا و اولیاء الله، سبب فرستادن درود، و در افراد عادی، موجب طلب آمرزش بندگان خدا می شود و بی شک، همه اینها اثر عمیق معنوی دارد.

سوم این که موجب می شود که مردم، از آنها تأثیر نیکو بگیرند و به آنان، اقتدا کنند و ارزش ها، در جامعه، زنده شود و ضد ارزش ها، در جامعه، بمیرد و به مقتضای روایت معروف «من سَنْ سَنَة حسنة کان له مثل أجر من عمل بها (۳)، هر کس، سنت حسنة ای از خود بگذارد همانند ثواب و پاداش کسانی که به آن عمل می کنند، برای او ثبت می شود.» چهارم این که برای بازماندگان، نسل اندر نسل، مایه آبرو و حیثیت و شخصیت است و بسیاری از افراد عادی را می شناسیم که بسبب ارتباطشان با شخصیت هایی که همه جا ذکر خیر آنها بر زبان ها است، آبرو و حیثیت کسب کرده اند.

ص: ۶۱

۱-۱ سوره شعرا، آیه ۸۴.

۲-۲ سوره مریم، آیه ۵۰.

۳-۳) این مضمون در روایات بسیاری نقل شده است، برای آگاهی از آن، به باب ۱۶ از ابواب امر به معروف و نهی از منکر، از کتاب وسائل الشیعه، جلد ۱۱، مراجعه شود.

اینها بخشی از آثار معنوی فردی و اجتماعی لسان صدق و ذکر خیر است و به یقین، انسان می‌تواند به خاطر آثار معنوی آن، با
قصد قربت، اقدام به اموری کند که مایه ذکر خیر او است.

ص: ۶۲

اشاره

و منها: ألا - لا - يعدلن أحدكم عن القرابه يرى بها الخصاصه أن يسدّها بالذى لا يزدده إن أمسكه ولا ينقصه إن أهلكه، و من يقبض يده عن عشيرته، فإنما تقبض منه عنهم يد واحدة و تقبض منهم عنه أيدي كثيره، و من تلن حاشيته يستلزم من قومه الموده.

ترجمه

در ادامه همان خطبه آمده: آگاه باشید! هیچ یک از شما، نباید از بستگان نیازمند خود، رویگردن شود و از آنان، چیزی را دریغ دارد، که نگه داشتنش مایه فرونی نیست و از بین رفتش، کمبودی برای او نمی آورد. آن کس که دست دهنده خویش را از بستگانش باز دارد، تنها یک دست را از آنها باز داشته، و در مقابل، آنان، دست های بسیاری را از کمک کردن به او، باز می دارند. و آن کس که نسبت به بستگانش، متواضع و نرمخو و پر محبت باشد، دوستی آنان را، برای خود، همیشگی خواهد ساخت.

شرح و تفسیر

خویشاوندان پشت و پناه یکدیگرند

در آخرین بخش این خطبه، بار دیگر، امام علیه السلام مردم- به خصوص افراد متمكن را - به کمک کردن نسبت به بستگان و خویشاوندان، تشویق و ترغیب می کند، و با سه تعبیر مختلف، بر این مسئله تأکید می نهد.

نخست می فرماید:

«آگاه باشید! هیچ یک از شما، نباید از بستگان نیازمند خود رویگردان شود و از آنان، چیزی را دریغ دارد، که نگه داشتنش مایه فزونی نیست و از بین رفتش کمبودی برای او نمی آورد»، الا-لا-^۱. بعد این حکم عن القرابه یبری بها الخصاصه (۱) آن یسدها بالذی لا یزیده إن أمسكه و لا ینقصه إن أهلکه.

این تعبیر، ممکن است که اشاره به یکی از این دو معنا باشد: یا اشاره به جنبه معنوی این کار باشد که محروم ساختن بستگان از امکاناتی که در اختیار دارد، برکت را از مال و زندگی انسان بر می چیند و مایه فزونی مال و ثروت او نمی شود و بر عکس، کمک کردن به آنان، برکات الهی را به دنبال دارد و نقیصه ظاهری، به زودی، به لطف پروردگار، جبران می شود.

و یا اشاره به جنبه ظاهری و مادی این کار است، چرا که مشکلات بستگان و خویشاوندان، به هر حال، به انسان منتقل می شود و فکر او را آزار می دهد و روح او را به خود مشغول می دارد و آبرو و حیثیت او را به خطر می اندازد و در مجموع، مشکلات زندگیش را بیشتر می کند، پس چه بهتر که به یاری آنها بستا بد که هم ثواب آخرت و هم برکات دنیوی و ذکر خیر و آبرو و شخصیت و آرامش خاطر برای خود کسب کند.

در حدیث آمده است که علی علیه السّلام فرمود: «البر که فی مال من آتی الرّکاه و واسی المؤمنین و وصل الأقربین، برکت، در مال کسی است که زکات بدهد و با مؤمنان، مواسات کند و نسبت به نزدیکان، صله رحم به جا آورد» (۲).

حضرت، در بیان دوم می فرماید که: چرا انسان، از کمک کردن به عشیره و بستگانش، چشم پوشد، در حالی که زیان و خسaran بزرگی دامن او را می گیرد؟! آن کس که دست دهنده خویش را از بستگانش، باز دارد تنها، یک دست را از آنها

صفحه ۶۴

۱ - (۱) «خصاصه»، به گفته مقایيس اللّغه، در اصل به معنای شکاف و ثلمه است و به همین مناسبت، به معنای فقر و بی نوایی و نیازمندی و اختلال حال، به کار می رود، زیرا، این امور، در واقع شکافی در زندگی انسان ایجاد می کند.

۲ - (۲) بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۴۱۳.

باز داشته و در مقابل، آنان دست های بسیاری از کمک کردن به او، باز می دارند، «و من یقپض یده عن عشیرته، فإنما تقبض منه عنهم ید واحده و تقبض منهم عنه أيد كثیره».

هیچ عاقلی، دست به چنین کاری نمی زند و حاضر نمی شود که سود بزرگی را از خود، به خاطر از دست دادن منافع کوچکی، دور کند.

حضرت در سومین و آخرین تعبیر به نکته دیگری اشاره کرده، می فرماید:

آن کس که نسبت به بستگانش متواضع و نرمخو و پر محبت باشد، دوستی آنان را برای خود همیشگی خواهد ساخت، (و من تلن حاشیته یستدم من قومه المؤذه).

بسیار دیده ایم که از میان یک فامیل یا قبیله، فرد یا افرادی، ممکن می شوند و به خاطر تکبر و بخل، از همه بستگان خود فاصله می گیرند و دوستان دیروزشان، مبدل به دشمنان امروز می شوند، در حالی که اگر به شکرانه دین نعمت ها، فروتنی و سخاوت را در برنامه خود قرار می دادند، نه تنها از محبت شان کاسته نمی شد، بلکه فزونی می یافت.

این موضوع، قابل توجه است که تعبیر به «حاشیه» در جمله بالا، تاب دو معنا را دارد: نخست این که اشاره به صفات و روحیات خود انسان باشد - که در تفسیر بالا - آمد - و دیگر این که اشاره به اطرافیان و کارگزاران بوده باشد. بنا بر این، تفسیر مفهوم جمله، چنین می شود که کسی که اطرافیان او، نسبت به مردم، خوش برخورد و متواضع و پر محبت اند، دوستی اقوام دور و نزدیکش را، همواره، به او جلب می کنند.

بسیار دیده ایم کسانی، خودشان، آدم های خوبی هستند، ولی بر اثر خشونت اطرافیان و سوء برخوردهشان با مردم، همه، از اطرافشان پراکنده شده اند.

گرچه در آیات و روایات، مسئله صله رحم و برقرار ساختن رابطه صحیح با خویشاوندان به عنوان یک وظیفه الهی و انسانی، مطرح شده که باید با انگیزه های الهی، به سراغ آن رفت، ولی بی شک، انجام این وظیفه الهی و انسانی، برکات فراوانی از نظر ظاهر نیز در بر دارد که در فرازهای اخیر این خطبه، با تعبیرات بسیار پر معنا و زیبایی، به آن اشاره شده است.

مهم این است که انسان، بتواند این پیوند را محکم کند و با کارهای اشتباه موجب قطع آن نشود. انسان، باید هنگام نعمت و آرامش به آنها نیکی کند، تا در هنگام بروز مصیبت و ظهور بحران ها و طوفان ها، به حمایت او برخیزند. حقیقت، این است که غلبه بر بسیاری از مشکلات زندگی، کار یک فرد نیست و حمایت گروه یا گروه هایی را می طلبد. حال، چه کسی بهتر از اقوام و بستگان و خویشاوندان هستند که هم یکدیگر را به خوبی می شناسند و هم پیوند خون و عاطفه، آنها را به هم مربوط ساخته است؟! اما افسوس که بسیاری از افراد، همین که به نوایی رسیدند، همه این مسائل را فراموش کرده و از آنان فاصله می گیرند و این ذخایر روز بیچارگی را، از دست داده و سنگر خود را در برابر حوادث سخت، در هم می شکنند. تعبیرات لطیفی که در روایات آمده است، دقیقا ناظر به همین معانی است.

در حدیثی از امام صادق علیه السّلام می خوانیم: «صله الرّحم و حسن الجوار، يعْمَرُانِ الدّيَارَ وَ يُزَيَّدُانُ فِي الْأَعْمَارِ، صله رحم و پیوند با خویشاوندان و نیکی با همسایگان، خانه و شهرها را آباد و عمرها را زیاد می کند» (۱).

در حدیث دیگری از امام باقر علیه السّلام می خوانیم که فرمود: «صله الأرحام و حسن الجوار، زِيَادَهُ فِي الْأَمْوَالِ، صله رحم و نیکی با همسایگان، سرمایه ها را فزونی می بخشد» (۲).

ص: ۶۶

(۱) بحار الانوار، جلد ۷۱، صفحه ۱۲۰.

(۲) بحار الانوار، جلد ۷۱، صفحه ۹۷.

در روایت دیگری از همان امام همام عليه السلام چنین آمده است: «صله الأرحام ترکی الأعمال و تنجز الأموال و ترفع البلوى و تیسر الحساب و تنسی فی الأجل، صله رحم، اعمال انسان را پر بار می کند و اموال او را نمو می دهد و بلاها را برطرف ساخته و حساب قیامت را آسان می کند و مرگ را به تأخیر می اندازد.» (۱) در مقابل، قطع رحم و بریدن پیوندهای خویشاوندی، آثار دردناکی در زندگی انسان، در دنیا، و مجازات سختی در آخرت برای او دارد.

این سخن را با حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پایان می دهیم، در این حدیث آمده است: «أَخْبَرَنِي جَبَرِيلُ إِنَّ رِيحَ الْجَنَّةِ تَوَجَّدُ مِنْ مَسِيرِهِ أَلْفَ عَامٍ مَا يَجْدِهَا عَاقٌ وَ لَا قَاطِعٌ رَحْمٌ وَ لَا شِيخٌ زَانُ، جَبَرِيلٌ، بِهِ مِنْ خَبْرٍ دَادَ كَهْ بُوَى بَهْشَتَ، از هزار سال راه، به مشام می رسد، ولی سه گروه، آن را احساس نمی کنند: کسی که عاق (پدر و مادر) باشد و کسی که رابطه خویش را با خویشاوندان قطع کند و پیرمردی که زنا کند.» (۲) تعبیر فوق، بسیار پر معنا است و مفهومش این است که این سه گروه، نه تنها، وارد بهشت نمی شوند، بلکه نزدیک آن نیز هرگز نخواهند شد.

ممکن است سؤال شود که منظور از صله رحم چیست؟ منظور این است که پیوند محبت، برقرار باشد و در مشکلات، به یاری هم بستابند و از حال هم غافل نشوند و در شرایط مختلف، به مقتضای آن شرایط، عمل کنند. حتی گاه می شود با یک سلام و یک تلفن، بخشی از تکلیف صله رحم انجام می گیرد.

در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم که فرمود: «صلوا أَرْحَامَكُمْ وَ لُوَّبَالْتَسْلِيمِ، صله رحم را به جا بیاورید، هر چند با یک سلام کردن باشد.» (۳)

در زمینه صله رحم و اهمیت و آثار مادی و معنوی آن، مطالب دیگری در موارد مناسب آن، در آینده، به خواست خدا، خواهد آمد.

ص: ۶۷

۱- (۱) بحار الانوار، جلد ۷۱، صفحه ۱۱۱.

۲- (۲) معانی الاخبار، بنا به نقل از بحار الانوار، جلد ۷۱، صفحه ۹۵، حدیث ۲۶.

۳- (۳) اصول کافی، (بنا بر نقل بحار الانوار، جلد ۷۱، صفحه ۱۲۶).

در انتهای این خطبه مرحوم سید رضی، توضیحی دارد او در این توضیح، چنین می فرماید: «الغفیره هاهنا، الزیاده و الکثره، من قولهم للجمع الكثير: الجم الغیر، و الجماء الغیر. و یروی «عفوه من أهل أو مال» و العفوه: الخيار من الشيء. یقال:

«أكلت عفوه الطعام». أی: خیاره. و ما أحسن المعنى الذي أراده عليه الإسلام بقوله: «و من يقبض يده عن عشيرته...» الى تمام الكلام، فان الممسك خیره عن عشيرته انما يمسک نفع يد واحدة، فإذا احتاج الى نصرتهم، و اضطر الى مرافقتهم، قعدوا عن نصره، و تناقلوا عن صوته، فمنع ترافت الايدي الكثيرة، و تناهض الاقدام الجمة.

الغفیره، در اینجا، به معنای «من أهل أو مال» بوده است. و عفوه، به معنای «نمونه خوب از میان یک جنس که انتخاب شود»، است. چنان که گفته می شود:

«أكلت عفوه الطعام»، يعني، قسمت های خوب غذا را خوردم.

و چه عالی است مطلبی که امام عليه السلام در جمله: «و من يقبض يده عن عشيرته» تا آخر سخن، ایراد کرده است! زیرا کسی که نیکی های خود را از بستگانش قطع کند، تنها، یک یاور از آنها گرفته است، ولی هنگامی که نیاز و احتیاج شدید به یاری آنان داشت، آنها، به ندای او پاسخ نمی گویند، پس او، خود را، از یاوران بسیاری محروم ساخته است.

خطبہ بیست و چهارم: اجازہ جنگ با مخالفان و دعوت به اطاعت از فرمان الهی و تضمین نجات و پیروزی برای رہروان این راه

اشارہ

و هی کلمه جامعه له، فیها تسویغ قتال المخالف،
و الدعوه إلى طاعه الله، و الترقى فیها لضمان الفوز
و لعمری! ما علی من قتال من خالف الحق و خابط الغی، من إدهان و لا إيهان. فاتّقوا الله، عباد الله! و فروا إلى الله من الله، و امضوا
فی الذی نهجه لكم، و قوموا بما عصبه بکم، فعلی ضامن لفلجکم آجلًا، إن لم تمنحوه عاجلا.

این، از سخنان جامعی است که امام، ایراد فرموده و در آن، اجازہ جنگ با مخالفان و دعوت به اطاعت از فرمان الهی و تضمین نجات و پیروزی برای رہروان این راه، آمده است.

ترجمہ

بے جان خودم سو گند! در مبارزہ با دشمنان حق، با آنان که در گمراہی غوطه ورند، ھیچ گونه مجامله و مدارا نمی کنم و سستی به خرج نمی دهم۔ پس ای بندگان خدا، تقوا پیشه کنید! او از خدا، به سوی او فرار کنید! او از همان راهی که خداوند برای شما معین کرده است، بروید! او به وظایفی که برای شما مقرر داشته، قیام کنید! که اگر چنین کنید، علی، ضامن پیروزی شما است۔ و اگر امروز به آن نرسید، به آن خواهید رسید۔

ص: ۶۹

امام، در این خطبه، مخالفان حق را به شدّت تهدید می کند و از عزم راسخ خود نسبت به جنگ و سیاست با آنان پرده بر می دارد و آنها را از هر گونه سازش سیاسی و معامله کردن بر سر حق و عدالت، مأیوس می کند. سپس پیرامون خود را با چندین اندیز و توصیه مهم برای همراهی با او در این راه، آماده می سازد.

بعضی معتقدند که این، در واقع، پاسخی است به کسانی که به آن حضرت خرده می گرفتند که چرا با مخالفانش، سازش نمی کند و با پرداختن رشوه و... آنها را به تسلیم و نمی دارد. امام، با این سخن، روشن می کند که او اهل این گونه معاملات نیست.

(۱)

شرح و تفسیر

سازشکار نیستم، وقت شناسم!

امام، در نخستین جمله های این خطبه، عزم راسخ خود را در پیکار با مخالفان حق، آشکار می سازد و می فرماید: «به جان خودم سوگند! در مبارزه با مخالفان حق و آنان که در گمراهی غوطه ورند، هیچ گونه مجامله و مدارا نمی کنم و سستی به خرج نمی دهم، و لعمری (۲)! ما علی من قتال من خالف الحق و خابط (۳)»

صفحه: ۷۰

۱- (۱) مفتاح السعاده في شرح نهج البلاغه، جلد، صفحه ۱۱۲.

۲- (۲) «ل عمری» و «عمر» و «عمر»، به معنای «مدّت زندگی»، است و به هنگام قسم، عمر (به فتح عین) گفته می شود در اینجا، «ل عمری»، مبتدأ و خبرش، محدود است و در اصل: «ل عمری قسمی» (به عمرم سوگند- که ما، در فارسی، «به جانم سوگند» می گوئیم) است. در مجمع البحرين، در اینجا سؤالی مطرح می کند و آن این که چه گونه این جمله، در قرآن به کار رفته و به غیر خداوند، سوگند یاد شده است در حالی که قسم، تنها، به ذات پاک خداوند یاد می شود؟ و در پاسخ می گوید: که این قسم، حقیقی نیست، بلکه صورت قسم است و یا این که در تقدیر چنین است: «بواهب عمری و عمر ک»، یعنی، سوگند به کسی که عمر و جان، به من و تو بخشیده است.

۳- (۳) «خابط» از ماده «خطب» به معنای «زدن» یا «زدن نامنظم» است. این واژه، در مورد شتر، هنگامی که نامنظم راه می رود، به کار می رود.

الغى، من إدهان (۱) و لا إيهان (۲). به نظر می رسد که فرق میان این دو تعبیر: «خالف الحق» و «خابط الغى» در اینجاست که جمله نخست، اشاره به کسی است که آگاهانه راه خلاف حق را می پوید و جمله دوم، نظر به کسی دارد که از روی جهل و نادانی و اشتباه و بدون تأمل و مطالعه، در گمراهی غوطه ور می شود.

و تعبیر به ادهان (مجامله و مداهنه) و ايهان (سسست کردن) اشاره به این است که سبب دست برداشتن از مبارزه، یکی از این دو علّت است: یا سازشکاری و مداهنه با دشمن و یا ضعف و ناتوانی را بر خویش هموار کردن، و چون هیچ یک از این دو عامل، در وجود علی عليه السلام راه ندارد، بنا بر این، مبارزه او با مخالفان حق، قطعی و آشتی ناپذیر است.

همین معنا، به صورت دیگری، در سخنان امام آمده است. در یک جا، به عنوان یک روش کلی در باره پیشوای مسلمانان می فرماید: «لا یقیم امر اللہ سبحانه الا من لا یصانع و لا یضارع و لا یتبع المطامع، فرمان خداوند سبحان را، تنها کسی می تواند اجرا کند که نه سازشکار باشد و نه به روش اهل باطل عمل کند و نه پیرو فرمان طمع باشد». (۳)

و در جای دیگر در باره شخص خویش می فرماید:

«و أَيْمَ اللَّهُ! لَقَدْ كُنْتَ مِنْ ساقِهَا حَتَّىٰ تُولَّتْ بِحَذَافِيرِهَا وَاسْتَوْسِقْتَ فِي قِيَادِهَا، مَا ضَعْفَتْ وَلَا جَبَتْ وَلَا خَنْتْ وَلَا وَهَنْتْ، بَهْ خَدَا سُوَّگَنْدَ! مِنْ بَهْ دَنْبَالْ اِينْ لَشَكْرَ (لشکر پیامبر اسلام) بُودَمْ، آنها را بَهْ پِيشَرَوِيْ تَشْويْقَ مِيْ كَرَدمْ تَا باطل، بَهْ طُورَ كَامِل، عَقبَ نَشِينَيْ كَرَدمْ وَ هَمَهْ مَرَدمْ، تَحْتَ رَهْبَرِيْ اسلام در آمدند و در این راه، هر گز ناتوان نشدم و ترس مرا فرا نگرفت و خیات نکردم و سستی، در من، راه

ص: ۷۱

۱ - ۱) «ادهان» از ماده «دهن» به معنای «روغن» گرفته شده است. بنا بر این، «ادهان»، به معنای «روغن مالی» است و به صورت کنایه، در مورد مجامله و سازشکاری به کار می رود.

۲ - ۲) «ايهان» از ماده «وهن» به معنای «ضعف و سستی» است، خواه در خلقت باشد، یا در اخلاق. و «ايهان» و «توهين» به معنای «سسست کردن» است.

۳ - ۳) کلمات قصار، کلمه ۱۱۰.

نیافت.» (۱) حضرت، سپس در تعقیب سخن‌ش، مردم را به چند موضوع مهم سفارش می‌کند:

نخست، به تقوای و پرهیز کاری، گوشزدشان می‌کند و می‌فرماید: «ای بندگان خدا! تقوای الهی پیشه کنید! (فَاتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ)! تقوای که همان حالت خدا ترسی باطنی و جهت گیری معنوی و درونی در مخالفت با گناه و توجه به طاعت پروردگار است - سرچشمۀ اصلی تمام نیکی‌ها و خوبی‌ها است و به همین دلیل، در همه جا، به عنوان مقدمه ای برای سایر توصیه‌های مهم اخلاقی و اجتماعی و دینی، بر آن تأکید می‌شود.

حضرت، در توصیه دوم می‌فرماید: «از خدا، به سوی او فرار کنید! (از غضب و سخط او به سوی رحمت، و از عصیانش، به سوی اطاعت، و از عذابش، به سوی ثواب، و از نعمتش به سوی نعمت) (و فَرِّوْا إِلَى اللَّهِ مِنَ اللَّهِ).

این تعبیر، اشاره لطیفی به مسئله توحید افعالی است، چرا که انسان، هر مشکلی در این جهان پیدا می‌کند، از ناحیه اعمال او و آثاری است که خدا، برای آن اعمال قرار داده است. پس، مشکلاتش، به یک معنا، از سوی او است و مجازاتی است از ناحیه او، لذا انسان، برای حل این مشکلات، راهی جز این ندارد که به سوی او فرار کند، زیرا «لا مؤثر فی الوجود الا اللَّهُ» و هر خیر و برکت و نجاتی که هست، از ناحیه او است.

قرآن مجید نیز در باره گروهی از گنهکاران که مشمول سخط و غضب الهی واقع شده بودند، می‌فرماید: «وَظَلُّوا أَنْ لَا مُلْجَأٌ مِّنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ»، دانستند که پناهگاهی از خدا، جز به سوی او نیست. (۲)

این نکته، جالب است که انسان، در زندگی معمولی، هنگامی که از کسی یا چیزی وحشت می‌کند، به شخص دیگری یا چیز دیگری پناه می‌برد، ولی در مورد

ص: ۷۲

۱-۱) خطبه ۱۰۴.

۲-۲) سوره توبه، آیه ۱۱۸.

خداوند، چنین نیست! هنگامی که در عذاب و کیفرش بترسد، باید به خود او پناه ببرد، مگر قادر رحیم و مهربانی، جزو، پیدا می شود؟! این، درسی است که توحید افعالی به ما داده و هر حرکت و برکتی را، از سوی خداوند، معرفی کرده است.

خداوند، دارای اسماء و صفاتی است که ما را دعوت می کند که در همه حال و در هر شرایطی، به او پناه ببریم. اگر از خشم و غضبیش ترسان بودیم، به عفو و رحمتش پناه می بردیم و اگر از عدالت‌ش بیمناک شدیم، به فضل و کرمش پناهنده می شویم.

به هر حال، به نظر می رسد که این جمله، از سوره ذاریات اقتباس شده که از زبان پیامبر اسلام فرمود: **فَقِرُّوا إِلَى اللَّهِ إِنَّى لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ**، «پس به سوی خدا بگریزید! که من، از سوی او، برای شما بیم دهنده آشکاری هستم». (۱)

حضرت، در سومین توصیه می فرماید: «از همان راهی که خداوند، برای شما معین کرده است بروید». (و امضوا فی الّذی نهجه لکم) .

و در چهارمین و آخرین توصیه، می افزاید: «به وظایفی که برای شما مقرر داشته، قیام کنید، (و قوموا عصبه) (۲) بکم).

در واقع، در اینجا، امام، یک برنامه منظم چهار ماده ای را برای سعادت و نجات پیروان خود، تنظیم فرموده است. در نخستین مرحله، روح تقوا و خدا ترسی را در آنها زنده می کند. این امر، سبب حرکتی به سوی خدا می گردد و مسئله «فرار از خدا به سوی خدا» مطرح می شود. چون این حرکت، آغاز شد، باید در مسیر ایمان و عقیده، در آن راهی گام نهد که خدا، برای او مقرر داشته است و در مرحله عمل - که مرحله چهارم است - به تکالیف و وظایفی قیام کند که او مقرر کرده است.

ممکن است که گفته شود این سفارش های چهار گانه که با «فاء تفریع» آغاز شده - چه ارتباطی با صدر خطبه دارد که سخن از تصمیم قطعی بر مبارزه با مخالفان حق

صف: ۷۳

۱-۱) سوره ذاریات، آیه ۱۵۱.

۲-۲) «عصب» از ماده «عصب» است و همان رشته هایی است که عضلات و استخوانها را به هم پیوند می دهد. و این واژه، به معنای «بستن» نیز به کار می رود.

می گوید؟ جواب این سؤال، روشن است، چرا که برای مبارزه با این گروه منحرف و ستمگر، یارانی شجاع و با ایمان و مصمّم لازم است. گویا، امام، می خواهد با این سخن، آنها را بسازد و آماده قیام کند.

جالب توجه است که امام، در جمله بالا، از تکالیف، تعبیر به «ما عصبه بکم» (اموری را که به شما پیوند داد و مربوط ساخت) می کند، مفهوم این سخن آن است که وظایف الهی، چیزی نیست که انسان بتواند نسبت به آن بی تفاوت باشد، بلکه آن، باری بر دوش و طوقی است بر گردن و دینی است بر ذمه او.

قابل توجه این که در آیات و روایات مختلف، همه این تعبیرات، وارد شده، و همگی نشان می دهد که انسان، وقتی آزاد می شود که این وظایف را ادا کند.

حضرت، در پایان خطبه، برای بالا بردن روحیه اصحاب و یارانش در این نبرد سرنوشت ساز، پیروزی را برای آنها تضمین می کند، همان پیروزی قطعی و تخلّف ناپذیری که اگر در این جهان، به سراغشان نیاید، در جهان دیگر، آن را در آغوش خواهند گرفت. می فرماید: «اگر چنین کنید، علی، ضامن پیروزی شما است. و اگر امروز به آن نرسید، در آینده، به آن خواهید رسید، «فعلیٰ ضامن لفوجکم (۱) آجلا ان لم تمنحوه عاجلا».

این، همان منطق قوی و نیرومند قرآن مجید است که به پیروان خود، این حقیقت را می آموزد که در پیکار با دشمنان و در صحنه جهاد، همیشه، پیروز هستید، اگر دشمن را در هم بشکنید، پیروزید و اگر شهید راه خدا شوید، باز هم پیروز هستید. «قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْيَدَى الْحُشْنَيَّيْنِ وَ نَحْنُ نَرَبَّصُ بِكُمْ أَنْ يُصِّةَ يَبْكُمُ اللَّهُ بِعِذَابٍ مِّنْ عِنْدِهِ أَوْ بِأَيْدِينَا فَتَرَبَّصُوا إِنَّا مَعَكُمْ مُّتَرَبَّصُونَ»، بگو: آیا در باره ما، جز یکی از دو نیکی (یا پیروزی در نبرد و یا شهادت) را انتظار دارید؟ ولی ما برای شما (یکی از دو شکست را) انتظار داریم: یا عذابی از سوی

صف: ۷۴

۱- (۱) «تفسیر فلچ» در ذیل خطبه ۲۳ آمد.

خداؤند(در جهان دیگر) به شما برسد و یا(در این جهان) به دست ما مجازات شوید. اکنون که چنین است، شما انتظار بکشید، ما هم با شما انتظار می کشیم (۱).

روشن است سربازانی که خود را در هر حال پیروز می دانند و دشمن را محکوم به شکست، از چنان روحیه بالایی بهره مندند که از هیچ خطری، ترسی به دل راه نمی دهند و در برابر هیچ مشکلی، خم به ابرو نمی آورند.

به گفته بعضی از دانشمندان بیگانه، عامل اصلی پیروزی مسلمانان در میدان نبرد، با وجود نابرابری فاحش نسبت به قوای دشمن، ایمان به همین اصل بوده است. در جهان امروز نیز باید همین اصل اسلامی، زنده شود، تا مسلمانان، در برابر ابوه دشمنان، زانو نزنند و از هر می دانی، سر بلند و پیروز در آیند.

گفتنی است که این روحیه، جز در سایه ایمان قوی و نیرومند و تقوا و خدا ترسی، حاصل نمی شود.

نکته: نه سستی و نه سازش!

یکی از تفاوت های عده در بین سیاست های الهی و معمولی، همین است که سیاستمداران دنیا طلب، برای رسیدن به اهداف شخصی، از هیچ کاری، ابا ندارند و بسیار می شود که بر سر اصول انسانی و منافع جامعه، معامله می کنند و اصول را زیر پا می گذارند و حق و عدالت را نادیده می گیرند، تا موقعیت سیاسی و اجتماعی خود را حفظ کنند، در حالی که سیاستمداران الهی، هرگز اهل چنین معامله هایی نبودند. آنها گاه، موقعیت خویش را به خطر می انداختند، به خاطر این که اصول، محفوظ بماند و حق و عدالت، ضایع نشود.

این مسئله، در زندگی پیغمبر اکرم و امیر مؤمنان علی-صلوات الله عليهما-آشکار است. افراد زیادی را در تاریخ می شناسیم که به سیاست علی علیه السلام خرده می گرفتند و

ص: ۷۵

(۱) سوره توبه، آیه ۵۲.

خرده گیری آنها نیز عمدتاً از همین جا سرچشمه می‌گیرد. آنها، پیشنهاد می‌کردند که مثلاً علی‌الله‌ السلام بیت‌المال را برای جلب نظر مخالفان، ناعادلانه تقسیم کند، یا این که حکومت شام را به دست معاویه بسپارد، اما این که معاویه با مردم چه می‌کند و در جریان حکومت او، چه اصولی قربانی می‌شود، برای آنها مطرح نبود! یا این که پیشنهاد عبد‌الرحمن بن عوف را در ماجراهای شورای شش نفره عمر، پذیرد و یا به پیشنهادهای طلحه و زبیر، برای واگذاری پست‌های مهم کشور اسلام به آنها، تن در دهد! این خرده گیران، به پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه و آله و سلم خرده می‌گرفتند که مصلحت این است که افراد تهیدست و پا برهنه را از اطراف خود دور کند. آنها می‌گفتند که هر چند، قلب آنها، مالامال از ایمان به خدا است، ولی مصلحت این است که ثروتمندان خودخواه را گرد خود جمع آورد و با نیروی آنها، بر دشمن بتازد، هر چند آنها، ایمان و تقوای درستی نداشته باشند! اختلاف این دو دیدگاه (سیاست الهی و سیاست آلوده با هوا و هوس) و نیز اختلاف مصلحت با واقعیت، همیشه، عنوان خرده گیری‌های گروهی از دنیا طلبان نسبت به انبیا و اولیای الهی بوده است.

علی‌الله‌سلام در این خطبه کوتاه و پر معنا، مسیر سیاست خود را به وضوح ترسیم می‌کند و با صراحة می‌گوید که من، از آن گروه سازشکار و صاحب مذاهنه و مجامله نیستم که با مخالفان حق و عدالت، از در سازش در آیم، بلکه ابزار سیاست من، تقوا و فرار به سوی خدا و قدم برداشتن در مسیری که او مشخص ساخته و انجام تکلیفی که او برای ما تعیین کرده است، می‌باشد.

در باره این مسأله، باز هم در موارد دیگر، سخن خواهیم گفت.

اشارہ

خطبہ بیست و پنجم: غلبہ اصحاب معاویہ بر بلاد اسلامی (۱)

و قد تواترت علیه الأخبار باستیلاء أصحاب معاویہ علی البلاط، و قدم علیه عاملاه علی الیمن - و هما عبید اللہ بن عباس و سعید بن نمران - لمّا غلب علیهما بسر بن أبي أرطاه فقام علیه السلام علی المنبر ضجراً بثاقل أصحابه عن الجہاد، و مخالفتهم له فی الرأی، فقال:

بخش اول

اشارہ

ما هی إلّا الكوفة، أقپصها و أبسطها، إن لم تكوني إلّا أنت، تھبْ أعاصرک، فقبحك الله! و تمثّل بقول الشاعر:

لعمّر أبيک الخیر يا عمرو إلّى علی وضر من ذا الإناء قليل

مرحوم سید رضی در آغاز این خطبه می گوید: اخبار متواتری از گوشہ و کنار به امام علیه السلام رسید که اصحاب معاویہ، بر پاره ای از بلاد استیلا یافته اند و عبید اللہ بن عباس و سعید بن نمران، فرمانداران امام علیه السلام در یمن، پس از غلبه بسر بن ابی ارطاره بر آنجا، نزد امام علیه السلام بازگشتد. امام علیه السلام برای توبیخ و سرزنش اصحابش به خاطر مسامحه در جہاد و تخلف از دستوراتش، بر منبر ایستاد و این سخن را ایراد فرمود.

ص: ۷۷

۱ - ۱) در مصادر «نهج البلاغه»، آمده است که قبل از مرحوم سید رضی، مسعودی در مروج الذهب، این خطبه را با مختصر تفاوتی، آورده است. سپس می گوید که عقد الفرید و ابن عساکر در تاریخ دمشق نیز به آن اشاره کرده اند.

برای حکومت من، جز کوفه که آن را جمع می کنم و یا می گشایم، باقی نمانده.

ای کوفه! اگر تنها تو (سرمایه من در برابر دشمن) باشی، آن هم با این همه طوفان‌ها که داری، چهره ات زشت باد (و ای کاش تو هم نبودی)! سپس امام علیه السلام به گفته شاعر تمثیل جست که می گوید:

به جان پدر نیکو کارت-ای عمرو!-سو گند! که من، تنها، سهم اندکی از آن پیمانه دارم.

(این کلام، اشاره به این دارد که بر اثر نافرمانی و عصیان مردم کوفه و عراق، توان من در حکومت و مبارزه با دشمن، کاهش یافته است.)

خطبه در یک نگاه

بعضی از شارحان نهج البلاغه، مانند ابن ابی الحدید، عقیده دارند که این خطبه را علی علیه السلام بعد از صفين و موضوع حکمین و پایان یافتن کار خوارج، ایراد فرمود و از خطبه‌های آخر عمر شریف آن حضرت است. (۱)

از آن چه مرحوم سید رضی، در آغاز این خطبه نوشه نیز به خوبی استفاده می شود که امام، این خطبه را، زمانی ایراد فرمود که اخبار زیادی در باره غلبه اصحاب معاویه بر بلاد اسلامی، به او رسیده است. و در همین حال، نمایندگان آن حضرت در یمن، خدمتش رسیدند و از غلبه بسر (فرمانده لشکر معاویه) بر آن منطقه حساس، سخن گفتند.

مرحوم ابن میثم، در باره سبب صدور این خطبه چنین می گوید: گروهی، در شهر صنعا، از پیروان عثمان بودند و کشته شدن او را بسیار مهم جلوه می دادند و بیعت شان با علی علیه السلام از روی مکر و حیله بود. در آن موقع، فرماندار شهر صنعا، از سوی علی علیه السلام، عبید الله بن عباس، و فرمانده نظامی آن شهر، سعید بن نمران، بود.

ص: ۷۸

۱- (۱) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، پایان خطبه.

هنگامی که محمد بن ابی بکر(فرماندار آن حضرت در مصر) کشته شد، حملات شامیان به مناطق تحت نفوذ آن حضرت، زیاد شد.

طرفداران عثمان- که در یمن بودند- سر برآورده و مردم را به خونخواهی او دعوت کردند. عبید الله بن عباس، به مخالفت آنها، برخاست و دستور داد آنها را به زندان بیندازند. آنها، از درون زندان، به یارانی که در لشکر داشتند، نامه نوشتند تا سعید بن نمران را عزل کنند و آشکارا به مخالفت برخیزند. آنها چنین کردند و گروه زیادی از مردم یمن، به آنان پیوستند و از پرداخت زکات خودداری کردند.

Ubaid al-Lah و سعید، نامه ای به امام نوشتند و جریان را بازگو کردند. امام، نامه ای به اهل یمن و لشکر آنجا نوشت و آنها را تهدید کرد و به وظایف الهی شان، آشنا فرمود.

آنها، در پاسخ گفتند که ما مطیع تو هستیم مشروط بر این که این دو نفر، عزل شوند.

سپس (این منافقان) به معاویه نامه نوشتند و جریان را برای او شرح دادند.

معاویه، بسر بن ارطاه را- که مرد سنگدل و خونخواری بود- به سوی آنان فرستاد. او، در مسیر خود به سوی مکه، داود و سلیمان، فرزندان عبید الله بن عباس، را کشت و در طایف نیز داماد او، عبد الله، را به شهادت رساند، سپس به صنعا رسید در حالی که عبید الله و سعید از آنجا خارج شده بودند و عبد الله بن عمرو ثقفی را جانشین خود کرده بودند. بسر، با لشکریان خود، به صنعا حمله کرد و صنعا- مرکز یمن- را گرفت و عبد الله را به شهادت رسانید.

هنگامی که عبید الله بن عباس و سعید، در کوفه بر امام وارد شدند، حضرت، آنها را به خاطر ترک موضع خود، ملامت کرد. سپس بر منبر برخاست و این خطبه را ایراد فرمود. (۱)

در مجموع، این خطبه، زمانی ایراد شد که غارتگران شام، حملات خود را به بخش های مختلف جهان اسلام، افزایش داده بودند و لشکر امام، در مبارزه با آنها، سستی به خرج می داد و امام، از این مسئله، سخت ناراحت بود و این خطبه را ایراد فرمود.

ص: ۷۹

(۱) شرح نهج البلاغه، ابن میثم البحرانی، جلد ۲، صفحه ۱۸.

در آغاز این خطبه، امام، از کمبود افراد مطیع و فرمانبردار، شکایت می‌کند و در بخش دیگری، واقعه در دنیاک حمله بسر به یمن و عوامل پیشرفت و پیروزی او را شرح می‌دهد و در بخش آخر، شکایت به درگاه خدا می‌برد و به افراد سست و منافق و عصیانگر که در لشکرش بودند، نفرین می‌فرستد.

شرح و تفسیر

با این نفاق و سرپیچی شما چه کاری از من ساخته است؟

با توجه به آن چه در شائن ورود این خطبه و حال و هوای حاکم بر آن گفته شد، تفسیر نخستین جمله‌های امام در این خطبه، روشن است. او می‌فرماید: «بر اثر سرپیچی و نافرمانی و سستی و نفاق مردم، چیزی برای حکومت من، جز کوفه که آن را جمع می‌کنم و یا می‌گشایم، باقی نمانده، (ما هی) إلّا الكوفة، أقبضها و أبسطها».

چرا و به چه دلیل، لشکریان امام در عراق و سایر مناطق، به این وضع در دنیاک کشیده شده بودند؟ این، علل و اسبابی دارد که در نکته‌ها، شرح آن خواهد آمد.

مسئله مهم اینجاست که بزرگ مردی مانند علی، با آن همه شجاعت و با آن همه تدبیر، کارش در برابر دشمنان اسلام، به خاطر نداشتن نیروی مخلص و وفادار و شجاع و مصمم، به چنین روزی بیفتند که تمام علاقه مندان به حق و عدالت و قرآن و اسلام را در ناراحتی شدید فرو می‌برد.

جمله «أقبضها و أبسطها» که از قبض و بسط گرفته شده، اشاره به حاکمیت و فرمانروایی است و با این تعبیر، امام نشان می‌دهد که مناطق دیگر، در کف با کفایت آن حضرت نبود، هر چند ظاهرا جزو قلمرو حکومت او محسوب می‌شد.

صف: ۸۰

۱-۱) ضمیر «هی» به حکومت یا مملکت باز می‌گردد و مفهوم جمله چنین است: «ما الحکومه و المملکه الی تحت سیطرتی إلّا الكوفه».

حضرت، سپس در ادامه این سخن می فرماید: «ای کوفه! اگر تنها تو (سرمایه من در برابر دشمن) باشی، آن هم با این همه طوفان هایی که داری، چهره ات زشت باد! (و ای کاش تو هم نبودی)، «ان لم تكوني الاَّ أنت، تهْبِ أعاصيرك (۱)، فقبحك الله!» اشاره به این که کوفه هم که قلمرو اصلی امام بود، خالی از طوفان های اختلاف و تمرد و نفاق نبود، به طوری که امام نمی توانست روی مردم آنجا نیز حساب کند.

و چقدر سخت می گذرد بر کسی که کوهی از علم و حکمت و تدبیر و ایمان و شجاعت است، اما به خاطر نداشتن یاران با وفا، چنین ناله می زند.

حضرت، سپس به گفته شاعر معروف، تمثیل می جوید که می گفت:

ل عمر أبيك الخير يا عمرو إنني على وضر من ذا الإناء قليل

«به جان پدر نیکو کارت- ای عمرو! -سو گند! که من، تنها، سهم اندکی از آن پیمانه دارم».

«و ضر» خواه به معنای «چربی باقیمانده در ظرف یا دست» باشد و خواه به معنای «قطرات کمی از آب که به دیوار ظرف بعد از خالی کردن باقی می ماند» و خواه به معنای «بوی باقیمانده در ظرف از طعام»، اشاره به این است که کوفه و مردم آن در برابر جهان پهناور اسلام در آن روز، ذره ناچیزی بودند و هیچ پیشوایی، تنها با کمک امثال آنها نمی توانست کشور پهناور اسلام را حفظ و شر گران خونخوار آدم نما را از آن دفع کند.

نکته ها

۱- کوفه شهر دو چهره

این شهر، از شهرهای معروف تاریخ اسلام است که کانون حوادث بسیار زیادی

صف: ۸۱

۱-۱) «اعصار» جمع «اعصار» به معنای «گردباد» است و به طوفان های اجتماعی نیز «اعصار»- به طور کنایه گفته می شود. در جمله بالا به معنای نآرامی هایی است که غالبا، در طول تاریخ، بر کوفه حاکم بود.

بوده است و تاریخ اسلام، در جهاتی، با نام آن آمیخته شده.

در این که چرا این شهر، به عنوان کوفه نامیده شده، بعضی معتقدند به خاطر آن است که شکل دائره مانند دارد و عرب، به شترار مدور، «کوفان» می‌گویند. و بعضی می‌گویند به خاطر اجتماع مردم در آنجا بود، زیرا، یکی از معانی این واژه، اجتماع است. البته، وجه تسمیه‌های دیگری نیز برای آن ذکر شده است.

گفته می‌شود که: این آبادی، در سنه هفده هجری، در عصر خلیفه دوم، به صورت شهر در آمد و بعضی، تاریخ آن را، کمی بعد از آن، نوشتند. این شهر، به عنوان بزرگترین شهر عراق، «قبه الإسلام» و محل هجرت مسلمانان شناخته می‌شد و سعد بن ابی وقاص، آن را بنا کرد.

بعضی گفته اند علت بنای این شهر، این بود که سعد بن ابی وقاص، بعد از فتح عراق و غلبه بر لشکر ساسانیان، در مدائیں فرود آمد و چند تن را به مدینه فرستاد تا مژده این فتوحات را به خلیفه دوم برسانند. خلیفه، فرستاد گان سعد را رنگ پریده و بیمار گونه دید. هنگامی که علت را جویا شد، سبب این تغییر حال را، بدی آب و هوای شهرهای عراق ذکر کردند. خلیفه دستور داد سرزمینی را برای اقامه لشکر در نظر بگیرد که با مزاج آنان سازگار باشد. سعد، آنجا را انتخاب کرد و در آغاز، مانند بصره، خانه‌ها را با نی ساختند. چیزی نگذشت که آتش سوزی در گرفت و سوخت.

سپس آنجا را با خشت ساختند. سعد، مسلمانان را، میان توقف در مدائیں یا در کوفه، مخیّر کرد. گروهی، راه کوفه را پیش گرفتند و پس از مدتی سلامت خود را باز یافتند. (۱)

در مدح و ذم کوفه، روایات زیادی داریم و به نظر می‌رسد که این روایات، ناظر به ادوار مختلف کوفه و مردمی است که در آن سرزمین می‌زیستند.

در بعضی از روایات، جمله «و طور سینین»، (۲) در آیه شریفه به کوفه تفسیر شده

صف: ۸۲

۱-۱) معجم البلدان، ماده «کوفه»، تاریخ کامل، جلد ۲، صفحه ۵۲۷، لغتنامه دهخدا، ماده «کوفه».

۲-۲) سوره تین، آیه ۲.

است. در حدیث دیگر، از امام صادق علیه السلام آمده است: «الکوفه روضه من ریاض الجنّه، کوفه، باغی از باغهای بهشت است». و در ذیل همین روایت آمده که قبر نوح و ابراهیم و قبور سیصد و هفتاد پیامبر و ششصد وصی و قبر سید الْاوْصیاء، علی علیه السلام، در کوفه است.

در حدیث دیگری نیز از امام صادق علیه السلام آمده است: «انه لیس بلد من البلدان و مصر من الأمسار، أكثر محباً لنا من أهل الكوفة، هيچ شهری از شهرها، بیش از مردم کوفه، دوستدار ما اهل بیت نیستند». (۱)

ولی می دانیم دوران هایی بر کوفه گذشت که دشمنان اسلام و به خصوص دشمنان اهل بیت، بر آن چیره شدند و آن شهر، عملاً، مبدل به یکی از کانون های ضد اسلام و ضد اهل بیت شد.

۲- تحلیلی از روحیه مردم کوفه و امام

می دانیم یکی از مشکلات حکومت علی علیه السلام مردم عراق و اهل کوفه بودند که حالت سرکشی و تمرد داشتند و بارها، علی علیه السلام در خطبه های نهج البلاغه، از این امر، اظهار ناراحتی و شکایت می کنند، در حالی که یکی از عوامل مهم پیروزی معاویه در کارهایش، مردم شام و روح فرمانبرداری آنان بود.

بعضی از مورخان، این موضوع را به صورت مثبت ارزیابی کرده و می گویند که علت عصیان اهل عراق و اطاعت اهل شام، این بود که اهل عراق، صاحب نظر و زیرک بودند و در عیوب امرا و رؤسای خود، تفحص می کردند و کارهای آنها را به نقد می کشیدند، برخلاف اهل شام که افرادی کودن و کم هوش، و در بررسی مسائل، جامد بودند و از جریان های پشت پرده، پرس و جو نمی کردند. (۲)

صف: ۸۳

۱- (۱) سفینه البحار، ماده «کوفه».

۲- (۲) ابن ابی الحدید، این سخن را، از جاحظ نقل کرده است. (شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، جلد ۱، صفحه ۳۴۳).

ولی به گفته مرحوم مغنية، این سخن، یک پندار بی اساس بیش نیست. اهل عراق، چه ایرادی می توانستند نسبت به حکومت عادلانه علی علیه السلام بگیرند. که آن همه کار شکنی و نفاق به خرج دادند؟! (این، چه هوش و کیاستی است که افراد را وادر به اختلاف و عصیان کند و نتیجه اش ذلت و زبونی در برابر دشمن و سلطه آنان گردد؟!) صحیح، همان است که تاریخ نویسان (قدیم و جدید)، غالباً نوشته اند. از جمله به گفته طه حسین، در کتاب علی و بنوه دستگاه معاویه، با مکر و حیله کار می کرد و دین و فکر مردم را با پول می خرید (و برای حفظ موقعیت خویش، هر کاری را روا می دانست) در حالی که علی علیه السلام اهل این گونه زد و بندهای سیاسی نبود و حق و عدالت و دین را بر همه چیز ترجیح می داد. بی جهت، چیزی به کسی نمی بخشید و اطاعت مردم را با مال خریداری نمی کرد.

شاهد گویای این سخن، گفتار خود امام علیه السلام است که در برابر پیشنهادهای بعضی از اطرافیان می فرمود: «أَ تَأْمُرُونِي أَنْ أَطْلُبَ النَّصْرَ بِالْجُورِ فَيَمِنْ وَلَيْتَ عَلَيْهِ؟ وَ اللَّهُ لَا أَطْلُبُ بِهِ مَا سَمِرَ سَمِيرٌ وَمَا أَمْ نَجَمَ فِي السَّمَاءِ نَجَمًا، آيَا بِهِ مِنْ تَوْصِيهِ مَيْ كَنِيدَ كَهْ بِرَأْيِ پَيْرَوْزِي خَوْدَ، از جور و ستم در حق کسانی که بر آنها حکومت می کنم استمداد جویم (و اموال بیت المال را بناحق، به این و آن بدhem؟) به خدا سوگند! تا جان در تن دارم و شب و روز برقرار است و ستارگان آسمان در پی هم طلوع و غروب می کنند، هرگز دست به چنین کاری نمی زنم.» (۱) حضرت به کسانی که سیاست آن حضرت را با سیاست معاویه مقایسه می کردند، می فرماید: «وَ اللَّهُ إِنَّمَا مَعَاوِيَهِ بِأَدْهَى مَنِّي لَكَنَّهُ يَغْدِرُ وَ يَفْجُرُ وَ لَوْلَا كَرَاهِيَهُ الْغَدْرِ لَكُنْتَ مِنْ أَدْهَى النَّاسِ، بِهِ خَدَا سوگند! معاویه، از من سیاستمدارتر نیست، اما او (برای پیش برداهداف شخصی خود)، نیرنگ می زند و مرتکب انواع گناه می شود و اگر از خدعا و نیرنگ بیزار نبودم، من، از

صف: ۸۴

۱- (۱) نهج البلاغه، خطبه ۱۲۶

سیاستمدار ترین مردم بودم.» (۱) این، همان مطلبی است که در عصر و زمان ما نیز فراوان به چشم می خورد که بعضی از مردم، در تحلیل های اجتماعی خود، افراد نیرنگ باز و حیله گر و بی بند و بار را که برای پیش برد هدف های شخصی و حفظ موقعیت خود، به هر وسیله ای متشبّث می شوند، افرادی زیرک و باهوش و لایق و سیاستمداری کارдан می شمند، در حالی که افراد آگاه و با ایمان و مدیر و مدبر را که سعی دارند در سایه ضوابط و اصول و دستورهای شرع و وجودان قدم بردارند، افرادی نالایق و فاقد مدیریت می پندازند! این اشتباه بزرگ، بد بختانه، هنوز وجود دارد و سرچشمه مفاسد عظیم اجتماعی و سیاسی است و چه خون های پاکی که به خاطر این اشتباه، در طول تاریخ، بر زمین ریخته شده است! به هر حال، واقعیت، چیز دیگری است. مردم عراق و مخصوصاً بافت جمعیت کوفه، از گروه های مختلف با فرهنگ های متفاوت تشکیل شده بودند و سیاست های زمان عثمان، آنان را به سوی زرق و برق دنیا کشیده بود و سنت نادرست آن عصر (تقسیم بی دلیل بیت المال به این افراد) عادت زشتی برای آنها شده بود و بسیاری از سران قبایل، در انتظار گرفتن حق و حساب های سیاسی و رشوی بودند و به همین دلیل، معاویه، بسیاری از سران قبایل و شخصیت های عراق را، با پول های کلان، خرید و یکی بعد از دیگری، به او پیوستند در حالی که مردم شام، از این موج فاسد و خطرناک، نسبتاً دور بودند.

اضافه بر این، روحیات مردم عراق و شام متفاوت بود. شامیان، بیشتر، اهل عمل بودند در حالی که عراقیها، بیشتر، اهل سخن، شامی ها، انضباط اجتماعی را بهتر پذیرا می شدند، در حالی که عراقیها، کمتر به انضباط تن می دادند.

روح وفاداری، در شامیان بیشتر بود در حالی که بی وفا بی و پیمان شکنی، از ویژگی های مردم عراق و مخصوصاً کوفه محسوب می شد.

ص: ۸۵

البّه این سخن، شامل مردم عراق، در عصر و زمان ما و یا حتّی عصر و زمان های بعد از علی علیه السّلام و امام حسن و امام حسین علیهمما السّلام نمی شود و به همین دلیل در روایات معصومان، ستایش های قابل ملاحظه ای از اهل عراق و کوفه دیده می شود و هیچ مانعی ندارد که مردم یک مرز و بوم، در دوره ای از تاریخ خود، دارای صفات منفی، و در عصر دیگر، دارای اوصاف مثبت باشند.

ص: ۸۶

اشاره

ثم قال عليه السلام:

أَنْبَيْتُ بِسْرًا قَدْ اطْلَعَ الْيَمْنَ وَ إِنِّي - وَ اللَّهُ! - لَأَظُنَّ أَنَّ هُؤُلَاءِ الْقَوْمَ سَيِّدُ الْوَنْ مِنْكُمْ بِالْجَمْعِعَهُمْ عَلَى بَاطِلِهِمْ، وَ تَفْرِقُكُمْ عَنْ حَقِّكُمْ، وَ بِمَعْصِيَتِكُمْ إِمَامُكُمْ فِي الْحَقِّ، وَ طَاعُتُهُمْ إِمَامُهُمْ فِي الْبَاطِلِ وَ بِأَدَائِهِمُ الْأَمَانَةَ إِلَى صَاحِبِهِمْ وَ خِيَانَتِكُمْ، وَ بِصَلَاحِهِمْ فِي بَلَادِهِمْ وَ فَسَادِكُمْ، فَلَوْ أَتَّسِمْتُ أَحَدَكُمْ عَلَى قَعْبٍ، لَخَشِيتُ أَنْ يَذْهَبَ بِعِلْقَتِهِ.

ترجمه

سپس چنین فرمود:

به من خبر رسیده که بسر(بن ارطاه) بر یمن، تسلط یافته است. به خدا سوگند! یقین دارم که این گروه(ستمگر و خونخوار) به زودی، بر همه شما مسلط می شوند و حکومت را از شما خواهند گرفت، به خاطر این که، آنها، در امر باطل خود، متّحدند و شما، در امر حق خود، پراکنده اید. شما، از پیشوای خود، در امر حق، نافرمانی می کنید، در حالی که آنها، در امر باطل، مطیع فرمان پیشوای خویش اند. آنها، نسبت به رئیس خود، ادای امانت می کنند، در حالی که شما، خیانت می کنید. آنها، در اصلاح شهرها و دیار خود می کوشند، در حالی که شما، مشغول فسادید(به این ترتیب، آنها، دارای اتحاد و انصباط و امانت و اصلاح در بلاد خویش اند و شما در تمام اینها، عکس آنها هستید. من، چگونه می توانم به شما اعتماد کنم، در حالی که اگر قدحی را به رسم امانت به یکی از شما بسپارم، از آن بیم دارم که دسته، یا بند آن قدح را بربايد).

خرابی کار از کجاست؟

در بخش دوم این خطبه، امام، اشاره به داستان بسر بن ارطاه، جنایتکار مشهور شام و غلبه او بر یمن می‌کند و سپس به سرنوشت مردم عراق اشاره کرده و آینده تاریک آنها را، با ذکر علل و عوامل دقیق آن، باز می‌گوید.

بعضی از شارحان نهج البلاغه، نوشه اند که معاویه، بسر بن ارطاه را که مردی خونریز و مفسد فی الارض و آدمکش و غارتگر بود، مأموریت داد و با گروه عظیم مسلحی، به سوی مدینه فرستاد و گفت: «هر جا که می‌رسی، شیعیان علی را تحت فشار قرار داده و دل‌های آنها را مملو از ترس و وحشت کن. هنگامی که وارد مدینه شدی، مردم آن شهر را، چنان بتراش که مرگ را با چشم خود ببینند چرا که آنها به پیامبر پناه دادند و به یاری اش برخاستند و پدرم ابو سفیان را شکست دادند».

سپس از طه حسین، نویسنده معروف مصری، نقل می‌کند که بسر دستور معاویه را دقیقاً اجرا کرد. و حتی از خود، خشونت بیشتری بر آن افزود و در ریختن خون‌ها و غارت اموال و غصب حقوق و هتك حرمت‌ها، چیزی فرو نگذارد تا به مدینه آمد و مصائب عظیمی را به بار آورد که همه، با چشم خود دیدند. او، آنها را مجبور به بیعت با معاویه کرد و... بسر، سپس به سوی یمن آمد و با خونریزی بسیار، رعب و وحشتی در آنجا حاکم ساخت، سپس برای معاویه بیعت گرفت و دو فرزند خردسال عیید الله بن عباس (حاکم یمن) را سر برید. (۱)

ابن اثیر می‌افزاید: این دو کودک، در نزد مردی از صحراء نشینان بنی کنانه بودند.

هنگامی که بسر می‌خواست آنها را به قتل برساند، مرد کنانی گفت: «اینها که گناهی ندارند، چرا آنها را می‌کشی؟ اگر می‌خواهی آنها را به قتل برسانی، پس مرا هم به قتل برسان (که شاهد این ننگ نباشم که در حفظ امانت، کوتاهی کرده‌ام). بسر از این شرمنده نشد، او را هم کشت. (۲)

ص: ۸۸

(۱) فی ظلال نهج البلاغه، جلد ۱، صفحه ۱۷۷.

(۲) کامل ابن اثیر، جلد ۳، صفحه ۳۸۳، تاریخ طبری، جلد ۴، صفحات ۱۰۶ و ۱۰۸.

به هر حال، این اخبار در دنیا که، به امیر المؤمنین علیه السلام رسید و شدیداً ناراحت شد و در این فراز از خطبه فرمود: «بِهِ مَنْ خَبرَ
رَسِيْدِهِ كَه بَسْرَ(بَنْ أَرْطَاهُ)بَرِّ يَمَنَ، تَسْلَطَ يَافِهِ است. بِهِ خَدَا سُوْكَنْ! يَقِينَ دَارِمَ كَه اِينَ كَرْوَهُ(سَتْمَگَرُ وَ خُونَخُوارُ بَه زُودَى)، بَرِّ هَمَهُ
شَمَا مَسْلَطَ مَى شُونَدُ وَ حُكُومَتَ رَأْ شَمَا خَواهَنَدُ گَرْفَتُ، (أَبْيَثَ بَسْرَا قَدْ اَطْلَعَ (الْيَمَنُ وَ إِتَّىٰ - وَ اللَّهُ أَلَّا ظَنَّ أَنَّ هُؤُلَاءِ الْقَوْمَ
سَيِّدُ الْوَلَوْنَ (الْمَنْكُمْ)، سَيِّسَ حَضْرَتَ، بَه عَلَلَ اِينَ مَطْلَبَ پَرْدَاخَتَهُ وَ روَى چَهَارَ مَوْضِيْعَ بَسِيَّارَ مَهْمَمَ كَه هَمِيشَهُ عَامِلَ پَيْرَوْزِي
است، انْكَشَتَ مَى گَذَارَد.

نخست این که می فرماید: «آنها، در امر باطل خود، متّحدند و شما، در امر حقّتان، پراکنده اید، (باجتماعهم علی باطلهم، و تفرقکم
عن حقّکم) .

اتّحاد، همه جا، مایه پیروزی است به خصوص اگر طرفداران حق، متّحد باشند، اما چه در دنیا ک است که طرفداران حق، پراکنده
باشند و حامیان باطل، متّحد! با این که باطل، سرچشم پراکنده‌گی، و حق، کانون وحدت و اتحاد است.

آری، برای پیروزی، در هر کار اجتماعی، قبل از هر چیز، اتفاق و وحدت لازم است و پراکنده‌گی و اختلاف، سمّ مهلك و کشنده
ای است.

دیگر این که (شما، از پیشوای خود، در امر حق، اطاعت نمی کنید در حالی که آنها، در امر باطل، مطیع فرمان پیشوای خویش اند،
(و بمعصیتکم إِمَامَكُمْ فِي الْحَقِّ، وَ طَاعَتُهُمْ إِمَامَهُمْ فِي الْبَاطِلِ) .

آری، انضباط و اطاعت حساب شده، همه جا، از شرایط اصلی پیروزی است.

هیچ سپاه و لشکری و هیچ قوم و ملتی، بدون انضباط و اطاعت از فرمانده خود، به جایی نمی رسد و به همین دلیل، در مدیریت
امروز، برای مسائله انضباط، اهمیت

ص: ۸۹

۱-۱) «اطّلع» از ماده «طلع» و در اصل، به معنای «نگریستن از بالا» است و سپس به عنوان کنایه، در معنای غلبه یا پیروزی ناگهانی، به
کار رفته است. و ماده «طلع»، به معنای ظهور و بروز است.

۲-۲) «یدالون» (فعل مضارع مجهول از باب افعال) از ماده «دوله» به معنای «انتقال از جایی به جای دیگر» است. و مال و ثروت
را، از این جهت، دولت می گویند که در میان مردم، دست به دست می شود. و حکومت را نیز به همین دلیل، دولت می گویند
که هر چند روزی، در دست کسی است. بنا بر این، جمله «یدالون منکم» مفهومش این است که حکومت، از شما گرفته می
شود، به خاطر ضعف و ناتوانی و پراکنده‌گی و اختلافات.

فوق العاده ای قائل اند.

سوم این که آنها،نسبت به ریس خود،ادای امانت می کنند،در حالی که شما،خیانت می کنید،(و باداءهم الامانه إلى صاحبهم و خیانتکم) .

امانت داری آنان،سبب می شود که نیروها و تدارکات و سرمایه ها و امکاناتشان ضد مخالفشان،بسیج شود،ولی خیانت شما،همه چیز را بر باد می دهد.یک گروه فاقد امکانات و تجهیزات لازم،سرنوشت شان،چیزی جز شکست نیست.

بعضی از شارحان نهج البلاغه،«امانت»را در اینجا،به معنای «بیعت» گرفته اند،ولی تفسیری که در بالا آمد،با توجه به جمله هایی که در ادامه خطبه می آید،صحیح تر به نظر می رسد،به علاوه بیعت،اگر به معنای اطاعت باشد،در بالا ذکر شده است و نیازی به تکرار نیست.

چهارم این که،آنها،«در اصلاح شهرها و دیار خود می کوشند،در حالی که شما،مشغول فساد هستید،(و بصلاحهم فی بلادهم و فسادکم) .

به این ترتیب،آنها،دارای اتحاد و انضباط و امانت و اصلاح در بلاد خویش اند و شما،پراکنده و نافرمان و خیانتکار و مفسد هستید و بسیار طبیعی است که چنان افرادی،بر چنین افرادی،پیشی گیرند و پیروز شوند.

مدیریت و تدبیر و حاکمیت،هر قدر حساب شده و قوی باشد،با وجود چنین افرادی،به نتیجه نمی رسد،چرا که بازوان مدیر و حاکم،مردم اند.

آری،حق،با ضعف و ناتوانی و فساد یارانش،ضعیف می شود.و باطل،با قوت و قدرت و اتحاد اعوانش،قوی می گردد.

حضرت،سپس برای تکمیل سخنان خود می افزاید:«من،چگونه می توانم به شما اعتماد کنم در حالی که اگر من،قدحی را به رسم امانت،به یکی از شما بسپارم،از آن بیم دارم که دسته،یا بند آن قدح را برباید! (فلو ائتمنت أحد کم علی قعب (۱)،لخشیت آن یذهب بعلاقته) (۲).

ص: ۹۰

۱ - (۱) «قubb» به گفته بعضی از ارباب لغت به معنای «قدح چوبی» و به گفته بعضی دیگر، «قدح بزرگ ضخیم» است.

۲ - (۲) «علاقه»، این واژه اگر به فتح عین استعمال شود، به معنای «پیوندهای معنوی» است و اگر به کسر عین استعمال شود، به همین معنا یا به معنای «پیوندهای مادی»، است. و در جمله بالا، به معنای «دسته یا بندی است که ظرف را به آن آویزان می کردن».

کسانی که در موضوعاتی تا این حد کوچک و کم ارزش، قابل اعتماد نباشند، در مهمن ترین پست های حکومت اسلامی و مسئله جنگ و صلح و بیت المال و ماند آن، چگونه ممکن است مورد اعتماد قرار بگیرند؟!

نکته ها

۱- بسر فرمانده خونریز معاویه

مورخان اسلام، در این نکته اتفاق نظر دارند که معاویه، برای پیش برد اهداف خود، از مهره هایی استفاده می کرد که هیچ گونه شbahتی با صحابه و یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نداشتند. از جمله آنها، «بسر بن ارطاه» بود که به گفته ابن ابی الحدید، مردی سنگدل، و خشن و خونریز و کاملاً بی رحم بود. معاویه، هنگامی که با خبر شد که گروهی از مردم یمن، سر به شورش برداشته اند و نامه دوستانه ای برای او نوشته اند، بسر را احضار کرد و به او دستور داد از راه حجاز و مدینه و مکه، به سوی یمن برود و به او گفت: به هر جا وارد شدی، که از پیروان علی علیه السلام هستند، با خشونت تمام، با آنها، صحبت کن، به طوری که بدانند راهی جز تسلیم نیست.

سپس، از خشونت زبانی، خودداری کن و آنها را به بیعت با من دعوت کن! هر کس نپذیرفت، او را به قتل برسان و شیعیان علی علیه السلام را هر کجا یافته، از دم شمشیر بگذران!».

او، دستور معاویه را، دقیقاً، اجرا کرد. هنگامی که وارد مدینه شد، خطبه ای خواند و دشنام بسیاری به مردم مدینه داد و آنها را تهدید کرد و داستان کشته شدن عثمان را به خاطر آنان آورد و همه را مقصیر شمرد و آن قدر تهدید کرد که همه مردم با شناختی که از او داشتند، در وحشت عظیمی فرو رفتند. سپس مردم را به بیعت با معاویه دعوت کرد. گروهی، با او بیعت کردند. او، خانه های بسیاری را سوزاند و

حتی به اصحاب پیامبر نیز رحم نکرد و گفت: «اگر با معاویه بیعت نکنند، قطعاً، کشته می شوند. و به این ترتیب، بر مدینه مسلط شد و سپس به مکه آمد و آنها را تهدید کرد و از مخالفت بر حذر داشت و گفت: «اگر از در خلاف در آید، ریشه های شما را قطع می کنم و خانه ها را ویران و اموالتان را غارت خواهم کرد.» در طائف نیز همین کار را انجام داد.

از آنجا به نجران آمد. مسیحیان نجران را نیز شدیداً تهدید کرد و گفت: «اگر خلافی از شما به من رسد، کاری می کنم که نسل شما، قطع شود و خانه ها و زمین های کشاورزیتان، ویران گردد.» او، همین برنامه را ادامه داد تا به صنعا رسید و همان طور که در سابق اشاره کردیم، از طریق ارعاب و تهدید و کشتار وسیع و وحشتناک، بر صنعا و یمن مسلط شد.

هنگامی که خبر به علی علیه السلام رسید، جاریه بن قدامه سعدی را، با دو هزار نفر، به سوی یمن فرستاد.

مردم یمن که به علی علیه السلام وفادار مانده بودند، با ورود جاریه و سربازانش، قوت قلب پیدا کرده و بضد طرفداران معاویه قیام کردند. آنها از شهرها گریخته، به کوه ها پناه بردن. شیعیان علی علیه السلام آنها را تعقیب و جمع آنان را متلاشی کردند و در تعقیب بسر حرکت کردند. بسر که جان خود و یارانش را در خطر دید، هر روز از جایی به جای دیگر فرار می کرد و به هر جا که می رسید، مردمی که اعمال این مرد خونخوار را دیده بودند، ضد او می شوریدند. سرانجام، توانست از چنگ مردم بگریزد و خود را به معاویه برساند و باصطلاح پیروزی های خود را برای او شرح دهد و گفته می شود که او، در این ماجرا، سی هزار نفر را به قتل رساند و گروهی را به آتش کشید و سوزاند.

در حدیثی آمده است که علی علیه السلام بسر را با این عبارت نفرین کرد: «خداؤندا!! این مرد دینش، را به دنیا فروخته و بی حرمتی، فراوان کرده و اطاعت مخلوق گنهکاری را، بر اطاعت تو، مقدم داشته است. خداوندا!! او را نمیران جز این که عقل را از او

بگیری(و رسای خاص و عام کنی).و لحظه ای،رحمت خود را نصیب او نکن...! چیزی نگذشت که بسر حالت وسوس شبهه جنون پیدا کرد و عقل خود را از دست داد.پیوسته،هذیان می گفت و مرتب می گفت شمشیری به من بدهید که من افراد را با آن بکشم.مردم،یک شمشیر چوبی به او دادند و مشک باد کرده ای نزد او می گذاردند و او،با آن شمشیر چوبی،آن قدر بر آن می زد تا یهوش می شد. حتی بعضی گفته اند که در آخر عمر،به قدری عقل خود را از دست داده بود که قاذورات می خورد و وقتی هم که دست او را می بستند،باز خود را بر قاذورات می افکند و می خورد و با همین حال از دنیا رفت.^(۱)

مسعودی،در مروج الذهب،بعد از نقل این داستان می افزاید که بسر به مردم می گفت:«شما مرا از خوردن قاذورات منع می کنید در حالی که دو فرزند ابن عباس - که مظلومانه به دست من کشته شدند-اینها را به خورد من می دهند.»^(۲)

۲-عوامل پیروزی و شکست ملت ها

امام علیه السلام در این خطبه،در عبارات کوتاه و بسیار پر معنایی،عوامل پیروزی و شکست اقوام و ملت ها را بیان فرموده که نه تنها،در مورد ماجراهای مردم عراق و حجاز و یمن و داستان بسر بن ارطاه،صادق است که در هر عصر و زمانی،می تواند معتبر باشد.

نخست،از «وحدت کلمه» سخن می گوید که سبب تقویت نیروها و انسجام و همبستگی و کارآیی آنها است.وحدت کلمه،همان چیزی است که از مهم ترین عوامل پیروزی سربازان اسلام در عصر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بر دشمنان نیرومند و مجھز بود و همان چیزی است که آثار آن را در عصر و زمان خود،در میان اقوام و ملت ها می بینیم. گروه های اندکی را می بینیم که در سایه انسجام و اتحاد،بر دشمنان خود که بسیار از آنها فزون تر بودند،اماً نفاق و پراکندگی بر آنها حاکم بود،پیروز شدند.

ص: ۹۳

۱- (۱) شرح نهج البلاغه،ابن ابی الحدید،جلد ۲،صفحات ۱۸-۳،و منهاج البراعه،جلد ۳،صفحه ۳۶۰،و الغدیر،جلد ۱۱،صفحه

.۱۹

۲- (۲) «مروج الذهب»،جلد ۳،صفحه ۱۶۳،(بحث ذکر ایام الولید بن عبد الملک).

قرآن مجید، وحدت کلمه مسلمانان را، یکی از معجزات پیامبر اسلام معرفی کرده است (۱) و وحدت مسلمانان را که در سایه ایمان، در عصر پیامبر، به وجود آمد، از نعم بزرگ الهی دانسته (۲) و اختلاف و پراکندگی و نفاق را هم ردیف عذاب های زمینی و آسمانی می شمرد. (۳)

حضرت، مسأله انضباط و تمرکز رهبری و مدیریت را به عنوان عامل دیگری ذکر می کند که آن نیز، مکمل اصل اتحاد و همبستگی است. در عصر خود، انقلاب هایی را دیدیم که پیروز شدند و انقلاب های دیگری به شکست انجامیدند. و دلیل واقعی آن پیروزی، وحدت رهبری، و دلیل این شکست، تعدد و پراکندگی مراکز تصمیم گیری بود.

حضرت، مسأله امانت را، سومین عامل شمرده است. بی شک، هیچ قوم و ملتی، روی سعادت و پیروزی را نخواهد دید، مگر این که امکاناتش را به خوبی حفظ کند و از آنها حد اکثر استفاده را نماید. و این امر، ممکن نیست، مگر این که آحاد مردم، امانتدار باشند و در حفظ امکانات اجتماعی خود، بکوشند.

و بالأخره، حضرت، چهارمین عامل پیروزی را، اصلاح طلبی فرد فرد جامعه ذکر می کند. به تعبیری دیگر، تا مردم، مصالح جامعه را در نظر نگیرند و منافع شخصی خود را فدای آن نکنند و در اصلاح اجتماع خویش نکوشند، هرگز بر مشکلات پیروز نمی شوند و در چنگال دشمن، ضعیف و زبون و ناتوان خواهند بود. آنهایی که فساد جامعه را به قیمت منافع خود می خرند، هم جامعه را ویران می کنند و هم خانه خود را.

ص: ۹۴

۱ - ۱) «هُوَ الَّذِي أَيَّدَكَ بِنَصْرِهِ وَ بِالْمُؤْمِنِينَ وَ الْفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلْفَتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَ لِكِنَّ اللَّهَ أَلَّفَ بَيْنَهُمْ» (سوره انفال، آيات ۶۲-۶۳).

۲ - «وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا» (سوره آل عمران، آيه ۱۰۳).

۳ - «قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَى أَنْ يَعْثَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبِسَكُمْ شَيْعًا» (سوره انعام، آيه ۶۵).

اشاره

اللَّهُمَّ إِنِّي قد مللتُهُمْ وَ ملُونِي وَ سئمتُهُمْ وَ سئمونِي (۱)، فَأَبْدَلْنِي بِهِمْ خيرًا مِنْهُمْ، وَ أَبْدَلْهُمْ بِي شرًا مِنِّي! اللَّهُمَّ مَث (۲) قُلُوبَهُمْ كَمَا يَمَاثُ الْمَلْحُ فِي الْمَاءِ، أَمَا وَ اللَّهُ لَو دَدَتْ أَنَّ لِي بِكُمْ أَلْفَ فَارسٍ مِنْ بَنِي فَرَاسٍ بَنْ غُنمٍ. هَنَالِكَ، لَوْ دَعْوَتْ، أَتَاكَ مِنْهُمْ فَوَارِسٌ مِثْلُ أَرْمِيهِ الْحَمِيمِ

ثُمَّ نَزَلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْمِنْبَرِ.

ترجمه

خداؤند! من، از آنها خسته شده ام و آنها نیز از من (که هماهنگی با نیات شومنشان ندارم) خسته شده اند. من، از آنان ملول گشته ام، و آنان نیز از من، ملول گشته اند، پس، به جای آنان، افرادی بهتر، به من عنایت فرمایو به جای من، شخص بدی را بر سر آنها مسلط فرما. خداوند! دل های آنها را (از غم و اندوه) ذوب کن آن گونه که نمک در آب ذوب می شود! بدانید- به خدا سوگند- دوست داشتم به جای شما، یک هزار مرد سوار از قبیله بنی فراس بن غنم (که شجاع و وفادارند) می داشتم (سپس امام در وصف آنان به این شعر متمثّل می شود).

هَنَالِكَ، لَوْ دَعْوَتْ، أَتَاكَ مِنْهُمْ فَوَارِسٌ مِثْلُ أَرْمِيهِ الْحَمِيمِ

ص: ۹۵

۱-۱) «سئمتهم» از ماده «سام» است و به معنای «ملاحت و افسردگی و زدگی از چیزی» است.

۲-۲) «مث» از ماده «میث» است و در اصل، به معنای «حل شدن چیزی در آب» است و بر بارش باران که خاک زمین را در خود حل می کند، نیز اطلاق شده و به حوادث تلخ و دردناک که عقل و هوش انسان را می گیرد و قلب او را فشار می دهد نیز گفته شده است.

اگر آنها را بخوانی، سوارانی مانند ابرهای تابستانی، (سریع و تندری) به سوی تو می‌آیند.

سپس امام (خطبه را پایان داد) و از منبر فرود آمد.

شرح و تفسیر

من از شما خسته شدم!

در سومین و آخرین فراز این خطبه، امام، با قلبی مملو از غم و اندوه، روی به درگاه خدا می‌آورد. و آنها را نفرین می‌کند، ولی نفرینی بیدار کننده و هشدار دهنده برای کسانی که هنوز جرقه‌ای از بیداری وجود دارد، باشد که از این طریق، به آنها آگاهی دهد و آن گمگشتگان وادی ضلالت را، به راه خدا آورده، چرا که نفرین‌های امام هم اندرز و موعظه و درس بیداری است.

حضرت، می‌فرمایید: «خداوند! (از بس نصیحت کردم و اندرز دادم و آه گرم من در آهن سرد دل آنها اثر نگذاشت) از آنها خسته شده ام و آنها نیز از من (که هماهنگی با نیات شوم و اخلاق زشتستان ندارم) خسته شده اند. من، از آنان ملول گشته ام و آنان نیز از من، ملول شده اند، (اللَّهُمَّ إِنِّي قد مللتُهُمْ وَ مُلُونِي وَ سَئَمْتُهُمْ وَ سَئَمُونِي (۱)).

روشن است، هنگامی که میان رهبر و پیروانش، هماهنگی در اهداف و اخلاق و نیات نباشد، این مشکل عظیم، بروز می‌کند که پیشوایی عادل و آگاه و شجاع، در برابر پیروانی دنیا پرست و زبون و ناتوان و جاهم قرار بگیرد و اندرزهای او سودی نبخشد، و این سبب می‌شود که هم پیشوا از آنها خسته شود و هم پیروان از آن پیشوا به گفته سعدی:

«صد چندان که دانا را از نادان نفرت است، نادان را از دانا وحشت.

ص: ۹۶

۱ - ۱) توجه داشته باشید که «مل ملا» به معنای «خسته و زده شدن از کسی یا چیزی» است، نه «خسته کردن کسی را»، و «سائم» نیز مترادف با آن است و همان معنا را می‌بخشد، (به مفردات و صحاح و لسان العرب) مراجعه شود.

گر ملوی ز ما ترش منشین که تو هم در میان ما تلخی!»

و اگر پیامبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ توانست رهبری اقوام جاهلی را بر عهده بگیرد، به این دلیل بود که آنها، تربیتش را پذیرفتند و خلق و خوی او را در خود زنده کردند. به همین دلیل، پیامبرانی که این توفیق نصیبیشان نشد، از پیروان خود، ملوی گشتند و پیروان هم، وجود آنها را تحمل نکردند.

فراموش نکرده ایم که قوم لوط، سرتا پا آلوده، از آن پیامبر بزرگ، به جرم پاکدامنی اش ابراز تنفس کردند و گفتند: «لوط و پیروانش را از شهر و دیار خود بیرون کنید که اینها، مردمی هستند که پاکدامنی را می طلبند (و با ما هم‌صدای نیستند).» (حضرت، سپس آنها را چنین نفرین می کند:

خداؤندا! به جای آنان، افرادی بهتر به من عنایت فرما و به جای من، بدتر از من، بر سر آنها مسلط فرما! (فأبدلنى بهم خيراً منهم، و أبدلهم بي شرّاً مني!) چرا که نه آنها، بیرونی شایسته برای این پیشوای هستند و نه من، پیشوایی مناسب برای آنها، و حکمت پروردگار ایجاب می کند، اکنون که آنها از کوره آزمایش، روسياه به در آمدند، این نعمت الهی از آنها گرفته شود و در فقدانش، گرفتار انواع درد و رنج شوند.

و چه زود، این نفرین امام در حق آنها، تحقق یافت، بنی امیه، با مأموران خونخوار و سنگدل و جانی، بر آنان مسلط شدند و چنان کردند که در تاریخ، بی نظیر و یا کم نظیر است.

و از عجایب این که در تواریخ اسلامی آمده است: در همان زمان که امام، این نفرین‌ها، را کرد (یا با فاصله کمی) حجاج بن یوسف - آن جنایتکار بی نظیر تاریخ - متولد شد، (۲) البته پیش از به قدرت رسیدن حجاج نیز، مردم عراق و کوفه، کفاره جرایم خود را می دادند، ولی در عصر حکومت حجاج، به اوج خود رسید.

ص: ۹۷

-
- ۱-۱) سوره اعراف، آیه ۸۲.
۲-۲) منهاج البراءه، جلد ۳، صفحه ۳۵۸، مسعودی - از مورخان مشهور - تصریح می کند که حجاج، در سال ۴۱ متولد و در سال ۹۵ در سن ۵۴ سالگی، به جهنم واصل شد.

بدیهی است که منظور از جمله (أَبْدِلُهُمْ بِي شَرّاً مَنِي) این نیست که من بدم و از من بدتر را بر آنها مسلط کن، بلکه این، تعبیری است که در مقایسه خوب مطلق با بد مطلق نیز گفته می شود. در سوره فرقان بعد از اشاره به عذاب های بسیار دردناک دوزخ می فرماید: «قُلْ أَذْلِكَ خَيْرٌ أَمْ جَنَّةُ الْخُلْمٍ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ»، بگو: آیا این (عذاب های دردناک) بهتر است یا بهشت جاویدان که به پرهیز گاران و عده داده شده است؟».

و به تعبیر دیگر، نه کوفیان و مردم عراق، در آن عصر، خوب بودند که امام بهتر از آنها را از خدا بخواهد و نه امام-العياذ بالله- بد بود که خداوند، بدتر از او را بر آنها مسلط کند و در این گونه موارد، صیغه افعال تفضیل، مفهوم معمول خود را از دست می دهد و برای مقایسه دو چیز متضاد ذکر می شود.

این نفرین امام، در حقیقت، شبیه نفرینی است که در قرآن مجید، از پیامبر بزرگ الهی، نوح، نقل شده است: «رَبُّ لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ ذَيَارًا»، پرورد گار! هیچ یک از کافران را بر روی زمین، باقی مگذار!». (۱)

حضرت، سپس به نفرین خود چنین ادامه می دهد:

«خداؤندا! دل های آنها را ذوب کن آن گونه که نمک در آب ذوب می شود، «اللَّهُمَّ مِثْ قُلُوبِهِمْ كَمَا يَمَاثُ الْمَلَحُ فِي الْمَاءِ» این احتمال نیز وجود دارد که منظور از ذوب شدن قلب، هجوم انبوه غم و اندوه ها بر دل باشد، به شکلی که عواطف انسان را سخت جریحه دار کند، بگونه ای که از آن تعبیر شود به این که: قلب آب شده است.

شبیه به این معنا در خطبه جهاد(خطبه جهاد) نیز آمده است که امام علیه السلام می فرماید:

و اللَّهُ يَمْيِّطُ الْقَلْبَ وَ يَجْلِبُ الْهَمَّ مِنْ اجْتِمَاعِ هُؤُلَاءِ الْقَوْمِ عَلَى بَاطِلِهِمْ وَ تَفْرِقُكُمْ عَنْ حَقِّكُمْ، به خدا سوگند! این جریان، قلب انسان را می میراند و اندوه و غم به بار می آورد که آنها در مسیر باطل خویش، متحدند و شما، در راه حق، پراکنده و متفرق.

ص: ۹۸

بديهی است که منظور از آب شدن دل ها، ضایع شدن عقل و هوش و درایت است. در واقع، مفهوم جمله، اين است که عقل و هوش را به خاطر نافرمانی ها و نفاق و دو رویی و کوتاهی و کار شکنی، از آنها بگیر تا در زندگی، حیران و سرگردان شوند. اين تعبير، در آيات و روایات فراوانی آمده است که قلب، به معنای عقل و درایت و یا کانون عقل و درایت است. از جمله، در آيه ۲۵ سوره انعام می خوانیم:

«وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّهُ أَنْ يَفْقَهُوهُ»، ما، بر قلب های آنها، پرده ها افکنديم تا آن (قرآن) را در ک نکنند».

در حقیقت، يکی از بزرگترین مجازات های الهی -که در قرآن مجید و روایات، نسبت به افراد سرکش و منافق به آن اشاره شده- همین مجازات است که انسان، حقایق را آن چنان که هست، نبیند و نشنود و در ک نکند و در بیراهه ها، سرگردان و هلاک شود.

سپس امام عليه السلام در آخرین جمله های این خطبه، آرزو می کند که ای کاش، به جای انبوه لشکريان ضعيف و ناتوان، افراد کمی از قبيله بنی فراس -که به شجاعت و وفاداري معروف بودند- می داشت، او می فرماید: «آگاه باشيد! به خدا سوگند! دوست داشتم به جای شما، يک هزار مرد سوار از قبيله بنی فراس بن غنم (که شجاع و وفادارند) می داشتم». (تا با کمک آنان، دشمنان حق و عدالت را بر سر جای خود می نشاندم)، (اما-و الله! الوددت أن لى بكم ألف فارس من بنى فراس بن غنم).

سپس امام عليه السلام به اين شعر در وصف آنان متمثّل می شود:

هناك، لو دعوت أتاك منهم فوارس مثل أرميه الحمير

معنای شعر اين است که اگر آنها را بخوانی، سوارانی مانند ابرهای تابستانی، (سریع و تند)، به سوی تو می آیند! و به گفته شاعر فارسي زبان:

چو آن ابر سریع السیر کم آب پی دشمن کشی بی صبر و بی تاب

سپس امام عليه السلام (خطبه را پایان داد) و از منبر فرود آمد، (ثم نزل عليه السلام من المنبر).

«قال السيد الشرييف: أقول: «الأرميه» جمع «رمي» و هو السحاب و الحميم، هاهنا، وقت الصيف. و إنما خصّ الشاعر سحاب الصيف بالذكر لأنّه أشدّ جفولاً و اسرع خوفاً، لأنّه لا ماء فيه. و إنما يكون السحاب ثقيل السير لامتلاكه بالماء، و ذلك لا يكون في الأكثـر إلاـ زمان الشـتـاء، و إنـما أرادـ الشـاعـر و صـفـهمـ بالـسـرـعـهـ إـذـاـ دـعـواـ، وـ الإـغـاثـهـ إـذـاـ استـغـيـثـواـ، وـ الدـلـيلـ عـلـىـ ذـلـكـ قولـهـ: «هـنـالـكـ، لـوـ دـعـوتـ، أـتـاكـ مـنـهـمـ».» مـرحـومـ سـيـدـ رـضـىـ، درـ تـفـسـيرـ شـعـرـ بـالـأـلـاـ وـ تـعـبـيرـ «أـرمـيـهـ الـحـمـيـمـ» چـنـينـ مـىـ گـوـيـدـ:

أرميه جمع رمي (بر وزن شقى) به معنای «ابر» است. و حميم، در اینجا، به معنای «وقت تابستان» است. و این که شاعر، در اینجا، روی ابرهای تابستانی تکیه کرده، به خاطر آن است که آنها سریع تر و سبکبارترند، چرا که آب چندانی همراه ندارند، ولی ابرهایی که پر آبند، آهسته تر حرکت می کنند و این، غالبا در فصل زمستان است. و منظور شاعر، این بوده که آنها را توصیف به سرعت در هنگام فراخوانی و فریادرسی و هنگام طلب فریادرس بکند. و شاهد آن، مصرع نخست آن بیت شعر است.

نکته: بنو فراس بن غنم کیانند؟

ابن ابی الحـدـیدـ، درـ شـرـحـ نـهـجـ الـبـلـاـغـهـ خـوـدـ درـ بـارـهـ آـنـهـاـ مـیـ نـوـیـسـدـ: آـنـهـاـ، يـکـیـ اـزـ قـبـایـلـ عـربـ بـوـدـنـدـ کـهـ بـهـ شـجـاعـتـ اـشـتـهـارـ دـاشـتـنـدـ. يـکـیـ اـزـ سـرـانـ مـعـرـوـفـ آـنـهـاـ، شـجـاعـ مـشـهـورـ، رـبـیـعـهـ بـنـ مـکـدـمـ بـوـدـ کـهـ درـ حـیـاتـ وـ مـرـگـشـ حـامـیـ زـنـانـ وـ کـوـدـکـانـ بـوـدـ وـ مـیـ گـوـيـنـدـ: اوـ، تـنـهـاـ کـسـیـ اـسـتـ کـهـ بـعـدـ اـزـ مـرـگـ خـوـدـ نـیـزـ بـهـ حـمـایـتـ مـظـلـومـانـ بـرـخـاستـ.

داستان این حمایت، چنین است که گروهی از سواران بنی سلیم به او حمله کردند، در حالی که جمعی از زنان و کودکان، با او بودند و او، تنها، مدافع آنان بود. او، به مقابله برخاست. دشمنان، تیری به سوی او رها کردند که بر قلبش نشست و

می خواست به زمین سقوط کند، ولی نیزه خود را به زمین زد و بر آن تکیه کرد و تا مددتی بر بالای مرکب بی حرکت ماند و به زنان و کودکان اشاره کرد که هر چه سریع تر خود را به قبیله برسانند. بنی سلیم که از شجاعت او در هراس بودند، به گمان این که هنوز زنده است، نزدیک نیامدند. کم کم از عدم تحرک او، نسبت به حیات وی، ظنین شدند. یکی از آنان، تیری به اسب او پرتاب کرد، اسب به زمین افتاد و معلوم شد که مدتی قبل از آن، جان داده است، ولی این، در حالی بود که زنان و کودکان، خود را به قبیله رسانده بودند و از اسارت دشمنان، جان سالم به در برده بودند. (۱)

در کتاب *بلغه الادب*، نیز آمده است که هر نفر از شجاعان این قبیله، با ده نفر از مردان شجاع قبایل دیگر، برابری داشته است و آنها شجاع ترین قبایل عرب محسوب می شدند. (۲)

جالب این که سربازان امام علیه السلام در کوفه، بالغ بر ده ها هزار نفر، بلکه به روایتی، یک صد هزار نفر (۳) بودند ولی امام علیه السلام آرزو می کند همه آنها، تبدیل به یک هزار نفر از شجاعان قبیله بنی فراس شوند و این نشان می دهد که تا چه حد، لشکر کوفه، بی استقامت و بی کفایت بودند و تا چه حد، مردان قبیله بنی فراس، شجاع و پر استقامت. آنها، علاوه بر شجاعت ذاتی، در سایه ایمان به اسلام، شجاعت بیشتری یافتند.

همان گونه که قرآن می گوید: «كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلٍ غَلَبْتُ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ» (۴).

چه بسیار گروه هایی که به فرمان خدا، بر گروه های عظیمی پیروز شدند.

ص: ۱۰۱

۱-۱) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، جلد ۱، صفحه ۳۴۱.

۲-۲) *بلغه الادب*، جلد ۲، صفحه ۱۲۵.

۳-۳) همان مأخذ.

۴-۴) سوره بقره، آیه شریفه ۲۴۹.

خطبہ بیست و ششم: حال اعراب و چگونگی حیات و معیشت آنان در پیش از بعثت

اشاره

و من خطبہ له علیه السلام

و فيها يصف العرب قبل البعثة ثم يصف حاله قبل البيعة له

امام علیه السلام در این خطبہ حال اعراب و چگونگی حیات و معیشت آنان را در پیش از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بیان می دارد. آن گاه به شرح حال خویش در سالهای قبل از بیعت مسلمین با وی، می پردازد.

خطبہ در یک نگاه

در این که انگیزه امام از ایراد این خطبہ (یا به تعبیر دیگر، نگارش این نامه چه بوده است)، بعضی از محققان، معتقدند که بعد از اشغال مصر از سوی عمال معاویه و شهادت محمد بن ابی بکر، گروهی، از آن حضرت خواستند تا نظر خود را نسبت به خلفای گذشته، بیان فرمایند. حضرت، در پاسخ فرمود: «آیا حالاً، موقع این سؤال است؟ مگر خبر ندارید که مصر اشغال شده و شیعیان مرا کشته اند (چرا مسائل واجب و حیاتی را رها کرده، به مسائلی که وقت برای آن بسیار است، خود را مشغول کرده اید)؟» سپس فرمود: «من، نامه ای به دست شما می دهم که پاسخ سوالات شما در آن است، ولی از شما می خواهم که حقوق از دست رفته مرا حفظ کنید. (۱)

گاه تصوّر می شود که ذیل این خطبہ که دعوت به جهاد می کند، منافات با این سخن دارد و نشان می دهد که این کلام، قبل از جنگ صفين از آن حضرت صادر

ص: ۱۰۳

۱-۱) مصادر نهج البلاغه، جلد ۱، صفحه ۳۹۰.

شده است، ولی ممکن است که این سخن، اشاره به جنگی باشد که حضرت، قبل از شهادت خود، مردم را برای آن آماده می ساخت، هر چند حادثه در دنیا ک شهادت ایشان، مانع از اقدام به آن جنگ شد.

به هر حال، این خطبه، از سه بخش تشکیل شده است: بخش نخست، به وضع عرب در عصر جاهلیت و در آستانه بعثت پیغمبر اکرم اشاره می کند و نشان می دهد که آنها گرفتار چه بدبختی ها و مشکلات عظیمی بودند که به برکت ظهور پیامبر اسلام، از آن رهایی یافتند.

در بخش دوم، به حوادث بعد از رحلت پیامبر اشاره می کند که چگونه حق مسلم آن حضرت، یعنی خلافت را از وی گرفتند و او را تنها گذاشتند و امام علیه السلام (برای حفظ اسلام و قرآن) سکوت کرد، در حالی که سخت نگران و ناراحت بود.

در بخش سوم، به داستان بیعت مشروط عمرو بن العاص با معاویه اشاره می کند که به آن همه خدمات جانی و مالی و اخلاقی بر مسلمانان منجر شد و در پایان خطبه، دستور می دهد که برای کوتاه کردن دست آن گروه ظالم و ستمگر، آماده نبرد شوند.

اشاره

انَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّداً، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نَذِيرًا لِّلْعَالَمِينَ وَأَمِنَا عَلَى التَّنْزِيلِ، وَأَنْتُمْ مُعَشِّرُ الْعَرَبِ! عَلَى شَرِّ دِينٍ وَفِي شَرِّ
دارٍ، مُنِيخُونَ بَيْنَ حَجَارَةِ خَشْنَةِ حَيَّاتٍ صَمِّ، تَشْرِبُونَ الْكَدْرَ وَتَأْكِلُونَ الْجَشْبَ، وَتَسْفَكُونَ دَمَاءَ كُمٍ وَتَقْطَعُونَ أَرْحَامَكُمْ، الْأَصْنَامَ
فِيهَا مُنْصُوبَهُ وَالآثَامَ بِكُمْ مَعْصُوبَهُ.

ترجمه

خداوند، محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، رَأَيْتَ مَبْعَوثَ كَرْدَ، تَاجَهَانِيَانَ رَأَيْمَ دَهَدَ وَأَمِينَ آيَاتَ اوْ باشَدَ درَ حالِيَ كَه
شَمَا جَمْعِيَّتَ عَرَبَ، بَدْتَرِينَ آئِينَ رَا دَاشْتَيدَ وَدرَ بَدْتَرِينَ سَرْزَمِينَ هَا وَدرَ مِيَانَ سَنْگَ هَايِ خَشْنَهِ وَمَارَهَايِ فَاقِدَ شَنْوَايِ (كَه از
هِيجَ چِيزَ نَمِي تَرْسِيدَنَدَ وَخَطْرَشَانَ بَسِيَارَ زِيَادَ بَوَدَ) زَنْدَگَيِ مَيِ كَرْدَيَدَ وَآبَهَايِ آلَوَدَهِ مَيِ نُوشَيَّدَيَدَ وَغَذَاهَايِ بَسِيَارَ نَاگَوارَ
مَيِ خَورَدَيَدَ وَپَيَوْسَتَهِ خَوَنَ هَمَ رَأَيِ رِيَختَيَدَ وَپَيَوَنَدَ باَخَوِيشَانَ رَأَقَطَعَ مَيِ كَرْدَيَدَ (وَدَخْتَرَانَ رَأَزَنَدَهِ بَهِ گُورَ مَيِ كَرْدَيَدَ وَ
پَسْرَانَ خَوَدَ رَأَيِ قَتَلَ مَيِ رَسَانَدَيَدَ) بَتَهَا، درَ مِيَانَ شَمَا، بَرَ پَا بَوَدَ وَگَناهَانَ، سَرَاسِرَ وَجُودَتَانَ رَأَفَرَا گَرْفَتَهِ بَوَدَ.

شرح و تفسیر

عرب در عصر جاهلیت

در این بخش از خطبه، امام علیه السلام به سراغ وضع عرب جاهلی می رود و ترسیم

بسیار گویایی از زندگی آنها، در چهار بعد فکری و عاطفی و اقتصادی و اجتماعی، ارائه می دهد که اگر تمام کتاب هایی را که در باره وضع عرب جاهلی نوشته شده است، بررسی کنیم، چیزی بیش از آن چه در این خلاصه آمده، در آنها نخواهیم یافت.

انتخاب این بحث، در آغاز خطبه، ظاهرا به این دلیل است که امام علیه السلام می خواهد گذشته قبل از اسلام مردم را، به خاطر شان بیاورد تا آن را با وضعی که بعد از بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم پیدا کردند، مقایسه کنند و قدر و ارزش آن را بشناسند و این سرمایه گران بها را با اختلافات و پراکنده‌گی‌ها و پیروی از هوا و هوس، از دست ندهند، چرا که ارزش نعمت‌ها، تنها، در مقایسه با فقدان آنها روشن و آشکار می‌شود.

حضرت، در آغاز می فرماید: «خداؤنده، محمد صلی الله علیه و آله و سلم، را به رسالت مبعوث کرد تا جهانیان را بیم دهد (و از کیفر الهی که در انتظار طاغیان و منحرفان از راه حق و عدالت است، بترساند) و او را امین بر آیات کتاب خود قرار دهد، (إنَّ اللَّهَ بَعْثَ مُحَمَّداً صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ، نَذِيرًا لِّلْعَالَمِينَ وَ أَمِينًا عَلَى التَّنْزِيلِ). قابل توجه این که امام علیه السلام در این جمله، فقط، بر «نذیر (بیم دهنده) بودن» پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تکیه کرد، با این که می دانیم که آن حضرت، هم بشیر است و هم نذیر، همان گونه که در قرآن مجید، کرارا، این دو صفت، کنار هم قرار گرفته اند: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَ مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا»، ای پیامبر! ما، تو را به عنوان گواه و بشارت دهنده و بیم دهنده فرستادیم». (۱) و آیات دیگر (۲).

ولی از آنجا که انگیزه حرکت به سوی انجام دادن وظایف و پرهیز از تخلفات، غالبا، مجازات‌ها است، بیشتر روی عنوان نذیر تکیه می شود. به همین دلیل، در بسیاری از آیات قرآن، در مورد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و سایر انبیاء روی عنوان نذیر تکیه

ص: ۱۰۶

(۱) سوره احزاب، آیه ۴۵.

(۲) مانند ۲۸ سباء، و ۲۴ فاطر، و ۸ فتح، و ۱۱۹ بقره.

شده است و در هیچ مورد، به تنهایی تکیه بر عنوان بشیر(بشارت دهنده) دیده نمی شود.

در قوانین دنیا امروز نیز ضامن اجرا، همیشه، نوعی مجازات و کیفر است و بسیار کم، از مسائل تشویقی به عنوان ضامن اجرا استفاده می شود. به هر حال، هدف نهایی از انذار، احساس مسئولیت در برابر وظایف و تکالیفی است که بر عهده انسان قرار دارد.

این نکته را نباید فراموش کرد که نذیر بودن پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ و آله و سلم برای تمام مردم جهان است و این، به خوبی نشان می دهد که دین اسلام، دین جهانی و جاودانی است چرا که «الملئ» مفهوم گسترده‌ای دارد که همه افراد بشر را، در هر مکان و هر زمان، شامل می شود.

تعییر «أَمِنَا عَلَى التَّنْزِيل»، اشاره ضمنی به مقام عصمت پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ و آله و سلم دارد که او، امانت کتاب الهی را به خوبی حفظ می کند و بدون کمترین تغییر، به تمام مردم عالم می رساند.

حضرت، سپس به شرح حال عرب، در زمان جاهلیت، ضمن ده جمله کوتاه و پر معنا-که اشاره به چهار محور می کند- پرداخته، چنین می فرماید:

«این، در حالی بود که شما جمعیت عرب، بدترین دین و آئین را داشتید، (و أَنْتُمْ-معشر العرب!-عَلَى شَرِّ دِينٍ) چه آئینی بدتر از بت پرستی؟ انسان عاقل و هوشیار، قطعه سنگ و یا چوبی را با دست خود بتراشد و در برابر آن سجده کند و مقدرات خود را به دست او بداند و در مشکلات و گرفتاری ها به آن پناه برد؟ یا بت هایی از خرما بسازد و در برابر آن سجده کند و سپس در قحط سالی، آن را بخورد؟! اضافه بر این انحراف بزرگ، آئین آنها، مملو از خرافات و عقاید احمقانه و دور از منطق بود که در کتاب های تاریخ عرب جاهلی، مشروحا آمده و در بحث نکات، اشاره ای به آن خواهد شد. این، در بعد عقاید و افکار.

و بعد، امام علیه السلام به وضع رقت بار زندگی اقتصادی آنها اشاره کرده می فرماید:

«شما، در بدترین خانه و سرزمین و در میان سنگ‌های خشن و مارهای فاقد شناوی (که از هیچ چیز نمی ترسیدند و خطرشان بسیار زیاد بود) زندگی می کردید و آب‌های آلوده می نوشیدید و غذاهای بسیار ناگوار می خوردید، (و فی شرّ دار منیخون (۱) بین حجاره خشن و حیات صمّ، تشربون الکدر و تأکلون الجشب (۲)).

تعییر به «شرّ دار، (بدترین خانه)»، در مورد محل سکونت اعراب جاهلی، با این که بسیاری از آنان، (مخصوصاً مخاطبان علیه السلام در این خطبه) در مکه یا مدینه می زیستند، ممکن است بدین جهت باشد که این دو شهر، چهره معنوی خود را به کلی از دست داده بودند و به کانون بت پرستی و شرارت و فساد، مبدل شده بودند.

طوفان شن و بادهای سوزان و بیابان‌های خشک و بی آب و علف، آنها را احاطه کرده بود. اگر مختصر آبی در اعماق چاه‌های کم آب یا غدیرهایی (آبگیرهایی) که با قیمانده باران و رگبار را در خود جای داده بود، بیدا می شد، آن قدر بر اثر وزش باد و یا دخالت افراد، آلوده می شد که انسان، از نوشیدن آن تنفر داشت، ولی آنها، به حکم اجبار، می نوشیدند. غذا و خوراک آنها، چیزی بهتر از این نبود.

یکی از شارحان نهج البلاغه نقل می کند که از عربی پرسیدند: «أَيِّ الْحَيَّانَاتِ تُأْكِلُونَ فِي الْبَادِيَةِ؟ شَمَا أَزْ جَهَ حَيَّانَاتِيْ در بیابان استفاده می کنید؟».

او در جواب گفت: «تُأْكِلُ كُلَّ مَا دَبَّ وَ دَرَجَ إِلَّا - أَمَّ جَبِينَ، مَا، هُرْ مُوجُودِي رَا كَه بِجَنْبَدِ وَ روی زمِينِ حَرْكَتَ كَنْدِ، مِنْ خوریم، مَغَرِّ أَمَّ جَبِينَ رَا. (۳)

ص: ۱۰۸

۱-۱) «منیخون» از ماده «نوخ» به معنای «خواباندن شتر» است. بدیهی است کسانی که شترهای خود را در میان سنگ‌های خشن بخوابانند، محل استراحت خودشان نیز همانجا خواهد بود.

۲-۲) «جشب» (بر وزن خشن) به همان معنای «خشن و ناصاف و ناگوار» است.

۳-۳) شرح نهج البلاغه، ابن میثم، جلد ۲، صفحه ۲۴، در این که ضبط واژه «امَّ جَبِينَ» چگونه است، بعضی، آن را با دو «باء» و بعضی، با «باء و ياء» (امَّ حَيَّينَ) بعضی، با «جييم» (امَّ جَبِينَ) نوشتند. در این که این حیوان، چه حیوانی است، نیز در میان دانشمندان گفت و گو است بعضی، آن را حیوانی شبیه آفتاب پرست (نوعی از مارمولک‌ها) دانستند. در این که این حیوانی از آن، شاید به خاطر مسمومیتی بوده که از خوردن آن حاصل می شده است.

تعییر به «حیّات صمّ(مارهای کر)» یا به خاطر آن است که ناشنوایی آنان سبب جسارت شدید آنان بوده، یا زهر خطرناک تری داشته اند.

در بخش سوم-که به وضع رقت بار اجتماعی و نامنی آنها اشاره شده-امام علیه السلام می فرماید:«شما، پیوسته، خون هم را می ریختید(نه تنها بر دشمن رحم نمی کردید که بر خودتان نیز ترجم نداشتید)، و تسفکون دماء کم».

تعییر به فعل مضارع در «تسفکون دماء کم» مانند جمله های دیگر این فراز، دلیل بر استمرار این نابسامانی ها در میان آنان است. در واقع، خونریزی آنها، نیاز به دلیل روشنی نداشت و با کوچکترین بهانه، شمشیرها را می کشیدند و به جان هم می افتادند و روزها، بلکه گاهی ماه ها و سال ها، با بهانه کوچکی، جنگ را ادامه می دادند. مطالعه جنگ های معروف فجارت-که بعدا به آن اشاره خواهد شد- نشان می دهد که چگونه آن مردم جاهم و بی خبر، با اندک چیزی، به جان هم می افتادند و خون هم را می ریختند.

حضرت، سپس در چهارمین قسمت، اشاره به وضع وحشتناک عاطفی آنان کرده می فرماید:«شما، پیوند خویشاوندی خود را پیوسته قطع می کردید، (و تقطعون أرحامکم). این جمله، در واقع، به مسئله «وئاد» یعنی، کشتن و زیر خاک کردن دختران اشاره دارد، چرا که آنها، دختر را مایه ننگ و بدبختی می پنداشتند و آن کس که صاحب دختر می شد، گاه، از شدت سرافکندگی، تا مدتی از قوم و قبیله خود، فرار می کرد، همان گونه که در دو آیه ۵۸ و ۵۹ سوره نحل آمده است:

«وَإِذَا بُشِّرَ أَهْلُهُمْ بِالْأُثْرَى ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًا وَهُوَ كَظِيمٌ يَتَوَارِي مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيْمَنَةً كُهُ عَلَى هُونِ أَمْ يَدُسُهُ فِي التُّرَابِ أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ»، هنگامی که به یکی از آنها بشارت دهنده که دختر نصیب تو شده، صورتش (از فرط ناراحتی)، سیاه می شود و به شدت خشمگین می گردد. به خاطر بشارت بدی که به او داده شده، از قوم و قبیله خود متواری می گردد (و نمی داند) آیا

او را با قبول ننگ نگه دارد یا در خاک پنهانش کند؟ چه بد حکم می کنند! گاه، در کشتن فرزندان، به دختران قناعت نمی کردند و پسران خود را که سرمایه زندگی شان محسوب می شد، به خاطر ترس از فقر، می کشتبند. به همین دلیل، قرآن مجید، آنها را از این کار نهی می کند و در آیه ۳۱ سوره اسراء می فرماید: «وَ لَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ نَّحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَ إِيّاكُمْ»، فرزندان خود را از ترس فقر به قتل نرسانید، (زیرا) ما آنها و شما را روزی می دهیم.

حتی گاه، پدر، فرزند را به بهانه کوچکی می کشت و گاه پسر، پدر را و برادران، برادر را. قطع رحم، در شکل بسیار وحشتناکی، در میان آنها حکمفرما بود.

در پایان این سخن، با ذکر دو جمله، مفاسد معنوی و مادی اجتماع آنها را خلاصه می فرماید و می گوید: (بتهما، در میان شما، بر پا بود و گناهان، سراسر وجودتان را فرا گرفته بود، الأصنام فیکم منصوبه و الآثام بکم معصوبه).

تعییر «منصوبه» گویا، اشاره به این نکته است که آنها، نه تنها از بت پرستی شرم نداشتند، بلکه به آن افتخار می کردند و در گوشش و کنار جامعه خود، بت ها را برپا داشته بودند.

معصوبه، از ماده «عصب» (رشته ای که استخوان ها و عضلات را به هم پیوند می دهد) گرفته شده و در اینجا، اشاره است به انواع گناهانی مانند خونریزی و آدم کشی و قطع رحم و تجاوز به نوامیس و غارت اموال و آلودگی به قمار و شراب و فحشاء و... که تمام وجود عرب جاهلی را فرا گرفته بود.

به این ترتیب، امام علیه السلام در این جمله های کوتاه، اشاره به انحرافات عقیدتی و اخلاقی و مشکلات اقتصادی و عاطفی جامعه آنها کرده و انحطاط آنها را در این چهار محور بیان می فرماید که هر کدام، داستان مفصل و ویژه ای دارد.

۱- دورنمایی از عصر جاهلیت

بحث در باره دوران جاهلیت و مسایل مختلف مربوط به آن، از مباحثی است که برای شناخت اسلام و عظمت پیامبر، بسیار لازم است. دانشمندان و مورخان اسلام، سعی کردند که تمام مسائل مربوط به آن دوران را جمع آوری کنند. ما، در شرح خطبه دوم نیز اشاراتی به این مسئله داشتیم، ولی از آنجا که امام علیه السلام در فراز نخست خطبه مورد بحث، اشارات پر معنایی به آن موضوع کرده است، لازم است نکات تازه‌ای را در زمینه محورهای چهارگانه‌ای که امام علیه السلام در این فراز مورد توجه قرار داده است، یادآور شویم:

(الف): در مورد اعتقادات خرافی آنها، سخن بسیار است. بت پرستی، بر تمام جامعه آنها حاکم بود، اعم از بت‌هایی که همه قبایل به آن احترام می‌گذاشتند و در خانه کعبه نصب شده بود و بت‌های قبیلگی و بت‌های خانوادگی، بت‌هایی که به اشکال مختلف ساخته بودند و بت‌هایی که بدون شکل بودند و مثلاً قطعه سنگی، آن را تشکیل می‌داد.

فرشتگان را، دختران خدا می‌پنداشتند، در حالی که خودشان از دختر شدیداً متنفر بودند.

قیامت را انکار می‌کردند و بسیاری از آنها، برای انجام هر کار مهمی، با بت‌ها، مشورت می‌کردند.

طریق مشورت آنها با بت‌ها، این بود که چوبه‌های تیری را که روی آنها «افعل» و «لا تفعل» نوشته بودند، زبان بت می‌انگاشتند و آنها را در کیسه‌ای ریخته، به هم می‌زدند و یکی را بیرون می‌آوردن و آن را، به عنوان فرمان بت، واجب العمل می‌پنداشتند.

اعتقادات آنها به خرافاتی مانند، غول‌های بیابانی و پرنده‌های شوم و مبارک و امور دیگری از این قبیل، سایه شومی بر افکار آنها افکنده بود.

(ب): در محور دوم، یعنی وضع در دنیاک اقتصادی آنها، همین بس که نه تنها

دختران، بلکه پسران را که سرمایه زندگی آنها محسوب می شد، از ترس فقر، به زیر خاک می کردند. در آمد بسیاری از آنها، از طریق غارتگری و چپاول اموال دیگران و غافله ها بود. پاهای برخنه اندام نیمه عریان بسیاری از آنان، از فقر اقتصادی حاکم بر آنها حکایت می کرد و اگر یکی از آنها صاحب لباس ساده ای می شد، افتخار می کرد که لباسی دارد که هم تابستانه است و هم بهاره و هم زمستانه! من یک ذابت فهذا بتی مقیظ مصیف مشت!

(ج) در مورد وضع عاطفی آنها همین بس که آنها بر هیچ کس و هیچ چیز رحم نمی کردند و به گفته ابن خلدون، به خاطر طبیعت توحشی ای که داشتند، آن چنان تمایل به غارتگری و فساد داشتند که هر چیزی را که به دستشان می افتد، غارت می کردند و از این کار خود لذت می برند آنها، رزق خود را در سایه نیزه هایشان می دانستند و حد و مرزی برای غارت اموال قائل نبودند.

نقل می کنند یکی از آنها از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم توصیف بهشت و نعمت های بهشتی را شنید. پرسید آیا در آنجا جنگ و خونریزی وجود دارد و هنگامی که جواب منفی شنید، گفت: «اذن لا خير فيها، بنا بر این فایده ای ندارد».

در بعضی از تواریخ آمده است که در میان اعراب جاهلی، یک هزار و هفتصد جنگ رخ داد که بعضی از آنها یک صد سال یا بیشتر ادامه داشت و نسل های متعددی آمدند و رفتند و آتش جنگ همچنان زبانه می کشید. و چه بسا این جنگ های طولانی، به بهانه های واهمی و بی ارزش رخ می داد.

عرب جاهلی، معتقد بود که خون را جز خون نمی شوید، بلکه گاهی بابت یک موضوع کوچکی چندین برابر انتقام می گرفتند.

در بعضی از تواریخ آمده است که مردی به نام شنفری به خاطر اهانتی که از طرف فردی که از قبیله موسوم به «سلامان»، به او شد، با خود عهد کرد که یک صد نفر را از آنان به قتل برساند. نود و نه نفر را کشت و فرار کرد و همچنان در فکر نفر صدم بود که از دنیا رفت. تصادفاً، جمجمه او به فردی از همان قبیله اصابت کرد و او را از پای در آورد. اهل قبیله او گفتند: «او، به عهدهش وفا کرد و انتقام خود را

ممکن است که بعضی از این داستان‌ها، مبالغه آمیز باشد، ولی به هر حال، نشان می‌دهد که آنها در چنان شرایطی زندگی می‌کردند که این گونه داستان‌ها، مناسب حالشان بود.

(د): در بعد مفاسد اجتماعی نیز وضع بسیار اسفناکی داشتند. زندگی آنها آمیخته با شراب بود تا آنجا که لفظ «تجارت» در عرف آنها در معنای «شراب فروشی» تفسیر می‌شد. شجاعت را به معنای آدم کشی، و غیرت و عفت را به معنای پنهان کردن نوزادان دختر در زیر خاک تفسیر می‌کردند. آنها، به سه چیز عشق می‌ورزیدند: زن و شراب و جنگ.

یکی از شعرای آنها می‌گوید:

اذا متْ فادفَنِي إلَى جنبِ كرمِه ترَوَى عطامِي بعدِ موتي عروقها

و لا تدفَنِي فِي الفلاتِ فاتَّنِي أخاف اذا مامتْ ألاً أذوقها

هنگامی که مردم، مرا، در کنار درخت انگوری دفن کنید، تا ریشه‌های آن استخوان مرا (از شرابش) سیراب کند! مرا، هرگز در بیابان دفن نکنید، از این می‌ترسم که بعد از مردن، آن را بچشم! آنها معتقد بودند که باید دوستان و هم‌پیمانان خود را یاری کنند، خواه حق بگویند یا باطل.

قمار، در میان آنها، چنان گسترش یافته بود که گاه، زنان خود را در قمار می‌باختند.

زنان آلوده، در میان آنها به قدری زیاد بود و آشکارا افراد را به سوی خود دعوت می‌کردند که گروهی از آنها، بر در خانه خود، پرچمی نصب می‌کردند تا مردان هوسباز را به سوی خود بکشانند. اینها را، ذوات الاعلام (زنان صاحب پرچم) می‌نامیدند.

ص: ۱۱۳

۱ - ۱) آلوسی، در بلوغ الادب، داستان شنفری (شاعر معروف جاهلی) را به صورت گسترده آورده است و آنچه در بالا آمد، خلاصه‌ای از آن بود. (بلوغ الادب، جلد ۲، صفحه ۱۴۵).

واز این گونه مفاسد، در میان آنها، بسیار بود که ذکر همه آنها به طول می‌انجامد. (۱)

آری، عرب جاهلی، چنین بود و خداوند به برکت اسلام، آنها را نجات داد. نه تنها از خرافات و بت پرستی و عقاید منحط رهایی یافتد، بلکه وضع اجتماعی و اقتصادی و عاطفی آنها نیز دگرگون شد و از این انسان‌های نیمه وحشی، افرادی ساخته شد که نمونه اتم انسانیت بودند، همانند ابو ذرها و مقدادها و عمارها و بلال‌ها.

عظمت رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در همین مقایسه، روشی می‌شود. مشاهده ظهور آثار جاهلیت در عصر و زمان ما، در اشکال وسیع تر و وحشتناک تر- به خاطر جدا شدن از تعلیمات انبیا، مخصوصاً تعلیمات پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم- گواه دیگری بر عظمت رسالت آنها است.

۲- بدترین خانه‌ها یا بهترین خانه‌ها

نکته قابل توجه این که در خطبه مورد بحث، محل زندگی عرب جاهلی را بدترین خانه‌ها و سرزمین توصیف فرموده، در حالی که در توصیف همان عصر و زمان، در خطبه دوم تعبیر به «خیر دار و شرّ جیران، بهترین خانه با بدترین همسایگان» آمده است و با توجه به این که سرزمین مکه، در هر دو عبارت، مورد توجه بوده، تضادی به نظر می‌رسد، اما کمی دقّت، نشان می‌دهد که هیچ تضادی در میان این دو نیست. سرزمین مکه، ذاتاً، کانون بهترین خانه، یعنی خانه کعبه بود، ولی بالعرض، تمام این سرزمین مقدس و حتی خانه خدا، آلوده به شرک بت پرستی و مفاسد اخلاقی شده بود. بنا بر این، از یک نظر، بهترین خانه بود و از نظر دیگر، بدترین خانه.

ص: ۱۱۴

۱- (۱) برای آگاهی بیشتر می‌توانید به کتاب‌های بلوغ الادب و اسلام و جاهلیت و تاریخ الکامل، (جلد ۱) و سید المرسلین و شرح علامه خوبی بر نهج البلاغه، مراجعه کنید.

اشاره

فنظرت فإذا ليس لى معين إلاّ أهل بيته، فضلت بهم عن الموت، وأغضبت على القدى، وشربت على الشّجاع، وصبرت على أخذ الكظم، وعلى أمر من طعم العلقم.

ترجمه

من، نگاه کردم و دیدم (برای گرفتن حق خود و مسلمانان) یار و یاوری جز خاندانم ندارم (به همین دلیل، قیام نکردم، چرا که) به مرگ آنان راضی نشم و این، در حالی بود که چشم، بر خاشاک فرو بستم و با گلویی که استخوان در آن گیر کرده بود (جرعه تلخ حوادث را) نوشیدم و بر نوشیدن این جرعه - که تلخ تراز حنظل بود - شکیایی کردم.

شرح و تفسیر

صبر جانکاه

امام علیه السیلام در این فراز از خطبه، به حوادثی که بعد از رحلت پیامبر اسلام واقع شد، مخصوصاً، داستان خلافت، اشاره کوتاه و پر معنایی می کند و دلیل قیام نکردن خود را برای گرفتن حق مسلم خویش، یعنی خلافت رسول الله - که در واقع حق مسلمانان بود - بیان می کند، می فرماید: (من، نگاه کردم و دیدم (برای گرفتن حق خود و مسلمانان) یار و یاوری جز خاندانم ندارم، فنظرت فإذا ليس لى معين إلاّ أهل بيته).

واضح است که قیام در مقابل آن گروه متشکّل - که به شهادت تواریخ، قبل از

رحلت پیامبر اسلام، برای نیل به خلافت، برنامه ریزی کرده بودند-به اثکای چند نفر و یاورانی محدود و محدود، با هیچ منطقی سازگار نبود، زیرا چنین قیامی نه تنها به نتیجه نمی رسید، بلکه سبب می شد گروهی از بهترین افراد خاندان پیامبر نیز کشته شوند و به علاوه، ممکن بود این در گیری، سبب شود که شکافی در میان مسلمانان ایجاد گردد و منافقان-که در انتظار چنین حوادثی بعد از رحلت پیامبر بودند-از آن بهره گرفته، موجودیت اسلام را به خطر بیندازند. به همین دلیل، امام، سکوت دردآورد را، بر قیامی که این همه خطر داشت، ترجیح داد.

به همین دلیل، امام، در ادامه سخن خویش می فرماید: «من قیام نکردم، چرا که به مرگ آنان راضی نشدم و این، در حالی بود که چشم بر خاشاک فرو بستم و با گلویی که استخوان در آن گیر کرده بود (جرعه تلخ حادث را) نوشیدم و بر نوشیدن این جرعه-که تلخ تر از حنظل بود- شکیبایی کردم، و أغضیت (۱)، علی القذی (۲)، و شربت علی الشّجا (۳)، و صبرت علی أخذ الكظم (۴)، و علی أمر من طعم العلقم (۵).

ص: ۱۱۶

۱- أغضیت از ماده «اغضیت» و به معنای «نژدیک کردن پلک های چشم به هم» و به تعبیر دیگر «چشم فرو بستن» است. به همین جهت شب های تاریک و ظلمانی را، لیالی غاضبیه می گویند.

۲- قذی «بر وزن قضا» به گفته مقایيس، مفهومی بر خلاف صفا و خلوص دارد و به همین جهت، به شیء آلوده ای که در آب بیفتند و آن را خراب کند، «قذی» می گویند و نیز به چیزهایی که در چشم می افتد و چشم را ناراحت می کند، «قذی» گفته می شود.

۳- شجا از ماده «شجو» به معنای «سختی و شدت و اندوه و غم» است. این تعبیر، در مواردی که چیزی گلوگیر انسان می شود نیز به کار می رود.

۴- كظم «بر وزن غصب» از ماده «كظم» است. به گفته راغب در مفردات، این کلمه، در اصل، به معنای « محل خروج تنفس» است و کظوم، به معنای «حبس نفس و سکوت» آمده است. این ماده به معنای «بستن دهان مشک بعد از پر کردن از آب» نیز به کار رفته است و در خطبه بالا، اشاره به این است که با این که دشمن، گلوی مرا گرفته بود و می فشد، من شکیبایی کردم.

۵- علقم به گفته مجمع البحرين، درختی است بسیار تلخ که به آن حنظل نیز گفته می شود و علقمه، به معنای «تلخی» آمده است.

۱- طوفانهایی که بعد از پیامبر صلی اللہ علیه و آله و سلم رخ داد

این تعبیرات، همانند تعبیراتی است که در خطبه سوم، خطبه شقشقیه آمده است، بلکه از آن شدیدتر است و نشان می دهد که علی علیه الس‌لام در آن دوران ۲۵ ساله ای که او را از تصدی خلافت پیغمبر اکرم صلی اللہ علیه و آله و سلم باز داشته بودند، ساعت ها و روزهای بسیار تلخ و دردناکی را می گذارند. نه به خاطر این که در رأس حکومت نیست، چرا که خودش، صریحاً، بی اعتنایی خویش را به این امر، در خطبه های متعدد بیان کرده و روشن ساخته است که این مقام، تنها، یک مسئولیت الهی است، نه وسیله ای برای افتخار و مباها، بلکه برای این، شدیداً، ناراحت بود که می دید، مردم، تدریجاً از روح اسلام دور می شوند و بسیاری از سنن جاهلی، زنده می شود و سرانجام همان شد که تاریخ نشان داد، یعنی معاویه به حکومت رسید و خلافت رسول اللہ را به نوعی سلطنت خود کامه پر زرق و موروئی تبدیل کرد و بعد از او یزید و یارانش بر آن تحت نشستند. و مرتکب اعمالی شدند که در بدترین حکومت های خود کامه کم نظیر است.

تعبیرات پر معنای امام علیه الس‌لام در این جمله ها، نشان می دهد که چگونه تبلیغات گسترده و شدید سردمداران حکومت، از یک سو، و تهدید و ارعاب مردم، از سوی دیگر، امام علیه الس‌لام را که شایسته ترین فرد برای خلافت پیامبر صلی اللہ علیه و آله و سلم بود و از سوی پیامبر صلی اللہ علیه و آله و سلم نیز برای همین منصب تعیین شده بود، به انزوا کشاند تا آنجا که جز اهل بیتش، کسی، به عنوان یار و یاور، برای او باقی نمانده بود! در حدیث معروفی که مورخان نقل کرده اند، می خوانیم که علی علیه الس‌لام می فرمود: «لو وجدت أربعين ذوى عزم لقاتلتك، اگر چهل نفر از افراد با اراده و مصمم می یافتم، همراه آنها، پیکار می کردم (و اجازه نمی دادم حکومت اسلامی را از مسیری که پیامبر علیه الس‌لام تعیین کرده بود، منحرف سازند). (۱)»

ص: ۱۱۷

۱- (۱) این روایت را، نصر بن مزاحم، از آن حضرت نقل کرده است، شرح نهج البلاغه، ابن میثم، جلد ۲، صفحه ۲۶، و شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، جلد ۲، صفحه ۲۲.

و نیز این تعبیرات نشان می دهد که حامیان خلافت، حتی از کشن اهل بیت امام علیه السلام نیز ابا نداشتند چرا که می فرماید: «فضشت بهم عن الموت ،من، درین داشتم که آنان را به کام مرگ بفرستم.» و این، به راستی عجیب و وحشتناک است! هر چند این گونه مسائل مهم اخلاقی، در عالم سیاست و حکومت، شگفت انگیز نیست! این احتمال نیز وجود دارد که حامیان متعصب خلافت، منتظر بهانه ای بودند تا فرزندان امام علیه السلام را که احتمال جانشینی آنان را در آینده می دادند، از میان بردارند تا کسی برای تصدی پست خلافت، از اهل بیت باقی نماند.

اما این که این دوران، تا این حد در کام امام علیه السلام تلخ و ناگوار بود و در حقیقت، سخت ترین روزهای عمر امام علیه السلام همین ایام بود که در گوش خانه نشسته و ناظر اعمال بی رویه ای بود که به نام حکومت اسلامی انجام می گرفت، اعمالی مانند تحریف عقاید و اشتباه در فهم احکام اسلام و ارتکاب انواع تبعیضات و بی عدالتی ها و سرانجام، تبدیل حکومت اسلامی به سلطنت خود کامه ای، همانند سلطنت فرعون و قیصر و کسرا.

پاسخ این سؤال را، باید در نامه ۶۲ نهج البلاغه، یافت. آنجا، امام می فرماید: «به خدا سوگند! من، هرگز باور نمی کردم و به خاطرم خطور نمی کرد که عرب، بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم امر امامت و رهبری را از اهل بیت او بگرداند و آن را بعد از حضرتش، از من دور سازد! تنها چیزی که مرا ناراحت کرد، اجتماع مردم اطراف فلاں شخص بود که با او بیعت کردند (کسی که من، او را شایسته این مقام نمی دیدم و مشکلات عظیم جامعه اسلامی را در دوران حکومت وی، بوضوح پیش بینی می کردم). من، دست روی دست گذاشتم و از بیعت خودداری کردم. (نه توان مخالفت بود و نه جای همکاری) تا این که با چشم خود دیدم گروهی از اسلام بازگشته و می خواهند دین محمد صلی الله علیه و آله و سلم را نابود سازند. (اینجا بود) ترسیدم اگر اسلام و اهل آن را یاری نکنم، شاهد شکاف در بنیان نیرومند اسلام یا محظ آن بوده باشم که مصیتیش برای من، از رها ساختن خلافت و حکومت، بسیار سنگین تر بود... لذا، برای دفع این

حوادث، به پا خاستم تا باطل از میان رفت و دین اسلام از خطر(خطر منافقان و دشمنان اسلام) رهایی یافت...، فنهضت فی تلك الأحداث حتی زاح الباطل و زھق و اطمأنن الدين و تنهنه.» این تعبیرات، نشان می دهد که امام علیه السلام در آن دوران در میان دو مسأله ناگوار گرفتار بود: در یک سو، از دست رفتن حق مسلم خودش و مسلمانان را مشاهده می کرد، حقی که با از بین رفتش، انحرافات عجیبی پیدا شد، و از سوی دیگر، توطئه شدید منافقان و دشمنان اسلام را می دید که برای نابودی و محوا اسلام، کمر بسته بودند و سوگند خورده بودند. و امام علیه السلام بر اساس قاعده منطقی و عقلانی و شرعی اهم و مهم، به یاری اسلام شتافت و در برابر مشکل نخست، دندان بر جگر گذاشت و ناراحتی ها را تحمل کرد.

۲- آیا امام علیه السلام با خلیفه اول بیعت کرد؟

در این که موضع علی علیه السلام در برابر خلیفه نخست و تصمیمی که در سقیفه بنی ساعده گرفته شد، چه بوده است، در میان مورخان و محدثان، گفت و گو است.

دانشمندان و علمای شیعه و اهل سنت، در این مسأله، اتفاق نظر ندارند.

شارح بحرانی می گوید: غالب علمای شیعه را عقیده بر این است که علی علیه السلام از بیعت با خلیفه نخست خودداری کرد و گروهی از بنی هاشم نیز در این مسأله با او هم صدا بودند، ولی سرانجام، گروهی آمدند و آنها را به اجبار، نزد ابو بکر بردند و امام علیه السلام و سایر بنی هاشم، از روی اکراه، بیعت کردند.

مطابق قول دیگر، امیر مؤمنان علی علیه السلام در خانه ماند و بیرون نیامد. آنها نیز چون احساس کردند که او، تنها است و اقدامی ضد آنان نمی کند، از آن حضرت، صرف نظر کردند.

در اینجا نظر دیگری است که غالب محدثان اهل سنت طرفدار آن هستند و آن این که امام علیه السلام شش ماه از بیعت خودداری کرد تا فاطمه زهراء علیها السلام بانوی اسلام، دیده از جهان بر بست. بعد از آن آمد و از روی اختیار، بیعت کرد.

مرحوم شرف الدّین در المراجعات، در اینجا، تحلیل جالبی دارد. خلاصه آن، این است که امام علیہ السیّلام می خواست از یک سو، حق مسّلم خود را در خلافت و نص و وصیت پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم را محترم بشمارد و از سوی دیگر، به منافقان و بداندیشان- که برای محو اسلام، در کمین نشسته بودند و اختلافات مهاجران و انصار نیز، زمینه را برای قدرت نمایی آنان فراهم می ساخت،- مجال عرض اندام ندهد. به همین دلیل، مدتهاز بیعت خودداری کرد تا مسأله نخست، یعنی (مقام خلافت و امامت او)، تثییت گردد و سپس برای حفظ اسلام و دفع شر منافقان، اقدام به بیعت کرد تا مسأله دوم روی ندهد. (۱)

در بعضی از فرازهای نهج البلاغه نیز اشاره ای به این معنا دیده می شود. (۲)

باز، در ذیل خطبه ها و نامه های متناسب با این بحث، در این زمینه سخن خواهیم گفت، ان شاء اللّه تعالی.

ص: ۱۲۰

۱-۱) المراجعات، نامه ۸۴.

۲-۲) نهج البلاغه نامه، ۶۲.

اشاره

و منها: و لم يباعح حتى شرط أن يؤتى على البيع ثمنا، فلا ظفرت يد البائع، و خزيت أمانة المبتاع، فخذوا للحرب أهيتها، و أعدوا لها عدتها فقد شب لظاها، و علا سناها، و استشعروا الصبر فإنه أدعى إلى النصر.

ترجمه

و در ادامه آمده:

او(عمرو عاص)-با معاویه-بیعت نکرد تا این که بر او شرط کرد که در برابر آن، بهایی دریافت کند.(در این معامله شوم)، دست فروشنده، به پیروزی نرسد! و سرمایه خریدار به رسوایی متنه شود! (اکنون که آنها روی بلاد مسلمانان و حکومت بر مسلمانان، این چنین معامله می کنند) آمده پیکار شوید و ساز و برگ جنگ را فراهم سازید! که آتش جنگ، زبانه کشیده و شعله های آن بالا گرفته است. و صبر و استقامت را شعار خود سازید! که بیش از هر چیز، پیروزی را به سوی شما فرا می خواند.

شرح و تفسیر

معامله رسوای سیاسی

در بخش سوم این خطبه، امام علیه السیلام ضمن اشاره به ماجراي رسوای معامله عمرو عاص با معاویه، بر سر بیعت کردن با او و نتیجه آن می فرماید: سپس مسلمانان

را به آماده شدن برای پیکار با پیمان شکنان دعوت می کند. می فرماید: «او (با معاویه) بیعت نکرد تا این که بر او شرط کرد که در برابر آن، بهایی دریافت کند، و لم یبایع حتی شرط آن یؤتیه علی البيعه ثمنا».

مورخان، آورده اند که امام علیه السلام بعد از پیروزی در جنگ جمل، وارد کوفه شد و آن را مقرر حکومت خود قرار داد و جریر بن عبد الله بجلی را برای گرفتن بیعت از معاویه، به شام فرستاد. معاویه که مایل نبود با امام علیه السلام بیعت کند، در این باره، به مشورت پرداخت. برادرش، عتبه بن ابی سفیان، به او گفت: «در این کار، از عمرو عاص کمک بگیر! اچرا که می دانی مردی است بسیار هوشمند و صاحب نظر.

ولی او، کسی بود که زیر بار حکم عثمان در حیات او نرفت و طبیعی است که تسلیم تو نخواهد شد، مگر این که بهای قابل ملاحظه ای برای او قرار دهی که دین خود را به تو بفروشد و این کار را خواهد کرد، چرا که او مرد دنیا پرستی است».

معاویه، نامه ای برای عمرو عاص نوشت و ازوی در این باره کمک خواست و او را به شام دعوت کرد. عمرو، در این باره، با فرزندانش به مشورت پرداخت. یکی از فرزندان او به نام عبد الله، او را از دخالت در این گونه کارها و حاشیه نشینی معاویه بر حذر داشت، ولی فرزند دیگر کشش به نام محمد، او را تشویق کرد که به شام رود و به معاویه ملحق شود.

پس از ورود عمرو بن عاص به شام، معاویه، در مجلسی به او چنین گفت: «يا أبا عبد الله! أدعوك إلى الجهاد هذا الرجل الذي عصى الله وشقّ عصى المسلمين وقتل الخليفة وأظهر الفتنة وفرق الجماعة وقطع الرحم»! ای ابا عبد الله (کینه عمرو بن عاص است) من، از تو دعوت می کنم که با این مرد که به نافرمانی خدا برخاسته و وحدت مسلمانان را به اختلاف مبدل کرده و خلیفه را کشته و فتنه را آشکار ساخته و جمع مردم را به پراکندگی کشانده و قطع رحم کرده

است، (۱) پیکار کنی».

عمرو-که از دروغ پردازی های او آگاه و باخبر بود و می دانست هیچ یک از این تعبیرات در باره علی عليه السلام صادق نیست-رو به او کرد و گفت:«منظورت از این شخص چه کسی است؟» معاویه گفت:«منظورم، علی است». عمرو بن عاص گفت:

«وَاللَّهِ إِنَّمَا أَنْتَ وَعَلَيْ بِجُمْلِي بِعِيرٍ لَيْسَ لَكَ هُجْرَتَهُ وَلَا سَابِقَتْهُ وَلَا جَهَادَهُ وَلَا فَقْهَهُ وَلَا عِلْمَهُ وَوَاللَّهِ إِنَّ لَهُ مَعَ ذَلِكَ لَحْظَةٍ فِي الْحَرْبِ لَيْسَ لَأَحَدٍ غَيْرَهُ، بَهْ خَدَا سُوْكَنْدَ! أَيْ مَعَاوِيَهُ! تُوْ، بَهْ عَلَى، هَرَكَزْ بِرَابِرْ نِيْسِتِيْ، نَهْ افْتَخَارْ أَوْ رَا درْ هَجْرَتْ بَا پِيَامْ بِرْ دَارِيْ وَنَهْ سَابِقَهُ أَوْ رَا درْ اسْلَامْ وَنَهْ هَمْنَشِينِيْ اشْ بَا رَسُولْ خَدَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ رَا وَنَهْ جَهَادَشْ رَا وَنَهْ فَقْهَشْ رَا وَنَهْ عَلْمَشْ رَا. افْرُونْ بِرَأْيِنْ، بَهْ خَدَا سُوْكَنْدَ! أَوْ، بَهْرَهْ وَافْرِيْ درْ جَنْكَ دَارَدْ كَهْ هِيَچْ كَسْ بَهْ پَائِيْ اوْ نَمِيْ رسَدْ-سِپَسْ اضَافَهْ كَرَدْ-بَا اِيْنَ حَالَ وَبَا تَامَّ خَطْرَاتِيْ كَهْ درْ اِيْنَ كَارَ اِسْتْ، اَغْرِيْ مِنْ، بَا تو بَيْعَتْ كَنْمَ كَهْ بَا اوْ بِجَنْگَمْ، چَهْ پَادَاشِيْ بِرَايِيْ قَرَارَ خَواهِيْ دَادْ؟» مَعَاوِيَهُ گَفَتْ:«هَرَ چَهْ خَوْدَتْ بِكَوَيِيْ!» عمرو گفت:«بعد از پیروزی، حکومت مصر را به من واگذار کن» معاویه تأملی کرد و گفت:«من، خوش ندارم که عرب در باره تو بگویند به خاطر اغراض دنیوی، با من بیعت کردي». عمرو بن عاص گفت:«این حرف ها را کنار بگذار! (مطلوب همین است که من می گوییم باید حکومت مصر را به من واگذار کنی).

معاویه، سرانجام، بعد از مشورت با برادرش در برابر پیشنهاد عمرو تسلیم شد و این قرارداد را با او امضا کرد. (۲)

این نکته قابل توجه است که اصرار عمرو بن عاص بر حکومت مصر- گذشته از این که مصر، یکی از مراکز مهم دنیای آن روز و پایگاه قدرت و ثروت محسوب می شد- به این خاطر بود که او، مصر را در عصر خلیفه دوم، فتح کرده بود و از نزدیک زیباییها و در آمد سرشار و مواهب مادی مصر را مشاهده کرده بود، زیرا، در

ص: ۱۲۳

۱- اشاره به رابطه خویشاوندی عثمان با بنی هاشم است.

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، جلد ۲، صفحه ۶۱ به بعد.

تمام مدت خلافت عمر، او، والی مصر بود و بعد از او نیز چهار سال، در زمان عثمان، بر آن سرزمین حکومت می کرد تا این که عثمان او را معزول کرد.

به هر حال، امام علیه السلام در ادامه این سخن می فرماید: «در این معامله شوم، دست فروشنده به پیروزی نرسد! او سرمایه خریدار، به رسوایی منتهی شود! (فلا- ظرفت يد المبایع، و خزیت أمانه المبتاع) ! (۱) در حقیقت، این سخن، نفرینی است بر ضد این خریدار و این فروشنده. درست است که معاویه، به گفته خود عمل کرد و حکومت مصر را به او سپرد، ولی این حکومت، چند سالی بیشتر دوام پیدا نکرد و اجل، به عمرو بن عاص مهلت نداد.

به علاوه، سخنانی که از او، در پایان عمر نقل شده، نشان می دهد که از پایان کار خود بیمناک بود و آن رضایت باطنی و درونی که لازمه پیروزی است، هرگز نصیب او نشد. (۲)

نیز معاویه اگر چه با این کار خود، پایه های حکومتش را محکم کرد، ولی می دانیم سرانجام، این حکومت، به رسوایی کشید. تمام چهره های محبوب صحابه، از مهاجران و انصار و افراد خوشنام و پرهیز کار، از اطراف او پراکنده شدند و بازماندگان دشمنان اسلام و سردمداران جاهلیت عرب، اطراف او را گرفتند و حکومت خود کامه ای که پایه هایش بر قتل و ارعاب و تهدید و هتك محramات استوار بود، برای او باقی ماند.

این احتمال نیز وجود دارد که جمله بالا، نفرین نباشد، بلکه جمله خبریه باشد، یعنی، اشاره به این واقعیت است که فروختن دین به دنیا، هرگز، قرین با پیروزی نیست، و هم فروشنده زیان می کند و هم خریدار رسوایی شود، به این مطلب، در آیات قرآن اشاره شده است، آنجا که می فرماید: «أُولئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الصَّلَاةَ»

صف: ۱۲۴

۱-۱) «متبع» به معنای «خریدار و پذیرنده بیع» است و در اینجا، اشاره به معاویه دارد در برابر بایع و فروشنده که عمرو بن عاص بود.

۱-۲) به أسد الغابه فى معرفه الصحابه، (حالات عمرو بن عاص) مراجعه شود.

«بِالْهُدَىٰ فَمَا رَبَحَتْ تِجَارَتُهُمْ» (۱)، آنها، کسانی هستند که هدایت را به گمراهی فروختند و این تجارت آنها، سودی نداده و هدایت نیافتند. و در جایی دیگر می فرماید: «أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْرَقُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْمَاخِرَهِ فَلَا يُحَفَّظُ عَنْهُمُ الْعِذَابُ وَ لَا هُمْ يُنْصَرُونَ» (۲)، آنها، کسانی هستند که آخرت را به زندگی دنیا فروختند، از این رو، عذاب آنان، تخفیف داده نمی شود و کسی آنان را یاری نخواهد کرد.

تعییر به امانت، در کلام امام علیه السیّلام که ناظر به حکومت مصر و حقوق مسلمانان آن دیار است، اشاره به این حقیقت است که حکومت بر انسان‌ها، یک امانت الهی است و تنها باید در دست پاکان و صالحان باشد تا به نفع مردم جریان یابد و آنها که آن را وسیله کامجویی و منافع شخصی و هوسرانی خویش می سازند، در حقیقت، خائنان به این امانت الهی هستند و کارشان به رسوایی می کشد. به همین دلیل، بسیاری از مفسران، در تفسیر آیه «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا» (۳) حکومت و ولایت را، به عنوان تنها مصدق ایک مصدق روش از امانت الهی شمرده اند.

در ادامه این سخن امام علیه السیّلام می فرماید: «اکنون که چنین است و حاکمان شام، برای تحکیم پایه‌های قدرت خود، روی بلاد مسلمانان، بی رحمانه معامله می کنند و رشویه‌های بسیار به هم می دهند» شما آماده پیکار شوید و ساز و برگ جنگ را فراهم سازید! که (با این اعمال حاکمان شام) آتش جنگ زبانه کشیده و شعله‌های آن بالا گرفته است، «فَخُذُوا لِلْحَرْبِ أَهْبَطُهَا (۴)، و أَعْدُوا لَهَا عَدَّتَهَا فَقَدْ شَبَّ (۵)

ص: ۱۲۵

- ۱-۱ سوره بقره، آیه شریفه ۱۶.
- ۲-۲ سوره بقره، آیه ۸۶.
- ۳-۳ سوره نساء، آیه ۵۸.
- ۴-۴ «أَهْبَطَ» (بر وزن لقمه) به معنای «آمادگی» است و «تَأْهِبَ»، به معنای آماده شدن برای کاری است و «إِهَاب»، (بر وزن کتاب) به معنای «پوستی» است که هنوز دباغی نشده و آماده برای دباغی است.
- ۵-۵ شب، از ماده «شبب»، شباب به معنای جوانی است. این ماده، در مورد افروختن آتش نیز به کار می رود که تناسبی با افروخته شدن شعله‌های آتش جوانی دارد.

لظاها^(۱) و علا سناها^(۲). این تعبیر، نشان می دهد که امام، تمام راه های مسالمت آمیز را برای پایان دادن به مخالفت نفاق افکنان، مخصوصاً حاکمان شام به کار گرفته بود و چون هیچ کدام سودی نبخشید و روز به روز توطئه ها شدیدتر و بیچیده تر می شد، دستور آماده شدن برای جنگ داد، چرا که شعله های آن از سوی دشمن، بالا گرفته بود و نشانه های آن نمایان گشته بود.

تاریخ اسلام نیز گواهی می دهد که دشمنان امام و گروه نفاق افکن، به سرعت، خود را برای جنگ آماده می کردند و نامه هایی که برای طلحه و زبیر و دیگران نوشته شده، نیز گواه این معنا است.

حضرت، سرانجام سخن خود را با اشاره به مهم ترین عوامل پیروزی، پایان می دهد و می فرماید: «صبر و استقامت را شعار خود سازید! که بیش از هر چیز، پیروزی را به سوی شما فرامی خواند، و استشروا الصبر فإنّه أدعى إلى النّصر.» با توجه به این که استشعار را از ماده «شع ر» به معنای لباس زیرین (در برابر دثار به معنی لباس روئین) است، این حقیقت، روشن می شود که صبر و استقامت، باید در درون جان، جای گیرد و روح انسان را در برابر حوادث سخت، زیر بال و پر خویش جای دهد.

نکته ها

۱- سیاست های دنیوی هیچ اصل اخلاقی را به رسمیت نمی شناسد!

جمله «الملک عقیم، حکومت فرزند ندارد»، به عنوان یک ضرب المثل، برای

ص: ۱۲۶

-
- ۱) «لظا» به گفته راغب در مفردات، به معنای شعله خالص آتش است و گاه، به خود آتش نیز گفته می شود.
 - ۲) «سنا» به گفته مقائیس، به معنای سیراب کردن است، و علو و ارتفاع در معنای آن نهفته است. و در جمله مورد بحث، اشاره به برخاستن شعله های آتش جنگ دارد.

همه شناخته شده است.

آن جمله، این حقیقت را بیان می کند که در جهان سیاست مادی-که بر اساس ارزش های دنیوی و خودخواهی و هوسرانی بنا شده- خویشاوندی و حتی زن و فرزند و پدر و مادر مطرح نیست و ممکن است همه چیز در این راه قربانی شود، چرا که از نظر این دسته از سیاستمداران، بالاترین ارزش، حفظ موقعیت خویش است، نه چیز دیگر. با این فرهنگ، طبیعی است که همه چیز فدای آن شود.

جمله «فضلت بهم عن الموت، من ناخوش داشتم که اهل بیت خود را تسلیم مرگ کنم»، نشان می دهد که مدافعان خلافت، چنان در کار خود مصمم بودند که اگر امام برای گرفتن حق خویش به کمک بنی هاشم قیام می کرد، حاضر بودند همه آنان را از دم تیغ بگذرانند و این، راستی، مایه شگفتی است.

حدیث معروف نبوی که می گوید: «حَبَّكَ اللَّهُ شَيْءٌ يَعْمِلُ وَ يَصْمِمُ، عَلَاقَةٌ شَدِيدَ تُوْبَهُ بِهِ چِيزِي، چَشْمٌ وَ گَوشٌ رَاكُورٌ وَ كَرْمٌ كَنْدَ»^(۱) در مورد علاقه به جاه و مقام، از همه جا، صادق تر است و آن چه در خطبه بالا آمد، نمونه ای از آن محسوب می شود.

تاریخ، پر است از شرح حال کسانی که به خاطر علاقه شدید به جان و مال، چنان کور و کر شدند که بدیهی ترین مسائل را به دست فراموشی سپردند.

۲- دین به دنیا فروشان!

فروختن دین و ارزش های معنوی و الهی به منافع سست مادی، یکی از فروع و شاخه های بحثی است که در نکته نخست آمد و نمونه ای از آن، عمر و عاص است و در خطبه بالا مورد توجه قرار گرفته است که برای به دست آوردن حکومت چند روزه در کشور مصر، دین و ایمان خود را فروخت و در پایان عمر نیز طبق نقل

ص: ۱۲۷

۱- (۱) بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۱۶۵.

مورخان، از کار خود سخت پشیمان بود، ولی بد بختانه راهی برای بازگشت وجود نداشت.

قرآن مجید، در آیات بسیاری، این موضوع را به عنوان یکی از عوامل عمدۀ انحراف، مخصوصاً، برای عالمان دنیا پرست ذکر کرده است. از جمله در مورد گروهی از عالمان بنی اسرائیل- که قبل از ظهور اسلام، پیشگویی های تورات را در باره این پیامبر بزرگ آشکارا بیان می کردند و نشانه های او را که در کتاب آسمانی شان بود بر می شمردند، اما هنگامی که آن حضرت ظهور کرد و منافع مادّی آنان به خطر افتاد سعی در اخفا یا تحریف آن کردند- این معنا را، با صراحة، بیان می کند و در آیه ۱۸۷ عمران می فرماید: «وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيقَاتَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتَبَيَّنَهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكُنُمُونَهُ فَبَتَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَإِشْتَرِفُوا إِلَيْهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فِيْنَسْ مَا يَشَرُّونَ»، به خاطر بیاورید هنگامی را که خدا از کسانی که کتاب (آسمانی) به آنها داده شده، پیمان گرفت که آن را برای مردم آشکار سازید و کتمان نکنید، ولی آنها، آن را پشت سرافکندند و به بهای اندکی فروختند و چه بد متاعی در برابر آن خریداری می کنند.» روشن است که قرآن، آنها را به خاطر بهای اندک ملامت نمی کند، بلکه منظور این است که متاع مادّی- هر چند برترین مقام و مهم ترین مال باشد- در برابر آن، اندک است: «فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ»، متاع زندگی دنیا، در برابر آخرت (و ارزش های معنوی)، جز اندکی بیش نیست». (۱)

به طور کلّی، تمام کسانی که اطاعت مخلوق را بر رضای خالق مقدم می دارند و منافع نامشروع را بر اطاعت خدا مقدم می شمرند و برای نیل به مقتضای هوای نفس، حکم خدا را زیر پا می گذارند، در زمرة دین به دنیا فروشانند. تنها کسانی که در هر کار و در هر چیز رضای خدا را می طلبند و تمام خواسته های نفس را تحت الشعاع

ص: ۱۲۸

(۱) سوره توبه، آیه ۳۸.

آن قرار می دهد، از این گروه خارج هستند. آنها، همان حزب الله اند که حتی پدر و مادر و بستگان نااهل، در برابر رضای حق، نزد آنها، ارزشی ندارند (۱).

۳- رابطه پیروزی و پایمردی

اگر پیروزی، عوامل مختلفی داشته باشد- که دارد- یکی از عمدۀ ترین و مهم ترین اسباب آن، صبر و استقامت است. ارتباط این دو با هم، آن چنان روشن است که ادبای معروف، از قدیم، صبر و ظفر را در کنار هم قرار می دادند. در قرآن مجید، این حقیقت، به روشنی بیان شده است تا آنجا که در مورد پیروزی سپاه اسلام، حتی در آنجا که تفاوت فاحشی از نظر عده و عده با سپاه دشمن داشته باشد، سبب آن را صبر و استقامت می شمرد و می فرماید: «إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَعْلَمُوا مَا تَيْئَنَّ وَ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِتَائَةً يَعْلَمُوا أَلْفًا» (۲)، «هر گاه، بیست نفر از شما، صاحب صبر و استقامت باشند، بر دویست نفر غلبه می کنند و اگر صد نفر باشند، بر هزار نفر». به همین دلیل، در غزوات اسلامی- که غالباً نابرابری نفووس و تجهیزات جنگی وجود داشت و موازنۀ قوا از این نظر، به نفع دشمن بود- مسلمانان در سایه صبر و استقامت، بر دشمنان خود پیروز می شدند، صبر و استقامتی که برخاسته از ایمان به خدا و اعتقاد به معاد بود.

در خطبه مورد بحث نیز امام علیه السلام روی این مسأله تکیه فرموده و با صراحة فرمود: (و استشعروا و الصبر فانه أدعى النصر) ، «صبر و استقامت را شعار خویش سازید! بیش از هر چیز، پیروزی را به سوی شما فرا می خواند». در این زمینه، سخن بسیار است که در ذیل خطبه های مناسب و کلمات دیگر مولا علی علیه السلام در نهج البلاغه خواهد آمد.

ص: ۱۲۹

(۱) مضمون آیه ۲۲، از سوره مجادله.

(۲) سوره انفال، آیه ۶۵.

این نکته قابل ملاحظه است که «شعار، چه به معنای لباس زیرین باشد و چه به معنای علامت و نشانه، هر دو، مایه پیروزی است، چرا که در صورت نخست، کنایه از نفوذ استقامت در روح و جان انسان است و در صورت دوم، همیشه دشمن از افراد پر استقامت وحشت دارد.»

ص: ۱۳۰

خطبہ بیست و هفتم: فضیلت جهاد ، دعوت مردم به قیام ، آگاهی امام به فنون و مدیریت جنگ

اشاره

و من خطبه له عليه السلام

و قد قالها يستنهض بها الناس حين ورد خبر غزو الانبار بجيش معاويه فلم

ينهضوا

و فيها يذكر فضل الجهاد و يستنهض الناس و يذكر علمه بالحرب و يلقى عليهم التبعه لعدم طاعته.

اما، این خطبه را زمانی ایراد فرمود که خبر حمله لشکر معاویه به شهر(مرزی) انبار به آن حضرت رسید، ولی مردم برای جهاد حرکت نکردند.

امام عليه السلام این خطبه را ایراد فرمود، فضیلت جهاد را در آن بر می شمرد و مردم را به قیام (در برابر غارتگران شام) تشویق می کند، و نیز آگاهی خود را به فنون و مدیریت جنگ بیان می دارد و مسئولیت را متوجه مردمی می سازد که از وی اطاعت نکردند.

سند خطبه و زمان و مکان ورود آن

این خطبه، به گفته ابن ابی الحدید، از خطبه های مشهور امام علی علیه السلام است که (علاوه بر مرحوم سید رضی) بسیاری از محققان و محدثان، آن را در کتاب های خود آورده اند، از جمله مجدد در ابتدای کامل (با مقداری تفاوت) ذکر کرده و در ابتدای آن می نویسد: به علی علیه السلام خبر دادند که گروهی از لشکر معاویه، به شهر انبار (یکی از شهرهای مرزی عراق) وارد شده اند و فرماندار آن حضرت را - که حسان بن حسان نام داشت - کشته اند.

امام علیه السلام خشمگین شد و حرکت کرد به گونه ای که عبایش به روی زمین کشیده می شد تا به نخیله (لشکرگاهی در نزدیکی کوفه) رسید و مردم به دنبال حضرتش

حرکت کردند. امام علیه السیلام روی بلندی قرار گرفت و حمد و ثنای الهی را به جای آورد و درود بر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرستاد و سپس این خطبه را ایراد کرد. (۱)

مرحوم کلینی، در کتاب کافی، در بحث جهاد نیز آن را آورده است. (۲)

نویسنده مصادر نهج البلاغه، این خطبه را از ده منبع معروف قبل از مرحوم سید رضی، نقل کرده است، از جمله البيان والتبيين جاحظ، عيون الاخبار ابن قتیبه، الاخبار الطوال دینوری، غارات ثقی، عقد الفرید ابن عبد ربّه، أغانی ابو الفرج اصفهانی، ... (۳).

همان گونه که در بالا آمد، امام، این خطبه را در نخیله و در زمانی ایراد فرمود که به آن حضرت خبر دادند که سفیان بن عوف عامدی - که در متن خطبه، از او، به «اخو عامد» تعبیر شده - به مرزهای عراق حمله کرد و نماینده علی علیه السیلام، حسان بن حسان، و گروه دیگری را به شهادت رساند و اموال زیادی را غارت و خانه های بسیاری را ویران کرد و بدون این که مقاومت مهمی در برابر او بشود، به شام برگشت.

سفیان بن عوف، می گوید معاویه مرا احضار کرد و گفت: «تو را با لشکر انبوهی به جانب فرات می فرستم. هنگامی که به سرزمین هیت (شهری است در کنار فرات بالاتر از انبار) رسیدی، اگر لشکری یافته، به آنها حمله کن و الا شهر انبار را مورد هجوم قرار بده! اگر در آنجا سپاهی نبود، به مدائن هجوم ببر! سپس به شام برگرد.»

زنها! به کوفه نزدیک مشوا! و بدان که حمله به انبار و مدائن، حمله به کوفه است، زیرا، این کار، قلب عراقیان را می لرزاند و دوستان ما را خوشحال می کند. در این سفر، به هر کس برخوردي که حکومت مرا قبول نداشت، بکش! و همه قریه هایی را که سر راه تو قرار دارد، ویران ساز و اموال آنان را غارت کن، زیرا، غارت اموال مانند کشن افراد، برای مخالفان ما، در دنا ک است.»

ص: ۱۳۲

۱-۱) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، جلد ۲، صفحه ۷۵.

۲-۲) کافی، جلد ۵، صفحه ۴.

۳-۳) مصادر نهج البلاغه، جلد ۱، صفحه ۳۹۷.

سفیان، این دستور را اجرا کرد، هنگامی که به شهر انبار رسید، حسان بن حسان بکری، با گروهی به مقابله او برخاست و در آغاز، حمله شامیان را دفع کرد، ولی چون لشکر شام، بسیار زیاد بود و حسان دید قدرت در هم شکستن آنها را ندارد، آمده پیکار تا مرز شهادت شد. از اسب پیاده شد و آیه ۲۳ سوره احزاب را خواند که مضمونش این است: «بعضی از مؤمنان راستین، شربت شهادت نوشیدند و بعضی منتظرند، {مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَتَنْتَهِرُ}». سپس گفت: «آن کس که خود را آماده شهادت نکرده، در هنگامی که ما به مبارزه مشغولیم و دشمن نمی‌تواند فراریان را تعقیب کند، از شهر بیرون رود و آنها که آماده شهادت اند، با ما بمانند. گروه زیادی رفتند، او، با سی مرد پیاده، به مبارزه برخاست، تا همگی به افتخار شهادت نائل شدند. (۱)

این حادثه تکان دهنده، قلب امام علیه السلام را سخت آزده ساخت و خطبه بالا را که بیانگر سوز درونی مولا و خشم فراوان او از کوتاهی مردم در امر جهاد با دشمنان اسلام است، بیان فرمود.

خطبه در یک نگاه

همان گونه که قبل اشاره شد، این خطبه - که به خطبه جهاد معروف است - از مشهورترین خطبه های مولا امیر مؤمنان، محسوب می‌شود و تمام خطبه، بر محور جهاد دور می‌زند.

در بخش نخستین آن، اهمیت جهاد و آثار مهم آن، با بیان بسیار گویا و زیبا، تشریح و نیز پیامدهای ترک جهاد برای امت ها، تبیین شده است.

در بخش دیگری، مردم کوفه را سخت ملامت می‌کند، سپس از حادثه در دنا ک حمله «سفیان غامدی» به شهر مرزی «انبار» و شهادت «حسان ابن حسان» -

ص: ۱۳۳

۱-۱) اقتباس از شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، جلد ۲، صفحات ۸۵-۸۷.

نماینده شجاع و باوفای امام-و سایر ویرانگری های او و لشکر شام خبر می دهد.

در بخش سوم، باز، سرزنش ها را متوجه مردم سست عراق در آن عصر و زمان، می سازد و آنها را سخت ملامت می کند.

در آخرین بخش، آمادگی کامل خود را برای جهاد با دشمن خونخوار و بی رحم و سوابق گذشته خویش را در امر جهاد، بیان می دارد.

در مجموع، روح حماسی فوق العاده ای، بر غلبه، حاکم است که هر شنونده ای را سخت تحت تأثیر قرار می دهد.

جالب این که شارح معروف نهج البلاغه، «ابن ابی الحدید»، در یکی از سخنان خود می گوید که: بسیاری از گویندگان، در باره اهمیّت جهاد و تشویق به آن، سخن گفته اند، اما همه آنها، خمیر مایه سخن خود را از کلام علی علیه السلام گرفته اند.

سپس به خطبه معروف «ابن نباته» در باره جهاد اشاره می کند و آن را در برابر خطبه مولا-علی علیه السلام مانند شمشیر چوین، در برابر شمشیر پولادین بر می شمرد و آنها را قابل مقایسه نمی داند. ^(۱)

ص: ۱۳۴

(۱) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، جلد ۲، صفحه ۸۰.

اشاره

أَمّا بعد، فِإِنَّ الْجَهَادَ بَابٌ مِّنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ، فَتَحَّمَ اللَّهُ لِخَاصَّهُ أُولَئِئِهِ، وَهُوَ لِبَاسُ التَّقْوَىٰ وَدَرْعُ اللَّهِ الْحَصِينَهُ، وَجَنَّتْهُ الْوَثِيقَهُ، فَمَنْ تَرَكَهُ رَغْبَهُ عَنْهُ أَلْبَسَهُ اللَّهُ ثَوْبَ الدَّلَلِ، وَشَمَلَهُ الْبَلَاءُ، وَدَيَّثَ بِالصَّيْغَارِ وَالْقَمَاءَهُ، وَضَرَبَ عَلَىٰ قَلْبِهِ بِالْأَسْهَابِ، وَأَدِيلَ الْحَقَّ مِنْهُ بِتَضْيِيعِ الْجَهَادِ، وَسِيمِ الْخَسْفِ، وَمَنْعِ النَّصْفِ.

ترجمه

اما بعد(از حمد و ثنای الهی بدانید)جهاد دری از درهای بهشت است که خداوند آن را به روی دوستان(خاص خود)گشوده است، و آن لباس تقوی، زره محکم خداوند و سپر مطمئن او است. هر کس آن را از روی بی اعتمایی(نه به خاطر عذر)ترک کند خدا لباس ذلت و خواری در اندام او می پوشاند، بلا از هر سو او را احاطه می کند و گرفتار حقارت و پستی می شود، عقل و فهم او تباہ می گردد و به خاطر تضییع جهاد حق از او گرفته می شود، در راه نابودی پیش می رود و از عدالت محروم می گردد!

شرح و تفسیر

جهاد دری از درهای بهشت

در این جمله های کوتاه که در نخستین فراز این خطبه آمده است فلسفه جهاد و آثار پر برکت آن در پنج جمله پر معنا بیان گردیده و سپس آثار شوم ترک جهاد، در

هفت جمله دیگر تشریح شده است.

در نخستین جمله در باره اهمیت جهاد می فرماید:

«اما بعد(از حمد و ثنای الله)،جihad دری از درهای بهشت است، «اما بعد، فِإِنَّ الْجَهَادَ بَابٌ مِّنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ» .

بدیهی است برای وصول به رحمت و رضوان خداوند و بهشت برین، اسباب مختلفی وجود دارد که در احادیث، به عنوان «درهای بهشت» معرفی شده که یکی از مهم ترین آنها، jihad است. به همین دلیل، در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که پیغمبر فرمود: «للجنّة باب يقال له: «باب المجاهدين». يمضون اليه فإذا هو مفتوح و هم متقدّدون بسيوفهم، و الجمع في الموقف، و الملائكة ترحب بهم، بهشت، دری دارد به نام «باب المجاهدين» كه آنان، به سوی آن حرکت می کنند و در را در برابر خود باز می بینند در حالی که شمشیرها را به کمر بسته اند. این، در حالی است که سایر مردم، در موقف حساب ایستاده اند و در انتظار حساب اند، (اما مجاهدان، بدون حساب، به سوی بهشت می روند و در آستانه بهشت)، فرشتگان، به آنان تبریک می گویند». (۱)

می دانیم که jihad در اسلام، دو شعبه دارد: jihad با دشمن بیرون و jihad با نفس اماره.

نخستین jihad را، «جهاد اصغر» و دومی را «جهاد اکبر» می گویند، اما هر دو، دری از درهای بهشت محسوب می شود. بدون jihad اکبر، کسی، به لقاء الله نمی رسد و بدون jihad اصغر، سر بلندی در دنیا و آخرت، حاصل نمی گردد.

در دومین جمله می فرماید: «خداوند، آن در را به روی دوستان خاص خود گشوده است، فتحه الله لخاصه أوليائه ». .

درست است که jihad با دشمن برون و درون، وظیفه همه مسلمانان است، ولی

ص: ۱۳۶

۱-) کافی، جلد ۵، صفحه ۲، کتاب jihad، باب فضل jihad، حدیث ۲.

تنها، اولیای خاص‌الهی می‌توانند این دو طریق را با نیت خالص و تا آخرین مرحله، بپیمایند و دیگران گاه با نیاتی آلوده و انتظار غیمت و یا کسب نام و شهرت و یا امثال آن، در این میدان گام می‌ Nehند و تا آخرین مرحله پیش نمی‌ روند. تنها، خاصان اولیاء الله هستند که جهاد را، با خلوص نیت، تا آخرین مرحله پیش می‌ برنند. آنها هستند که در برابر تمام مشکلات جهاد اکبر و اصغر، شکیبایی به خرج می‌ دهنند و در برابر تمام شدائد این راه، می‌ ایستند و شیاطین جن و انس را با پایمردی خود، به زانو در می‌ آورند.

بنا بر این، جای این اشکال که «چرا امام فرموده است: خداوند، باب جهاد را به روی خاصان اولیائش گشوده، در حالی که می‌ دانیم وظیفه همه مسلمانان است؟ باقی نمی‌ ماند».

از این جمله، این نکته نیز استفاده می‌ شود که اگر کسی از عهده جهاد اکبر و اصغر، هر دو، به خوبی برآید از خاصان اولیاء الله خواهد بود.

در سومین و چهارمین و پنجمین توصیف در باره جهاد، می‌ فرماید: «و آن، لباس تقوا، زره محکم خداوند و سپر مطمئن او است، «و هو لباس التّقوى و درع الله الحصينه، و جتنه الوثيقه».

می‌ دانیم لباس، هم مایه زینت و زیبایی انسان است و هم حافظ بدن او از گرما و سرما و آفات دیگری که در صورت عریان بودن بر بدن او وارد می‌ شود. جهاد نیز مایه آبرو و عزّت و سربلندی اقوام و ملت‌ ها و پیشگیری از انواع آفات است همان گونه که در ادامه این خطبه، با تعبیر دیگری بیان شده است. اندام برهمه، زشت و بدن نما و کاملاً آسیب پذیر است. قوم و ملتی که جهاد را ترک کنند، ذلیل و سر به زیر و آسیب پذیر خواهند بود.

اما چرا «لباس» در اینجا، به «تقوا» اضافه شده؟ ممکن است از این نظر باشد که حفظ اصول تقوا، بدون امنیت ممکن نیست، همان گونه که امنیت، بدون جهاد

حاصل نمی شود.

این احتمال نیز در تفسیر جمله بالا وجود دارد که اشاره به آیه ۲۶، سوره اعراف، دارد که بعد از ذکر لباس ظاهر به عنوان یک نعمت الهی می فرماید: «وَ لِبَاسُ التَّقْوَىٰ ذَلِكَ خَيْرٌ»، لباس تقوا از لباس ظاهر هم بهتر و کارسازتر است.

بنا بر این، منظور این است که لباس تقوا که در قرآن به آن اشاره شده، مصدق کاملش همان جهاد است که از تمام جوانب، جامعه را در امن و امان قرار می دهد، (۱) و مایه حسن و زیبایی است.

حضرت، در جمله بعد، جهاد را به «زره محکم» و در جمله سوم، به «سپر مطمئن» تشبیه کرده است که هر دو، از وسائل دفاعی در جنگ است همان گونه که در نبردهای قدیم، کسانی که زره در تن و سپر در دست نداشتند از ضربات دشمن در امان نبودند، قوم و ملتی که جهاد را ترک کنند در برابر ضربات دشمن بسیار ناتوان و آسیب پذیر خواهد بود.

این تعبیر، ممکن است اشاره به این حقیقت باشد که مقصود از جهاد، هجوم بردن بر دیگران و توسعه طلبی و غصب اموال و تحمیل عقیده نیست، زیرا معتقدیم که منطق اسلام و قرآن، آن قدر نیرومند است که بدون نیاز به شمشیر، پیش می رود.

بنا بر این جهاد، برای حفظ جامعه اسلامی و از بین بردن موانع راه تبلیغ و موانع آزادی بیان تشریع شده است.

در جنگ های امروز، گرچه سپرها و زره های سابق کنار گذاشته شده، ولی وسائل دیگری که بسیار کامل تر از آن، مانند زره پوش ها و نفربرها و سنگرهای بسیار محکم است، جانشین آن گردیده است و نیز در برابر حملات شیمیایی، لباس های مخصوصی تهیه شده است که انسان ها را در برابر چنین تهاجمی، حفظ کند.

ص: ۱۳۸

۱-۱) توجه داشته باشید که در تفسیر نخست، اضافه «لباس التَّقْوَىٰ» از قبیل اضافه لامیه است و در تفسیر دوم اضافه بیانی.

این نکته نیز قابل توجه است که آنچه در تفسیر این جمله ها در باره جهاد اصغر (دشمن خارجی) گفته شد، در مورد جهاد اکبر (جهاد با نفس) نیز صادق است، زیرا اگر جهاد با نفس نباشد، قلب و جان انسان در برابر تهاجم شیطان، سخت آسیب پذیر خواهد بود.

سپس امام علیه السلام به جنبه های منفی ترک جهاد پرداخته و به هفت نکته، در عبارات کوتاه و پر معنا، اشاره می فرماید که هر کدام از آنها، اشاره به یکی از پیامدهای منفی جهاد دارد:

نخست این که هر کس، آن را از روی بی اعتنایی ترک گوید، خداوند لباس ذلت و خواری بر تنش می پوشاند. (و همان گونه که لباس، بر تمام بدن احاطه می کند، ذلت و خواری، تمام زندگی او را فرا می گیرد)، فمن ترکه رغبه عنه ألبسه الله ثوب الذلّ.

تعییر به «رغبه عنه» اشاره به این است که افرادی، بر اثر عذر و ناتوانی و بیماری و نقص عضو، قادر به جهاد نیستند، از این حکم مستثنایند، همان گونه که در آیات قرآن نیز به آن اشاره شده است. (۱)

دوم این که: بلا، از هر سو، او را احاطه می کند، (و شمله البلاء).

چرا که چنین شخص یا جامعه ای، به خانه یا شهر بی دفاعی می ماند که حیوانات درنده و موجودات موذی، از هر سو، به آن هجوم می آورند و براحتی در آن وارد می شوند. آری، دیوار پولادین جهاد است که جلو این گونه بلاها را می گیرد و انسان های درنده خو و موذی را، دور می سازد.

سوم این که: «چنین کسی، گرفتار حقارت و پستی می گردد، و دیث (۲)

ص: ۱۳۹

(۱) سوره توبه، آیه ۹۱-۹۲.

(۲) دیث، از ماده «دیث» به معنای «خوار و ذلیل و رام» است و افراد بی غیرت و بی اعتماد به وضع عفت خانواده خود را، از این جهت، «دیوث» گفته اند که تن به عمل ذلیلانه و حقارت آفرین می دهند.

چرا حقیر و پست نشود، در حالی که سرمایه عظمت و سر بلندی، یعنی جهاد را، از کف داده و تهی دست باقی مانده است؟ درست است که این جمله، با جمله نخست، قریب معنی است، ولی تفاوت ظریفی با آن دارد. در آنجا، سخن از ذلت است و در آینجا، سخن از حقارت و پستی.

این دو مفهوم، مختلفند ولی لازم و ملزم هم. چهارمین مصیبیتی که دامن ترک کننده جهاد را می‌گیرد این است که «عقل و فهم او تباہ می شود، و ضرب علی قلبه بالأسهاب (۳)».

افراد ضعیف و ناتوان و مغلوب و شکست خورده، دائماً، گرفتار توهّم اند و ارزیابی واقعیات، آن چنان که هست برای آنها مشکل است. و حشت از دشمن، سبب می شود که گرفتار کابوسی از تخیلات هولناک گردند، یا این که برای پیروزی، دست به دامن خرافات بزنند و به جای جست و جوی پیروزی در سایه شمشیرها در میدان نبرد، مثلاً به ساحران و جادوگران پناه ببرند. این طور افراد، در طول تاریخ، نمونه های متعددی دارد. روشن است که تنها، افراد ضعیف و ناتوان، به این امور خرافی پناه می بندند، ولی مجاهدان شجاع، از این موهومات، بیگانه اند.

پنجم این که «به خاطر ضایع کردن جهاد، حق، از او گرفته می شود، و أدیل (۴)الحق منه بتضییع الجهاد»، چرا که - همان گونه که در ضرب المثل معروف آمده است - حق، گرفتنی است و نه دادنی. زور گویان جهانخوار و غاصبان طغیانگر هرگز حق را به صاحبان حق نسپرده اند، بلکه باید قوی شد و حق خویش را از چنگال آنها گرفت.

صفحه ۱۴۰

-
- ۱-۱) صغار، در اینجا، به معنای «ذلت و پستی» است.
 - ۲-۲) قماءه، نیز به معنای «کوچکی و ذلت» آمده است.
 - ۳-۳) اسهاب، به معنای «کم عقلی و پر حرفی» است و در خطبه بالا، اشاره به همان معنای نخست است.
 - ۴-۴) أدیل، از ماده «دوله» به گفته مقاییس، به دو معنا آمده: یکی «تحول و جابه جایی» و دیگر «ضعف و سستی»، در اینجا به همان معنای نخست است.

در کلمات مبارک امام علیه السلام در خطبه ۲۹ آمده است که: (لا یدرك الحق الا بالجذب)، حق، جز با تلاش به دست نمی آید.

ششم این که: «چنین کسی، به راه محظوظ نابودی کشانده می شود، و سیم الخسف». با توجه به این که خسف و خسوف، به محظوظ نور ماه گفته می شود و نیز فرو رفتن و ناپدید شدن در زمین، و «سیم» از ماده «سوم» به معنای «دنبال چیزی حرکت کردن» آمده است، مفهوم جمله، چنین می شود که تارکان جهاد، در واقع، در طریق محظوظ نابودی خویش گام برمی دارند. و در طول تاریخ، کرارا، دیده شده که اقوام و ملت هایی بر اثر سستی در جهاد، خود و کشورشان از صفحه جهان محظوظ شدند. (۱)

هفتم این که «از عدالت محروم می گردد، (و منع النصف) (۲) دلیل این معنا، روشن است، زیرا، طرفداران عدالت، غالباً در اقلیتند. اگر در اقلیت کمی نباشند، از نظر کیفیت و قدرت، در اقلیت هستند. به همین دلیل، سلطه گران سود پرست، تا آنجا که به اصطلاح، کاردشان ببرد، پیش می روند و حقوق ملت های مظلوم را پایمال می کنند و پیوسته بر مال و جاه و جلال خود می افرایند.

ملت های مظلوم و مستبدیده، تنها، در سایه جهاد می توانند عدالت اجتماعی را تحقیق بخشنند و از فشار ظلم و ستم آنان برهند.

به این ترتیب، می بینیم که امام، در این چند خط از خطبه، چه حقایق مهمی را در باره آثار بزرگ جهاد در سرنوشت جوامع انسانی، بیان کرده و ترسیمی بسیار منطقی از مسئله جهاد و فلسفه آن را نشان داده است.

۱۴۱

۱-۱) جمعی از شارحان نهج البلاغه، این جمله را به معنای «به ذلت کشانده شدن» تفسیر کرده اند که در واقع، از قبیل تکرار و تأکید نسبت به جمله های گذشته می شود، ولی آنچه را در متن آوردم، ضمن این که با متون لغت کاملاً سازگار است، معنای جدیدی را در بر دارد که مانع از تکرار خواهد بود. و به همین دلیل، مناسب تر است.

۲-۲) نصف و انصاف، از یک ریشه است و به معنای «عدالت» است.

این تحلیل‌ها، نشان می‌دهد که جهاد، نه تنها به خاطر پاداش‌های معنوی سرای دیگر، بلکه به خاطر ارزش‌هایی که در همین زندگی دنیوی می‌آفیند، باید مطلوب همه باشد. چه کسی است که طالب ذلت و تحریر و پستی و غصب حقوق، و سرانجام، محو از صفحه روزگار شدن باشد؟ اگر با این امور مخالفیم، پس باید دامن همت بر کمر زنیم و به پا خیزیم و جهاد کنیم و همین نتایج گرانبهای است که تحمل مشکلات جهاد را بر ما آسان می‌سازد، مانند تحمل تلغی داروی شفا بخش.

نکته‌ها

۱- جهاد، رمز عظمت و سربلندی ملت‌ها است

در باره جهاد، سخن بسیار زیاد است و با توجه به این که امام علیه السلام در خطبه‌های نهج البلاغه کرارا به این مسئله مهم اشاره فرموده‌ما هم مجال زیادی داریم که در این باره، بحث‌های زیادی داشته باشیم. آن‌چه را در اینجا به عنوان یک اصل اساسی باید یادآور شویم، این است که جهاد، قانون حیات و زندگی است و هر موجود زنده‌ای، تا زمانی به زندگی خود ادامه می‌دهد که مشغول جهاد است و آن روز که جهاد را رها کند، مرگ او آغاز می‌شود.

گیاهان، با آفات گوناگونی روبرو هستند و برای زنده ماندن خود با آنها پیکار می‌کنند. ریشه‌های درختان، برای به دست آوردن آب و آذوقه، دائماً در اعماق زمین در حرکتند. و هر گاه با موانع سختی، مانند یک قطعه سنگ روبرو شوند، سعی می‌کنند که آن را بشکنند و پیش بروند و اگر قدرت شکستن آن را نداشته باشند، آن را دور می‌زنند و به راه خود ادامه می‌دهند. انواع جانداران برای زنده ماندن با موانع حیات خود پیکار می‌کنند. پرندگانی را می‌شناسیم که برای مبارزه کردن با محیط، اقدام به مهاجرت‌های طولانی کرده و گاه، فاصله قطب شمال تا جنوب را طی می‌کنند.

در درون بدن انسان، در مسیر گردش خون او، یک صحنه بزرگی از جهاد دیده می شود. سربازان مدافعان تن -که «گلبوی های سفید» نامیده می شوند- در تمام طول عمر انسان، مشغول پیکار با دشمنان خارجی، یعنی میکروب ها و ویروس هایی هستند که از طریق آب و غذا و هوا و خراش های پوست بدن، وارد این کشور می شوند. این سربازان مدافع و سخت کوش، از طریق الهام آفرینش، با انواع جنگ های فیزیکی و شیمیایی، آشنا هستند و دشمن را با وسائل مختلف، در هم می کوبند و سلامت انسان را تأمین می کنند.

اگر به سببی از اسباب، این نیروی دفاعی از کار بیفتند، در زمان بسیار کوتاهی انواع بیماری ها، به سراغ انسان می رود. بیماری بسیار خطرناک «ایدز»، چیزی جز از کار افتادن این نیروی دفاعی نیست. و به همین دلیل، مبتلایان به این بیماری وحشتناک، در زمان کوتاهی، مورد تهاجم بیماری های سخت و سنگینی قرار می گیرند.

کوتاه سخن این که جهاد، رمز حیات و ضامن سعادت و سبب پیروزی و موفقیت و عامل سربلندی و عزت است، اما جهادی که در مسیر حق و عدالت قرار گیرد که غیر از آن، تجاوز است و ظلم و جنایت.

به همین دلیل، در آیات قرآن مجید و روایات و از جمله در خطبه بالا، اهمیتی به جهاد داده شده است که به کمتر چیزی داده شده، به خصوص اگر جهاد را به معنای گسترده و در مورد جهاد با دشمن درون و بیرون تفسیر کنیم که تمام برنامه های الهی و دینی را فرا می گیرد. در حدیث پر معنایی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در اهمیت جهاد می خوانیم: «من ترك الجهاد ألبسه الله ذلاًـ فی نفسه و فقرا فی معيشته و محققا فی دینه، کسی که جهاد را ترک کند، خداوند، لباس ذلت بر او می پوشاند و در زندگی مادی نیز گرفتار فقر و تنگدستی می شود و دین او بر باد

می رود. (۱) از این حدیث، به خوبی، استفاده می شود که ترک جهاد، هم زندگی معنوی انسان را به خطر می افکند و هم زندگی مادی او را.

در حدیث دیگری، از امام صادق علیه السلام می خوانیم که این جمله را از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل فرمود: «اغزوا تورثوا أبنائكم مجدًا، پیکار کنید تا برای فرزندان خود، مجد و عظمت به ارث بگذارید. (۲)».

در کلمات قصار نهج البلاغه، در آنجا که فلسفه احکام را بیان می فرماید، می خوانیم: و الجَهَادُ عَزًّا لِلْإِسْلَامِ، (۳) خداوند، جهاد را، سبب عزت و سربلندی اسلام و (مسلمانان) قرار داده است.

در زمینه جهاد، مطالب فراوان دیگری نیز هست که در ذیل خطبه های مختلف نهج البلاغه، به خواست خدا، مطرح خواهد شد.

۲- آیا جهاد اسلامی فقط دفاعی است؟!

سال ها است که این سؤال در میان دانشمندان اسلام مطرح است. گروهی، سعی دارند که تمام غزوات زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را در شکل دفاعی توجیه کنند، تا مبادا، اسلام، متهم شود که با زور شمشیر می خواهد تعلیمات خود را به کرسی بنشاند! یا به تعبیری دیگر، مبادا اسلام را به کشور گشایی و توسعه طلبی نظامی متهم سازند! در مقابل، افرادی اصرار دارند که غزوات اسلامی را، به دو دسته تقسیم کنند و بگویند که بخشی تهاجمی بوده و بخشی دفاعی و حتی این دو بخش را برای مسلمانان امروز نیز ثابت می شمارند و معتقدند که اسلام، وظیفه دارد اقوامی را که در فشارند و تحت سیطره ظالمانند، آزاد سازد و این در واقع، نوعی تهاجم است و نیز وظیفه دارد که راه را برای تبلیغات منطقی خود بگشاید و موانع را، هر چند با

ص: ۱۴۴

۱-۱) بحار الانوار، جلد ۹۸، صفحه ۹.

۲-۲) اصول کافی، جلد ۵، صفحه ۸.

۳-۳) کلمات قصار، کلمه ۲۵۲.

توسل به قدرت نظامی باشد، از سر راه بردارد و این، نوع دیگری از تهاجم است.

در اینجا، نظر سومی وجود دارد و آن این که طبیعت جنگ در اسلام، طبیعت دفاعی است، ولی گاه مسائل دفاعی، تهاجم را ضروری می‌سازد.

مثلاً، همان مسئله دفاع از مظلومان در بند، یا به تعبیر امروز، مداخله بشر دوستانه، گرچه در ظاهر شکل تهاجمی دارد، اما در واقع دفاع از گروهی است که تحت ستم واقع شده‌اند و جزیی از جامعه بزرگ انسانی هستند و دفاع از آنها، بر سایر انسان‌های متعهد و مؤمن لازم است.

نیز، تهاجم در مورد دوم- یعنی گشودن راه برای آزادی تبلیغات منطقی- نیز نوعی دفاع در مقابل موانع است، یعنی، اگر دشمن، مانعی بر سر راه ایجاد کند، اسلام، اجازه درگیری را با او می‌دهد.

تبیهاتی که در جمله‌های نخستین این خطبه دیده می‌شود، همه، دلیل روشنی بر دفاعی بودن طبیعت جهاد است، چرا که در یک جا، جهاد به لباس، و در جای دیگر به زره، و در جای سوم به سپر تشبیه شده است و می‌دانیم که این هر سه، در واقع از وسائل دفاعی است.

در جمله‌های آینده نیز اشارات لطیفی به جملات تهاجمی که در واقع، جنبه دفاعی دارد، به چشم می‌خورد از جمله این که می‌فرماید: (قلت لكم: اگزوهم قبل آن یغزوکم)، من به شما گفتتم: بیش از آن که آنان به شما حمله کنند، شما به آنها حمله کنید، (یعنی حمله برای پیشگیری از حملات دشمن).

این قانون کلی، تنها یک استثناء می‌تواند داشته باشد و آن، پیکار و مبارزه است برای محو بت پرستی، چرا که اسلام بت پرستی را بزرگ‌ترین خطر برای جامعه انسانی، از نظر معنوی و مادی، می‌داند و اجازه می‌دهد که برای از بین بردن بت پرستی- در صورتی که تبلیغات منطقی مؤثر نیفتند- دست به جهاد ببرند.

شک نیست که ممکن است جهانخواران و دولت‌های زورگو و ستمگر، از مسئله

دفاع از مظلومان یا مبارزه با انحطاط فرهنگی و فکری، به عنوان وسیله‌ای برای سرپوش گذاشتن بر اهداف تجاوز طلبانه خود استفاده کنند، ولی هرگز ارزش این مفاهیم کاسته نمی‌شود. سوء استفاده از عناوین و مفاهیم مقدس، چیزی است که همیشه در جهان بوده است.

برای توضیح بیشتر در باره اهداف جهاد در اسلام، می‌توانید به تفسیر نمونه، جلد دوم، ذیل آیه ۱۹۳ سوره بقره، مراجعه فرمایید.

ص: ۱۴۶

اشاره

ألا و إني قد دعوكم إلى قتال هؤلاء القوم ليلا و نهارا، و سرا و إعلانا و قلت لكم: أغزوهم قبل أن يغزوكم، فوالله! ما غزى قوم قط في عقر دارهم إلا ذلوا. فتواكلتم و تخاذلتم حتى شئت عليكم الغارات و ملكت عليكم الأوطان. و هذا أخو غامد و قد ورثت خيله الأنبار و قد قتل حسان بن حسان البكري و أزال خيلكم عن مسالحها، و لقد بلغنى أن الرجل منهم كان يدخل على المرأة المسلمه، و الأخرى المعاهده فينتزع حجلها و قلبها و قلائدها و رعشها، ما تمنع منه إلا بالاسترجاع والاسترحام ثم انصرفوا وافرين ما نال رجالا منهم كلام، و لا أريق لهم دم، فلو أن امرأ مسلما مات من بعد هذا أسفاما كان به ملوما، بل كان به عندي جديرا.

ترجمه

آگاه باشید! من، شب و روز، پنهان و آشکار، شما را به مبارزه با این گروه (معاویه و حاکمان شام) فرا خواندم و گفتم پیش از آن که آنها با شما نبرد کنند، با آنان بجنگید (و به استقبال آنها به بیرون مرزها بروید) به خدا سوگند! هر زمان، قوم و ملتی در درون خانه اش، مورد هجوم دشمن قرار گرفته، ذليل و خوار شده است، اما شما، هر کدام، مسئولیت را به گردن دیگری انداختید و دست از یاری هم برداشtid تا آن که مورد هجوم پی در پی دشمن واقع شدید و سرزمین هایتان از دست رفت. (اکنون بشنوید یکی از فرماندهان لشکر غارتگر شام) اخو غامد (سفیان بن عوف - از قبیله

بنی غامد-) به شهر انبار، حمله کرده و لشکر او، وارد آن شهر شده اند و حتیان بن حتیان بکری(فرماندار و نماینده من) را کشته و مرزبانان شما را از آن سرزمین بیرون رانده است. به من خبر رسیده است که یکی از آنها، به خانه زن مسلمان و زن غیر مسلمان دیگری که در پناه اسلام جان و مالش محفوظ بوده، وارد شده و خلخال و دستبند و گردن بندها و گوشواره های آنان را از تنیان بیرون آورده است، در حالی که هیچ وسیله ای برای دفاع از خود، جز گریه و زاری و التماس نداشته اند! آنها (بعد از این همه جنایات)، با غنائم فراوانی، به شهر و دیار خود بازگشته اند بی آن که حتی یک نفر از آنان آسیب بینند یا خونی از آنها ریخته شود. اگر به خاطر این حادثه (بسیار دردناک)، مسلمانی از شدت تأسف و اندوه بمیرد، ملامتی بر او نیست، بلکه به نظر من، سزاوار است.

شرح و تفسیر

اگر کسی از این غصه بمیرد سزاوار است!

در این فراز از خطبه امام علیه السیلام بعد از ذکر آن مقدمه کوتاه و بسیار پر معنا و پر محتوا، وارد ذی المقدمه می شود و انگشت روی یک نمونه بارز از پیامدهای شوم ترک جهاد گذارده، می فرماید: «آگاه باشید! من شب و روز، پنهان و آشکار شما را به مبارزه با این گروه (معاویه و حاکمان شام) فرا خواندم و گفتم پیش از آن که آنها با شما نبرد کنند، با آنان بجنگید، ألا و إنى قد دعوتكم إلى قتال هؤلاء القوم ليلاً و نهاراً، و سرّاً و إعلاناً و قلت لكم: إنما يغزوهم قبل أن يغزوكم».

گفتم که در طبیعت این گروه ظالم و ستمگر، تجاوزگری نهفته است و هر زمان که فرصت پیدا کنند، از کشتن بی گناهان و اسیر کردن زن و فرزند و غارت کردن اموالتان، دریغ نمی ورزند، پس عقل و شرع به شما اجازه می دهد که توطئه های آنها را در نطفه خفه کنید و قدرت آنان را قبل از تهاجمشان در هم بشکنید و آتش فتنه را بدین وسیله خاموش کنید.

حضرت،سپس به استدلال مهم و روشنی در این زمینه پرداخته و می فرماید:«به خدا سوگند!هر زمان،قوم و ملتی،در درون خانه اش،مورد هجوم دشمن قرار گرفته،ذلیل و خوار شده است،**«فو الله!ما غزى قوم قط فى عقر (۱)دارهم إلا ذلوا»**.روشن است آنهایی که در درون خانه خود،مورد تهاجم دشمن قرار می گیرند،به آسانی روحیه خود را از دست می دهند و احساس شکست می کنند و همین امر،به شکست آنها می انجامد.

از سوی دیگر مهاجم،هیچ گاه رعایت حفظ مصالح خانه و کاشانه و شهر و دیار قومی را که مورد هجوم واقع شده اند نمی کند،می زند و می کوبد و ویران می کند و پیش می آید،ولی صاحب خانه ناچار است این امور را رعایت کند،چرا که سرمایه های او را تشکیل می دهد و همین گونه ملاحظات،فعالیت آنها را محدود می کند و ای بسا منجر به شکست می شود.

هنگامی که جمعیتی در خانه خود مورد هجوم قرار می گیرد،زن و فرزندان و کودکان در لایه لای جنگجویان قرار می گیرند.مهاجم،بی پروا خون می ریزد و پیش می آید،ولی صاحب خانه،مجبور به رعایت مسائل انسانی مربوط به خویش است.

این امر نیز کار او را به کندی می کشاند.

مجموع این امور و اموری دیگر،دلیل بر شکست قومی است که در خانه خود مورد تهاجم قرار گیرند.به همین دلیل،در غزوات اسلامی،همیشه(جز در بعضی از موارد استثنایی که شرایط خاصی وجود داشته،مانند جنگ احزاب)دستور داده می شد که جنگجویان،به خارج شهر و به استقبال دشمن بروند.

سپس امام علیه السیلام به عنوان نتیجه گیری می فرماید:«ولی شما،هر کدام،مسئولیت را به گردن دیگری انداختید و دست از یاری هم برداشتید تا آنجا که مورد هجوم

ص: ۱۴۹

۱ - ۱) «عقر»(بر وزن ظهر)به معنای «اساس و ریشه هر چیزی»است.و این که به پی کردن شتر،عقر(بر وزن ضرب)گفته می شود،به خاطر این است که اساس و ریشه آن را می زند،به طوری که شتر تعادل خود را از دست می دهد و به روی زمین می افتد.

پی در پی دشمن واقع شدید و سرزمین هایتان از دست رفت، (فتواکلم ۱) و تخاذلتم حتی شنت (۲) علیکم الغارات و ملکت علیکم الأوطان).

تواکل، در اصل واگذاری هر کس کار خود را به دیگری است. و به تعبیری دیگر، مفهومش این است که هر کس مسئولیت را از خود سلب کند و بر عهده دیگری بگذارد و در نتیجه میدان خالی شود. تخاذل، این است که هر کسی از یاری دیگری چشم پوشد و او را به حال خود رها سازد، در نتیجه، رشته اتحاد گسیخته شود و دشمن، بی آن که احساس رادع و مانعی کند، حمله ور شود و این یکی از بدترین و زشت ترین صفات در جوامع بشری است که افراد، مسئولیت ها را از خود سلب کرده به گردن دیگران بیندازند و هر کس به کار خویش پردازد و اگر برادر یا برادرانش مورد تهاجم قرار گیرند، آنها را تنها بگذارد. و نتیجه این کار، همان است که مولا- در سخن بالا فرموده است، یعنی دشمن جسور می شود و پی در پی حمله می کند و شهرها و آبادی ها یکی بعد از دیگری، در برابر او سقوط می کند.

سپس امام علیه السلام به عنوان بیان یک شاهد زنده عینی، به شرح ماجراهای دردناک حمله اخو غامد، (سفیان بن عوف غامدی) پرداخته، چنین می فرماید:

(اکنون بشنوید یکی از فرماندهان لشکر غارتگر شام) اخو غامد، به شهر انبار حمله کرده و لشکریان او وارد آن شهر شده اند، حسان بن حسان بکری، (فرماندار و نماینده من) را کشته و سربازان و مرزبانان شما را از آن سرزمین بیرون رانده است، (و هذا اخو غامد و قد وردت خیله الأنبار و قد قتل حسان بن حسان البکری و أزال خيلكم عن مسالحها).

با توجه به این که «مسالح» جمع «مسلحه» به معنای «مرزی» است- به خاطر این که در آنجا اسلحه جمع آوری می کند و مرزداران به وسیله آن به پاسداری

ص: ۱۵۰

-
- ۱) «تواکلت» از ماده «وکل» به معنای این است که دو یا چند نفر، هر کدام، کار خود را به هم موکول کنند.
 - ۲) «شنت» از ماده «شنن» به معنای «خشکی و کهنه‌گی» است، سپس در هر موردی که آب یا مانند آن به صورت پراکنده و از هر طرف فرو ریزد، اطلاق شده است، همانند مشک کهنه ای که پاره شود و آب درون آن، متفرق و پراکنده گردد. جمله (شنت علیکم الغارات) اشاره به حملات پراکنده و بی در پی می باشد که از سوی غارتگران شام به نواحی مختلف عراق صورت می گرفت.

می پردازند-روشن می شود که شهر انبار،در نزدیکی مرز عراق و شام بوده و اخو غامد به آن حمله ور گردیده و تعبیر «ازال خیلکم عن مسالحها»،نشان می دهد که بدون مقاومت مهمی از مرز گذشته است.شرح این ماجرا،در آغاز خطبه گذشت.

سپس امام علیه السیلام از میان جنایات اخو غامد و لشکر غارتگر ش،انگشت روی نقطه حساس و بسیار دردناکی گذاشته و می فرماید:

به من خبر رسیده است که یکی از آنها،به خانه زن مسلمان و زن غیر مسلمان دیگری که در پناه اسلام جان و مالش محفوظ بوده،وارد شده و خلخال و دستبند و گردن بندها و گوشواره های آنان را از تنشار بیرون آورده است،در حالی که هیچ وسیله ای برای دفاع از خود،جز گریه و زاری و التماس نداشته اند! و لقد بلغنى أنَّ الرِّجُلَ مِنْهُمْ كَانَ يَدْخُلُ عَلَى الْمَرْأَةِ الْمُسْلِمَةِ، وَالْأُخْرَى الْمُعَااهِدَهُ فَيَنْتَزِعُ حَجَلَهَا (۱) وَ قَلْبَهَا (۲) وَ قَلَائِدَهَا (۳) وَ رَعْثَهَا (۴)، مَا تَمْتَنَعُ مِنْهُ إِلَّا بِالْإِسْتَرْجَاعِ وَ الْإِسْتَرْحَامِ.

اشاره به این که احدی از مسلمانان آنها به دفاع این زن مسلمان و زن غیر مسلمانی که در پناه اسلام بوده،برنخاسته است! گویی،خاک مرگ بر سر همه آنها پاشیده بوده اند که چنین ننگ آشکاری را برای خود پذیرفته اند،هم اموالشان به یغما رفته و هم نوامیشان مورد تعزض قرار گرفته و هم پناهندگانشان مورد ظلم و ستم واقع شده اند.

این نکته قابل توجه است که واژه «استرجاع» در کلمات مفسران نهج البلاغه،به

ص: ۱۵۱

۱ - (۱) «حجل»(بر وزن فعل) و «حجل»(بر وزن فصل) به معنای «خلخال،همان زینتی که زن های عرب در مچ پا می گردند و حجله-که صحیح آن حجله(بر وزن عجله) است- به معنای اطاق مخصوص عروس است که آن را زینت می کنند و می آرایند.

۲ - (۲) «قلب»(بر وزن قفل) به معنای «دستبند» و در اصل،از ماده «قلب»،به معنای «دگر گونی» گرفته شده است. این،شاید به این دلیل باشد که دستبند،در دست انسان دائما در حرکت است.

۳ - (۳) «قلائد» جمع «قلاده»(بر وزن اجاره) به معنای «گردنبند» است و به هر چیزی که چیز دیگری را احاطه کند،اطلاق می شود.

۴ - (۴) «رعث»(بر وزن شتر) جمع «رعث»(بر وزن رأس) به معنای «گوشواره» است.

دو معنا تفسیر شده: نخست به «گریه و زاری که توأم با هق هق و رفت و آمد صدا در گلو» است و دیگر گفتن کلمه «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» که معمولاً در مصائب سخت که کاری از دست انسان ساخته نیست، گفته می شود.

حضرت، سپس می افزاید: «آنها بعد از این همه جنایات، با غنائم فراوانی به شهر و دیار خود بازگشته اند بی آن که حتی یک نفر از آنان آسیب بینند یا قطره خونی از آنها ریخته شود، ثم انصرفوا وافرین ما نال رجلاً منهم کلم، (۱) و لا أُرِيقَ لَهُمْ دَمٌ.

و در نتیجه گیری نهایی این جمله کوبنده را بیان می فرماید که «اگر به خاطر این حادثه (بسیار دردناک) مسلمانی از شدت تأسف و اندوه بمیرد، ملامتی بر او نیست، بلکه به نظر من سزاوار است، (فلو أَنْ امْرَأً مُسْلِمًا ماتَ مِنْ بَعْدِ هَذَا أَسْفًا مَا كَانَ بِهِ مَلُومًا، بَلْ كَانَ بِهِ عِنْدِي جَدِيرًا).

امام علیه السیّلام در این بیان گویا از مطلبی که اعماق او را می سوزاند، پرده بر می گیرد و آن این که چرا مسلمان با ایمان، آنقدر در برابر حوادث، سستی به خرج دهد که دشمن، بدون هیچ رادع و مانعی، به سرزمین او حمله کند اموال او را به غارت برد، حتی متعرض نوامیس او شود و بدون کمترین ضایعات، با دست پر، به خانه خود برگردد؟ آری هیچ مسلمان غیرتمندي نمی تواند چنین حادثه دردناکی را تحمل کند و اگر کسی از غصه و اندوه بمیرد، جای سرزنش نیست.

جالب این که تجاوز به حریم و گرفتن زینت آلات زنان مسلمان و غیر مسلمان و هتك احترام آنها در یک ردیف شمرده شده و این نشان می دهد که اوّلاً اسلام، تا چه حد برای نوامیس مردم اهمیّت قائل است و ثانیاً، تا چه اندازه خود را متعهد به دفاع از اقلیت هایی که در پناه اسلام زندگی می کنند می داند. به هر حال مقصود امام علیه السیّلام بیان عمق فاجعه ای است که انجام شده است.

بدیهی است این سخن، ویژه دیروز و زمان های گذشته و حمله لشکر معاویه به

صفحه ۱۵۲

(۱) کلم، به معنای «زخم و جراحت» است.

شهر انبار نبوده و نیست، بلکه یک قاعده کلی است که در زندگی مسلمانان امروز و فردا نیز صادق است. گویی امام علیه السلام مسلمانان امروز را که مورد تهاجم شرق و غرب غارتگر قرار گرفته و اموال و نوامیس شان را به خطر انداخته اند و در دفاع از خود در برابر این خونخواران و غارتگران، سستی به خرج می‌دهند، مخاطب ساخته و همین سخنان را برای آنها بازگو می‌کند که اگر مرد مسلمانی، از تجاوز دژخیمان به سرزمین‌های مقدس اسلامی و تجاوز به قبله نخست آنها و غارت منابع و اموال و هتک نوامیس و اعراضشان، از اندوه و غصه بمیرد، در خور سرزنش نخواهد بود.

نکته‌ها

۱- شکست و پیروزی بی دلیل نیست

در این بخش از خطبه، امام علیه السلام با آن فکر نافذ و روح بلند و ممارست مستمر در مسائل مربوط به جنگ و پیروزی و شکست، انگشت روی چند عامل مهم گذارده که سزاوار است همه فرزندان مکتبی امام، به آن توجه کنند. او می‌فرماید: یکی از عوامل مهم شکست، حالت انفعالی به خود گرفتن و اجازه تهاجم به دشمن دادن است، تا آنجا که وارد خانه آنها شود. این، یک واقعیت غیر قابل انکار است و دلایل آن را به هنگام تفسیر خطبه شرح دادیم.

عامل دیگر، تواکل، به معنای «مسئولیت را به گردن هم انداختن» است. اگر در اجتماع، هر کسی وظیفه خود را به خوبی انجام دهد و گناه خود را به گردن دیگری نیندازد و سهم خویش را در مسئولیت‌ها پیذیرد، ناکامی و شکست، کمتر واقع می‌شود. بدین‌ختی از آنجا شروع می‌شود که هر کس از زیر بار مسئولیت خود فرار کند و دیگری را مقصّر بشمارد، در چنین جامعه‌ای همه مقصّرند و همه گنهکار و شکست آنها در برابر دشمنان غیرمنتظره نیست.

عامل سوم، تخاصل است و آن این که هر کسی که گرفتار حادثه‌ای می‌شود، دیگران، حادثه را مربوط به خود او بدانند و به یاریش نشتابند. اگر حمله به این شهر

می شود، مردم شهرهای دیگر به یاری شهر مورد تهاجم نشتابند. بدیهی است در حادثه متقابل نیز اهل شهر دوم به یاری شهر نخست نخواهند آمد و نیز محلات یک شهر، همه به صورت واحدهای جداگانه در می آیند و با این تجزیه پیروزی دشمن مهاجم مسلم است.

ولی اگر حالت انفعالی مبدل به حالت تهاجمی شود و مسلمانان بر دشمنان پیشی بگیرند و هر کدام سهم خود را در مسئولیت اجتماعی و دفاع از کیان اسلام و کشورهای اسلامی بر عهده بگیرند و هر گاه بخشی از کشور عظیم اسلام مورد تهاجم واقع شود همه کشورهای اسلامی، یکپارچه برخیزند و به یاری بشتانبند، به یقین پیروزی با آنها خواهد بود.

در خطبه ۱۶۶ نیز به بخشی از این مطلب اشاره شده است: (أَيَّهَا النَّاسُ إِلَوْ لَمْ تَتَخَذُلُوا عَنْ نَصْرِ الْحَقِّ وَ لَمْ تَهْنُوا عَنْ تَوْهِينِ الْبَاطِلِ لَمْ يَطْمِعْ فِيهِمْ مِنْ لِيْسَ مِثْلَكُمْ وَ لَمْ يَقُوْ مِنْ قُوَّةِ عَلِيْكُمْ)، ای مردم! اگر دست از حمایت هم در یاری حق برنمی داشتید و در تضعیف باطل، سستی نمی کردید، هیچ گاه، آنان که در پایه شما نیستند، در شکست شما طمع نمی کردند و هیچ نیرومندی، بر شما غالب نمی شد.

۲- حمایت از اقلیت های مذهبی

ممکن است بعضی تصور کنند که مسئله احترام به اقلیت های مذهبی که در پناه اسلام، جان و مالشان محفوظ شمرده شده و نیز حمایت از آنها، تنها یک شعار است، ولی توجه به مسائل مربوط به آنها در فقه اسلامی و تعبیراتی مانند تعبیر امام علیه السلام در این خطبه، نشان می دهد که اسلام، دقیقاً خود را حامی آنها می شمرد و ما دام که دست به پیمان شکنی و اعمالی بر ضد اسلام نزده اند، جان و مال و حیثیت و آزادی شان، محفوظ است.

در این فراز خطبه، امام علیه السلام شدیداً از این مسئله ناراحت است که چرا غارتگران

شام، زیور آلات زنان یهودی یا نصرانی را که در پناه اسلام می زیسته اند، به یغما برده اند حتی آنها را در کنار زنان مسلمان قرار می دهد و نسبت به هر دو، شدیداً اظهار نگرانی و ناراحتی می کند که چرا حرمت آنها شکسته شده و زیور آلاتشان غارت گردیده؟! او مردم عراق را به خاطر سستی و تنبی در برابر این غارتگران، شدیداً، ملامت و سرزنش می کند.

۳- غیرت دینی

منظور از غیرت دینی، این است که انسان، در برابر تخلفاتی که از مسیر حق و عدالت و احکام الهی می شود، خاموش ننشیند و بی تفاوت از کنار آنها نگذرد بلکه تخلف، هر چه شدیدتر باشد، جوش و خروش او بیشتر گردد. کسانی که خونسرد و بی رمق، از مقابل این امور می گذرند، فاقد غیرت دینی هستند.

قرآن مجید، در باره بعضی از جنگجویان با ایمان که فاقد وسائل لازم برای شرکت در میدان جنگ بودند، می فرماید: «وَ لَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا أَتَوْكَ لِتَحْمِلُهُمْ قُلْتَ لَا أَجِدُ مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلُّوا وَ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا أَلَا يَجِدُوا مَا يُنْفِقُونَ» (۱)، بر کسانی که وقتی نزد تو آمدند که آنها را بر مرکبی (برای میدان جهاد) سوار کنی و تو گفتی که: «مرکبی که شما را بر آن سوار کنم، ندارم.» و آنها از نزد تو بازگشتند در حالی که چشمانشان از اندوه، اشکبار بود، ایرادی نیست، چرا که چیزی که در راه انفاق کنند، نداشتند.

این، چه عاملی است که فردی را که ابزار و وسایل جهاد را نمی یابد چنان منقلب می کند که بی اختیار مانند ابر بهار، اشک بریزد؟ (توجه داشته باشید «تفیض» در اینجا به معنای «فرو ریختن فراوان» است)، آن چیزی جز غیرت دینی نیست.

در خطبه مورد بحث نیز به یکی از مظاهر آن- که در بالا- ترین حدّ قرار دارد- اشاره شده است. حضرت می فرماید: «اگر مسلمانی، به خاطر این حادثه (بسیار دردناک)

ص: ۱۵۵

(۱) سوره توبه، آیه ۹۲

از شدّت تأسف بمیرد، جای سرزنش ندارد، بلکه به نظر من سزاوار است.» غیرت دینی، عامل بسیار مهمی برای دفاع از حریم قوانین اسلام و احیای معروف و از میان بردن منکر است.

جالب این که در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است که خداوند، دو فرشته را برای عذاب قومی مأمور کرد. هنگامی که آنها به سراغ این مأموریت خود رفتند، مردی به ظاهر نورانی را که آثار پارسایی و صلاح از او آشکار بود دیدند که در حال تصریع و زاری به درگاه خدا است. یکی از آن دو، به دیگری گفت: «این مرد، دعا کننده را دیدی؟» دیگری گفت: آری، ولی من مأموریتم را انجام می‌دهم» دومی گفت: من، هیچ کاری نمی‌کنم، تا به پیشگاه خدا، پروردگارم باز گردم (و دستور جدیدی بگیرم) هنگامی که به پیشگاه خداوند عرضه داشت که «پروردگار! من به آن شهر که رسیدم، یکی از بندگان تو را دیدم که در حال دعا و تصریع است». دستور آمد که برو و مأموریت را انجام ده (و شهر را زیر و رو کنید)، فَإِنْ ذَلِكَ رَجُلٌ لَمْ يَتَغَيَّرْ وَجْهُهُ غضباً لِّيَقْطُّ، او مردی است که هرگز، چهره اش از خشم در راه من، متغیر و بر افروخته نشده است (و ذره‌ای غیرت دینی نداشته).^(۱)

ص: ۱۵۶

(۱) بحار الانوار، جلد ۹۷، صفحه ۸۹، حدیث ۶۰.

اشاره

فیا عجبا! عجبا-و الله- یمیت القلب و یجلب الهم من اجتماع هؤلاء القوم على باطلهم، و تفرقکم عن حکم افقیحا لكم و ترحا، حين صرتم غرضا یرمی: یغار عليکم و لا تغیرون و تغزوون و لا تغزوون، و یعصی الله و ترضون! فإذا أمرتکم بالسیر إليهم في أيام الحر قلتم: هذه حماره القیظ، أمهلنا یسبخ عنـا الحرـ و إذا أمرتکم بالسیر إليهم في الشـتاء، قلتم: «هذه صباره القرـ، أمهلنا ینسلخ عنـا البرـ! كلـ هذا فرارا من الحرـ و القرـ. فإذا کنتم من الحرـ و القرـ تفرـون، فأنتـمـ و اللهـ من السـیفـ أفرـ!

ترجمه

شگفتـا، شـگفتـا! به خـدا سـوـ گـند قـلب رـا مـی مـیرانـد و غـم و اـندوه رـا (به رـوح اـنسـان) سـرازـیر مـی کـند کـه آـنـها (شـامـیـان غـارـتـگـرـ) در مـسـیر بـاطـل خـودـ، چـنـین مـتـحدـنـد و شـماـ، در طـرـیـق حـقـتـانـ، اـینـ گـونـه پـراـکـنـدـه و مـتـفـرـقـ! اـروـی شـماـ زـشت بـادـ او هـموـارـه غـم و اـندـوه قـرـیـتـانـ باـشـدـ! چـراـ کـهـ (آنـ چـنانـ سـسـتـی و پـراـکـنـدـگـیـ بـهـ دـشـمـنـ نـشـانـ دـادـیدـ کـهـ) هـدـفـ تـیرـها قـرـارـ گـرفـتـیدـ، پـیـ درـ پـیـ بـهـ شـماـ حـمـلهـ مـیـ کـنـدـ و شـماـ بـهـ حـمـلهـ مـتـقـابـلـ دـسـتـ نـمـیـ زـنـیدـ! بـاـ شـماـ مـیـ جـنـگـندـ و شـماـ بـاـ آـنـهاـ پـیـکـارـ نـمـیـ کـنـیدـ! آـشـکـارـ، مـعـصـیـتـ خـداـ مـیـ شـودـ و شـماـ، (بـاـ اـعـمـالـ نـادـرـسـتـتـانـ) بـهـ آـنـ رـضـایـتـ مـیـ دـهـیدـ! هـرـ گـاهـ، درـ اـیـامـ تـابـسـتـانـ فـرـمانـ حـرـکـتـ بـهـ سـوـیـ دـشـمـنـ رـاـ دـادـمـ، گـفـتـیدـ: «اـکـنـونـ، شـدـتـ گـرـمـاـ اـسـتـ، اـنـدـکـیـ ماـ رـاـ مـهـلـتـ دـهـ تـاـ سـوـزـ گـرـمـاـ فـرـوـ نـشـینـدـ!» و اـگـرـ درـ زـمـسـتـانـ، اـینـ دـسـتـورـ رـاـ بـهـ شـماـ

دادم، گفتید: «اکنون، هوا فوق العاده سرد است، بگذارید سوز سرما آرام گیرد.» ولی همه اینها بهانه‌هایی است برای فرار از گرما و سرما. جایی که شما از سرما و گرما (این همه وحشت دارید و) فرار می‌کنید، به خدا سوگند! از شمشیر (دشمن) بیشتر فرار خواهید کرد.

شرح و تفسیر

آنها در باطل خود متّحدند و شما در حقّتان پراکنده!

در این بخش از خطبه، امام به تحلیل دیگری در باره عوامل شکست و عقب نشینی مردم کوفه و عراق، توأم با ملامت و سرزنش می‌پردازد، باشد که با این بیان روح خفته آنها را بیدار کند و پیش از آن که اوضاع کشور آنها، بدتر شود بپا خیزند و به دفع دشمن بپردازنند.

نخست می‌فرماید: «شَكْفَتَا! بِهِ خَدَا سُوْكَنْدًا قَلْبَ رَا مِيْرَانَدَ وَ غَمَ وَ اندُوهَ رَا (به روح انسان) سرازیر می‌کند که آنها (شامیان غارتگر) در مسیر باطل خود، چنین متّحدند و شما، در طریق حقّتان، این گونه پراکنده و متفرق، «فیا عجبا! (۱) عجبا- و اللّه- يَمْيِيتُ الْقَلْبَ وَ يَجْلِبُ الْهَمَّ مِنْ اجْتِمَاعٍ هُؤُلَاءِ الْقَوْمِ عَلَى بَاطِلِهِمْ، وَ تَفْرِقُكُمْ عَنْ حَقَّكُمْ!» همیشه، تعجب و شگفتی، از اموری است که با جریان طبیعی، سازگار نیست و علل ناشناخته یا نامأносی دارد. طبیعت امر چنین اقتضا می‌کند که طرفداران حق به خاطر ایمان محکمی که به آن دارند، محکم بایستند و از آن دفاع کنند، ولی طرفداران باطل چون انگیزه نیرومندی برای دفاع از آن ندارند، نسبت به حمایت از

ص: ۱۵۸

۱- (۱) یا عجبا عجبا، بعضی از شارحان نهج البلاغه گفته اند که جمله «فیا عجبا عجبا!» در اصل، «عجیبت عجبا...» بوده است، یعنی منصوب به عنوان مفعول مطلق است. این احتمال نیز داده شده است که عجبا نخستین، از قبیل مفعول مطلق و دومی تکرار و تأکید باشد. (شرح نهج البلاغه، ابن میثم، جلد ۲، صفحه ۳۶) بعضی نیز گفته اند که در تقدیر، «یا عجیبی احضر، ای شگفتی من! احضر شو». بوده است. (شرح نهج البلاغه، علامه خویی، جلد ۳، صفحه ۳۹۲)، این تفسیر با منادی واقع شدن «عجبها»، تناسب بیشتری دارد.

آن سست و ناتوان باشند، ولی اگر دیدیم طرفداران حق پراکنده و بی اراده و سست و ضعیفند، اما طرفداران باطل متحدد و منسجم و در راه خود مصمم هستند، سبب شگفتی می شود.

اهل عراق، پیشوایشان علی علیه السیلام بود که گذشته از وصیت مسلم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در باره ولایت او، همه مردم مگه و مدینه، از مهاجران و انصار و غیر آنها و غالب مناطق دیگر، با او بیعت کردند و دلائل حقانیتش، از افکار و اعمال و زهد و عدالت‌ش نمایان بود، اما غارتگران شام به دنبال مردی طغیانگر و جاه طلب که سوابق زشت خاندان او در اسلام و جاھلیت، بر کسی پوشیده نبود، سر به شورش در برابر امام بر حق برداشته بودند با این حال آیا جای تعجب نیست که آنها پشت سر پیشوای خود بایستند و اینها این چنین پیمان شکنی کنند؟! اینجاست که امام، شدیداً ناراحت می شود و آنها را زیر شلاق سرزنش و ملامت می گذارند، چرا که سزاوار چنین سرزنش تند و تلخی بودند، می فرماید: «روی شما زشت باد! و همواره غم و اندوه قریتان باشد! چرا که (آن چنان سستی و پراکنده‌گی به دشمن نشان دادید که) هدف تیرها قرار گرفته اید، فقیحاً لكم و ترحاً (۱)، حين صرتם غرضاً یرمی ». ^۱

پی در پی، به شما حمله می کنند و شما به حمله متقابل دست نمی زنید، یغار علیکم و لا تغیرون.

با شما می جنگند و شما، با آنها پیکار نمی کنید! و تغزون و لا تغزون .

آشکارا، معصیت خدا می شود و شما با اعمال نادرستان به آن رضایت می دهید! (و يعصى الله و ترضون!).

در واقع امام علیه السیلام دلیل سرزنش خود را نسبت به آنان، در این چند چیز خلاصه می کند که ریشه همه یک امر است و آن سستی و تنبی و بی تفاوتی به خرج دادن

ص: ۱۵۹

۱ - ۱) ترحا، به معنای «اندوه و حزن» و در واقع در این جمله، امام علیه السیلام به آنها نفرین می کند که همواره فرین حزن و اندوه گردند.

است تا آنجا که دشمن، چنان جسور می شود که پی در پی حمله می کند، و خون بی گناهان را می ریزد و آنها تماشاچی این صحنه های غم انگیز و زشت و ناروا هستند! سپس امام علیه السلام انگشت روی یک دلیل روشن بر محکومیت آنان، به خاطر سستی و بی ارادگی و ضعف و ناتوانیشان گذارده، می فرماید: «هر گاه در ایام تابستان، فرمان حرکت به سوی دشمن را دادم، گفتید: «اکنون، شدت گرما است، اندکی ما را مهلت ده تا سوز گرما فرو نشیند!» او اگر در زمستان، این دستور را به شما دادم، گفتید: «اکنون، هوا فوق العاده سرد است، بگذار سوز سرما آرام گیرد! فإذا أمرتكم بالسَّيِّر إلَيْهِمْ فِي أَيَّامِ الْحَرَقْلَمْ: هذه حماره (١) القِيظُ (٢)، أمهلنا يسبّخ (٣) عَنَّا الْحَرَقْ، فإذا أمرتكم بالسَّيِّر إلَيْهِمْ فِي الشَّتَاءِ، قلْمَ: هَذِهِ صَبَارَه (٤) الْقَرْ، أمهلنا ينسَلُخ (٥) عَنَّا الْبَرْدُ! ولَى هُمَّهُ اينها، بهانه هایی است برای فرار از گرما و سرما، كُلَّ هَذَا فَرَارًا مِنَ الْحَرَقْ وَ الْقَرْ. (٦)» جایی که از سرما و گرما (این همه وحشت دارید) و فرار می کنید، به خدا سوگند! از شمشیر (دشمن) بیشتر (وحشت دارید) و فرار خواهد کرد، فإذا كُتِمْ مِنَ الْحَرَقْ

ص: ۱۶۰

-
- ۱ - ۱) «حماره» از ماده «حمر» به معنای «رنگ قرمز» است. به همین جهت به گرمای سوزان تابستان، حماره گفته می شود. گویی از شدت گرما، مانند آتش سرخ و سوزان است.
 - ۲ - ۲) «قیظ» (بر وزن فیض) به معنای «شدت گرمای تابستان» است. بنا بر این اضافه «حماره» به «قیظ» نوعی تأکید در گرما را می رساند.
 - ۳ - ۳) «یسبخ» از ماده «سبخ» است به معنای «فراغت از چیزی یا تخفیف» آن است و در اینجا به معنای «فرو نشستن سوز گرما» است.
 - ۴ - ۴) «صباره» از ماده «صبر» در اصل، به معنای «حبس و نگهداری چیزی» است و شکیابی را، به همین مناسبت، صبر می گویند و شدت سرما را که «صباره» می گویند، از این جهت است، که انسان را از کار و فعالیت باز می دارد.
 - ۵ - ۵) «ینسلخ» از ماده «سلخ» و در اصل، به معنای «پوست کندن» است و سلاخ را به همین جهت، سلاخ می گویند که پوست حیوان را می کند آن گاه این کلمه، به «جدا ساختن هر چیزی» اطلاق شده است و در جمله بالا اشاره به فرو نشستن سوز سرما است.
 - ۶ - ۶) «قر»، به گفته مقیاس، به دو معنا آمده: نخست: سرما، و دوم جای گرفتن و استقرار در مکان است. بعید نیست که معنی نخست، به معنای دوم باز گردد، چرا که سرمای شدید، انسان را از کار باز می دارد.

وَالْقَرْ تَفَرَّوْنَ، فَأَنْتَمْ - وَاللَّهُ - مِنَ السَّيِّفِ أَفَرْ ! گویی میدان جنگ باشد در فصل بهار باشد، آن هم در میان دشت های پراز گل و مرغزارها، همراه پرنده گان خواننده و چشم سارها و نسیم لطیف و روح افزای آن گاه سربازان بنشینند و دشمنان را با اشاره چشم و ابرو بر خاک بیندازند! این بی خبران، تاریخ اسلام را که زمان چندانی از آن نگذشته بود، به کلی، فراموش کرده بودند که یاران پیامبر فاصله میان مدینه و میدان تبوک را در آن گرمای سوزان تابستان بیابان حجاز با پای بر هنر روی سنگ های تفتیده از تابش آفتاب، با نداشتن آب و آذوقه کافی پیمودند و در جنگهای دیگر نیز سخت ترین ناملایمات را تحمل کردند و مانند شیر ژیان، بر دشمن حمله کردند! اگر آنها می خواستند مانند کوفیان سست عنصر، ملاحظه سرما و گرما کنند، هرگز درخت تنومند اسلام بارور نمی شد و به ثمر نمی نشست. نه تنها در اسلام بلکه در هیچ نقطه ای از دنیا، سربازان سست و ناز پرورد و ترسو و پراکنده پیروز نشدند، بلکه همیشه، ذلیل و حقیر و شکست خورده بودند.

در واقع سخن آنها، شبهات زیادی با سخن کفار و منافقان داشت که می گفتند:

«لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ»، «در گرمای تابستان (به سوی میدان جهاد) حرکت نکنید!» که قرآن، در پاسخ آنها می گوید: «فُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُ حَرًّا لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ»، بگو:

آتش دوزخ از این گرمتر است، اگر می دانستند. (۱)

در واقع، کوفیان که با این گونه اظهارات واهی، از جهاد با دشمن خونخوار و سنگدل، طفره می رفتد، گرفتار نوعی نفاق بودند، نفاقی که از ضعف ایمان آنها به مبانی اسلام و پیشوایشان، امیر مؤمنان علی علیه السلام سرچشمه می گرفت.

به هر حال، مجاهدان واقعی که در صحنه های نبرد می جنگند و می جوشند و می خروشنند و پیروز می شوند، کسانی هستند که نه به مشکلات آب و هوا می اندیشند و نه به مشکلات مسیر راه و میدان نبرد. بی شک، اگر دشمن، احساس

ص: ۱۶۱

کند که جنگجویان مخالف، مثلا از جنگیدن در سوز سرما و گرما پرهیز دارند، درست حمله خود را در همان زمان شروع می کند و با استفاده از این نقطه ضعف، وسیله پیروزی خویش را فراهم می سازد.

نکته ها

۱- این همه سرزنش، بوای چیست؟

با مطالعه این فراز از کلام مولا امیر مؤمنان علی علیه السلام این سؤال به ذهن می آید که «چرا آن پیشوای مدیر و مدبر چنین حملات شدید و تندی نسبت به مردم کوفه می کند و آنها را به شدت زیر ضربات شلاق های سرزنش و ملامت قرار می دهد- و در فراز بعد هم، فراتر می رود و به آنها می فرماید: «من، دوست داشتم که هرگز شما را نمی دیدم و نمی شناختم... خدا، شما را بکشد که این قدر خون به دل من کردید!» ولی اگر در تاریخ کوفه و کوفیان و عهدشکنی ها و نفاق افکنی ها و بی وفایی ها و سنتی و ضعف آنها بیشتر مطالعه کنیم، فلسفه این سرزنشهای تند و شدید را در می یابیم. گویی، امام علیه السلام این سخنان را به عنوان آخرین راه درمان و چاره برای این بیماران کور دل، انتخاب فرموده است، همان کسانی که غیرت آنها در برابر هیچ چیز به جوش نمی آمد و انواع تحقیرها و تحملیها را از دشمن پذیرا می شدند! امام علیه السلام می خواهد از این راه، دست به کاری بزند که اگر کمترین احساسی در جان آنها است، به پاخیزند و به حرکت در آیند و به مقابله با دشمن بشتا بند. استفاده از این راه، از نظر روانشناسی، در برابر بعضی از گروه ها کارساز است.

این سخنان، در واقع، سخن کسی است که از پیروان سست عنصر مأیوس شده و برای بیدار کردن آنها جز استفاده از این کلمات تند، راهی نمی بیند و عجب این که آنها با این همه تازیانه های سخن نیز بیدار نشدنند و هنگامی که از آنها برای تشکیل لشکر و حرکت به سوی دشمن دعوت فرموده جز گروه اندکی لیک نگفتند! به همین دلیل امام علیه السلام ناچار شد که افرادی به روستاها و آبادی های اطراف فرات

بفرستد و از آنها-که مردمانی جنگجو و وفادار به امام علیه السلام بودند-برای بسیج لشکر دعوت کند.

در واقع کوفیان در این برده از تاریخ خود شباهتی به قوم لجوچ بنی اسرائیل در عصر موسی علیه السلام که هر چه آنها را تشویق برای حمله به دشمنانشان در بیت المقدس کرد، آنها گفتند: «ما از آنان وحشت داریم و تا آنان در بیت المقدس هستند، ما هر گز وارد آن نمی شویم. ما همینجا نشسته ایم، تو و پروردگارت بروید و بیت المقدس را فتح کنید! «قالُوا يَا مُوسَى إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَيِّدِينَ وَ إِنَّا لَنْ نَدْخُلَهَا حَتَّىٰ يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ» ... «فَأَذْهَبْ أَنْتَ وَ رَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَا هُنَا قَاعِدُونَ». (۱)

ص: ۱۶۳

۱- (۱) سوره مائدہ، آیات ۲۲-۲۴.

اشاره

يا أشيه الرّجال و لا رجال! حلوم الأطفال، و عقول ربات الحجال! لوددت أئنّي لم أركم و لم أعرفكم معرفه -و الله- جرّت ندما، و
أعقبت سدما. فاتلکم الله! لقد ملأتم قلبي قيحا و شحتم صدری غيظا و جرّعتموني نgeb التهمام أنفاسا، و أفسدتم على رأي
بالعصيان و الخذلان حتّى لقد قالت قريش: إِنَّ ابْنَ أَبِي طَالِبٍ رَجُلٌ شَجَاعٌ، وَ لَكُنْ لَا يَعْلَمُ لَهُ بِالْحَرْبِ. اللَّهُ أَبُوهُمْ! وَ هَلْ أَحَدٌ مِّنْهُمْ
أشدّ لها مراسا، و أقدم فيها مقاما مئنّي؟! لقد نهضت فيها و ما بلغت العشرين، و ها أناذا قد ذرّفت على السّتّين! و لكن لا رأي لمن
لا يطاع!

ترجمه

ای مرد نمایانی که در حقیقت مرد نیستید! آرزوهای شما مانند آرزوهای کودکان است او عقل و خرد شما مانند عروسان حجه
نشین! (که جز به زر و زیور و عیش و نوش، به چیزی نمی اندیشند). دوست داشتم که هر گز شما را نمی دیدم و نمی
شناختم، همان شناختی که سرانجام، به خدا سوگند! پشیمانی بار آورد و خشم آور و غم انگیز بود. خداوند شما را بکشد (و از
رحمتش دور سازد)! که این همه، خون به دل من کردید، سینه مرا پر از خشم ساختید و کاسه های غم و اندوه را جرعه جرعه به
من نوشاندید! با نافرمانی و ترک یاری، نقشه های مرا (برای سرکوبی دشمن) تباہ کردید تا آنجا که (امر بر دوست و دشمن مشتبه
شد) و قریش گفتند:

«پسر ابو طالب، مرد شجاعی است، ولی از فنون جنگ آگاه نیست! خدا پدرشان را حفظ کند! آیا هیچ یک از آنها، از من با سابقه تر و پیشگام تر در میدان های نبرد بوده است؟ من آن روز که آماده جنگ شدم (و گام در میدان نهادم) هنوز بیست سال از عمر نگذشته بود و الاآن، از شخصت سال هم گذشته ام، ولی چه کنم؟ آن کس که فرمانش را اطاعت نمی کند طرح و نقشه تدبیری ندارد (و هر اندازه صاحب تجربه و آگاه باشد، کارش به جایی نمی رسد).

شرح و تفسیر

دل مرا خون گردید!

در آخرین فراز این خطبه امام هم چنان تازیانه های ملامت و سرزنش را پی در پی بر روح آنها می زند تا شاید این خواب آلودگان سیست عنصر از خواب غفلت بیدار شوند و چشمان خود را باز کنند و بینند در چه شرایط مرگباری گرفتارند، شاید که بر پا خیزند و با یک جهاد مردانه و خدا پسندانه دست شامیان غارتگر را از کشور اسلام قطع کنند.

در نخستین قسمت، آنها را با سه جمله کوبنده، مخاطب می سازد و می فرماید:

ای مرد نمایانی که در حقیقت مرد نیستید، یا أشباء الرجال و لا رجال ! آرزوهای شما مانند، آرزوهای کودکان است. (که با مختصر چیزی، فریب می خورند و دل، خوش می کنند و چشم بر خطر می بندند. (حلوم (۱)الأطفال) .

و عقل و خرد شما، مانند عروسان حجله نشین است (که جز عیش و نوش و زر و زیور به چیزی نمی اندیشند)، و عقول ربات (۲)الحال!

ص: ۱۶۶

۱ - ۱) «حلوم» در اصل از ماده «حلم» به معنای «خویشتن داری» است و چون در حال خواب، انسان، آرام در گوشه ای قرار می گیرد و به صحنه هایی که در خواب است نظاره می کند، این واژه به خواب و رویا اطلاق شده است در خطبه بالا به معنای «آرزوهای خام» است که شبیه به خوابهای کودکان می باشد.

۲ - ۲) «ربات» جمع «ربه» به معنای «صاحب و مالک چیزی» است. (با توجه به «تاء تأنيث» در مورد مؤنث به کار می رود.

۳ - ۳) «حجال» جمع «حجله» که صحیح آن حجله (بر وزن عجله) است.

در توصیف نخست، امام آنها را بر نداشتن شجاعت و حمیت و غیرت مردانگی سرزنش می کند چرا که تنها در چهره مردان بودند و از صفات ویژه مردان در آنها خبری نبود.

حضرت، سپس لحن کلام را تندتر فرموده می گوید: «دost داشتم که هرگز شما را نمی دیدم و نمی شناختم، همان شناختی که سرانجام، به خدا سوگند! پشیمانی بار آورد و خشم آور و غم انگیز بود، (لوددت آنی لم ارکم و لم اعرفکم معرفه- و الله- جرّت ندما، و أعقبت سدما) .

تاریخ گواه بر این مطلب است که دوستی مردم کوفه و عراق برای امام علیه السلام در تمام دوران خلافتش، ثمره ای جز غم و اندوه ناشی از سیاستی ها، بی وفایی ها، پیمان شکنی ها، ضعف ها، پراکندگی ها- و اشکال مختلف نفاق، نداشت و این گروه، سبب مشکلات عظیمی در رهبری و مدیریت این امام مدیر و مدیر و آگاه شدند.

طبیعی است که امام علیه السلام آرزو کند که ای کاش هرگز آنها را نمی دید و گرد او جمع نمی شدند.

سرانجام آنها را هدف تیر نفرینش قرار داده می فرماید: «خداوند، شما را بکشد و نابود کند(و از رحمتش دور سازد و به لعنت گرفتار کند) !! که این همه خون به دل من کردید، و سینه مرا پر از خشم ساختید و کاسه های غم و اندوه را جرعه جرعه، به من نوشاندید! با نافرمانی و ترک یاری، نقشه های مرا (برای سرکوبی دشمن و ساختن یک جامعه آباد اسلامی) تباہ کردید تا آنجا که (امر بر دوست و دشمن مشتبه شد) و قریش (که از سوابق من در آشنایی با فنون جنگ به خوبی آگاه بودند) گفتند: پسر ابو طالب مرد شجاعی است ولی از فنون جنگ آگاه نیست، قاتلکم الله! قد ملأتم قلبي قيحا و شحنتم صدری غيظا و

جرّعتمونی نgeb (۱) التهّام (۲) انفاسا، و أفسدتـم على رأيـ بالعصيـان و الخـذلان حتـى لـقد قالـت قـريـش: إـنـ ابنـ أبيـ طـالـبـ رـجـلـ شـجـاعـ، وـ لـكـنـ لاـ علمـ لـهـ بالـحـربـ.

معمولـاـ بـسيـارـىـ اـزـ مـلـتـ هـاـ، عـاـمـلـ عـقـبـ نـشـيـنـىـ وـ مشـكـلـاتـ خـودـ رـاـ، ضـعـفـ پـيـشوـايـانـ وـ رـهـبـانـشـانـ مـىـ دـانـدـ، وـلىـ گـاهـ قـضـيـهـ بـهـ عـكـسـ مـىـ شـوـدـ، يـعنـىـ، پـيـشوـاـ بـسيـارـ لـايـقـ استـ، وـلىـ ضـعـفـ وـ نـاتـوانـىـ وـ عـقـبـ مـانـدـگـىـ فـكـرىـ وـ فـرـهـنـگـىـ درـ پـيـروـانـ استـ وـ اـينـ بـرـايـ يـكـ پـيـشوـاـيـ بـزـرـگـ وـ لـايـقـ بـسيـارـ درـ آـورـ استـ كـهـ گـرفـتـارـ مـرـدـمـىـ سـيـستـ عـنـصـرـ وـ بـىـ اـرادـهـ شـوـدـ وـ نـتـيـجهـ كـارـ منـفـىـ باـشـدـ وـ بـاـ اـينـ حـالـ، مـرـدـمـ درـ قـضاـوتـ خـودـ آـنـ رـاـ بـهـ حـسـابـ پـيـشوـاـيـ بـزـرـگـشـانـ بـگـذـارـنـدـ! حـضـرـتـ، سـرـانـجـامـ درـ آـخـرـينـ جـملـهـ هـاـيـ اـينـ خـطـبـهـ، بـهـ پـاسـخـ سـخـنانـ نـارـواـ وـ نـادـرـسـتـ جـمـاعـتـيـ اـزـ قـريـشـ مـىـ پـرـداـزـدـ كـهـ آـنـ حـضـرـتـ رـاـ بـهـ نـاـآـگـاهـيـ اـزـ فـونـ جـنـگـ مـتـهمـ مـىـ سـاخـتـنـدـ. اوـ مـىـ فـرـمـاـيـدـ: «خـداـونـدـ پـدـرـشـانـ رـاـ حـفـظـ كـنـدـ! آـيـاـ هـيـچـ يـكـ اـزـ آـنـهـاـ، اـزـ مـنـ باـ سـابـقـهـ تـرـ وـ پـيـشـگـامـ تـرـ درـ مـيدـانـ هـاـيـ نـبرـدـ بـوـدهـ استـ؟ (للـهـ (۳) أـبـوـهـمـ اوـ هـلـ أـحـدـ مـنـهـمـ أـشـدـ لـهـ مـرـاسـاـ (۴)، وـ أـقـدـمـ فـيهـ مـقاـمـ مـنـىـ؟).

منـ آـنـ رـوزـ كـهـ آـمـادـهـ جـنـگـ شـدـمـ (وـ گـامـ درـ مـيدـانـ نـهـاـدـمـ) هـنـوزـ بـيـسـتـ سـالـ اـزـ عمرـ نـگـذـشـتـهـ بـودـ وـ الـآنـ اـزـ شـصـتـ سـالـ هـمـ گـذـشـتـهـ اـمـ (بـناـ بـرـ اـينـ بـيـشـ اـزـ چـهـلـ سـالـ جـنـگـ رـاـ بـهـ عنـوانـ يـكـ فـرـمانـدـهـ وـ يـاـ درـ صـفـ مـقـدـمـ تـجـربـهـ كـرـدهـ اـمـ) وـلىـ چـهـ كـنـمـ كـهـ؟ آـنـ کـسـ کـهـ فـرـمانـشـ رـاـ اـطـاعـتـ نـمـيـ كـنـنـدـ، طـرـحـ وـ نقـشـهـ وـ تـدـبـيرـيـ نـدارـدـ (وـ هـرـ اـنـداـزـهـ صـاحـبـ تـجـربـهـ وـ آـگـاهـ باـشـدـ، کـارـشـ بـهـ جـايـ نـمـيـ رـسـدـ، لـقـدـ نـهـضـتـ فـيهـ وـ ماـ بـلـغـتـ).

صـ: ۱۶۸

۱- (۱) «نـgeb» جـمـعـ («نـgeb») بـهـ معـنـايـ «جـرـعـهـ آـبـ يـاـ چـيزـ دـيـگـرـ» استـ وـ درـ اـيـنـجاـ غـمـ وـ اـنـدوـهـ رـاـ بـهـ نـوـشـابـهـ تـلـخـيـ تـشـبيـهـ فـرمـودـهـ کـهـ اـمامـ جـرـعـهـ جـرـعـهـ، آـنـ رـاـ نـوـشـيـدـهـ استـ.

۲- (۲) «تهـّامـ» اـزـ مـادـهـ («همـ») بـهـ معـنـايـ («غمـ وـ اـنـدوـهـ») استـ. اـينـ وـزنـ معـولـاـ بـهـ معـنـايـ مصدرـ بـهـ کـارـ مـىـ روـدـ مـانـدـ تـكرـارـ وـ تـذـکـارـ.

۳- (۳) «للـهـ أـبـوـهـمـ»، اـينـ جـملـهـ درـ مقـامـ مدـحـ گـفـتـهـ مـىـ شـوـدـ وـ درـ موـارـدـ، بـهـ عنـوانـ تعـجـبـ وـ شـكـفـتـيـ ذـكـرـ مـىـ شـوـدـ وـ مـفـهـومـشـ اـينـ استـ کـهـ خـداـونـدـ، پـدـرـ آـنـهاـ رـاـ حـفـظـ كـنـدـ اـمـاـ درـ فـارـسـيـ معـولـاـ بـهـ جـايـ آـنـ عـبـارتـ «خـداـ پـدـرـشـانـ رـاـ بـيـامـزـدـ» بـهـ کـارـ مـىـ روـدـ.

۴- (۴) «مرـاسـ» وـ «مـمارـسـتـ» بـهـ يـكـ معـنـاـ استـ، يـعنـىـ مـراـقبـتـ وـ تـوـجـهـ وـ هـمـراهـيـ باـ چـيزـ.

العشرين، و ها أانا ذا قد ذرفت (۱) على السّيّن! و لكن لا رأى لمن لا يطاع!

نکته ها

۱- پیروان نالایق، شخصیت پیشوایان را زیر سؤال می بردند

بی شک، هیچ پیروزی و شکستی بدون دلیل نیست و آنها که همه، یا بعضی از پیروزی و شکست ها را به علل ناشناخته و عوامل مرموز و یا تصادف و اتفاق و شанс و طالع نسبت می دهند، کسانی هستند که نمی خواهند با حقایق تلحظ، رو به رو شوند و آن را تحلیل کنند.

در تحلیل های معمولی، غالباً عامل اصلی پیروزی و شکست را، قدرت فرماندهی و مدیریت و آگاهی او می دانند، در حالی که در پاره ای از موارد، مسأله عکس است و فرمانده و پیشوا از نظر روحیه و آگاهی و مدیریت در نهایت قوت است، ولی پیروان ضعیف و ترسو و بی اراده و از هم بریده و بی تجربه -که نمی توانند طرح های دقیق مدیریت پیشوایشان را به خوبی پیاده کنند- عامل اصلی شکست محسوب می شوند و اینجا است که شخصیت و توان رهبری، در آتش فساد پیروان می سوزد! او این برای یک فرمانده لایق و مدیر و مدبّر، بسیار دردناک است.

اگر می بینید که علیه السلام در این خطبه، مانند شمع می سوزد و ناله سر می دهد و مردم کوفه را زیر رگبار سرزنش های خود قرار می دهد، به همین دلیل است.

پراکندگی و پیمان شکنی و ضعف و زبونی آنان سبب شد که نه تنها دشمن بلکه حتی دوستانی که سوابق رشادت و مدیریت پیروزمندانه آن امام بزرگوار را در غزوات اسلامی، به خاطر داشتند، چشم بر هم، نهاده و امام را متهم به عدم آگاهی از فنون جنگ بکنند! این جاست که امام دست آنها را گرفته و به سوی تاریخ گذشته زندگی خود می برد، و می فرماید: من بیش از چهل سال، تجربه موفق در جنگ ها

ص: ۱۶۹

۱- ۱) «ذرفت» در اصل از ماده «ذرف» به معنای «سیلان اشک» است و سپس به «معنای عبور و گذشتن از چیزی» اطلاق شده. در جمله بالا مفهومش گذشتن از صد سال است.

داشتم، چه گونه می توان مرا به عدم آگاهی در فنون جنگ متهم کرد؟! مشکل من جای دیگر است و آن این است که من پیروانی دارم که فاقد انصباط نظامی اند و طغیانگر و سرکشند و در لحظات حساس خودسرانه، دست به هر کاری می زنند و نتیجه آن شکست است.

تجربه ناموفق جنگ صفین و داستان خدده و نیرنگ معاویه و عمر و عاص در مسأله بر سر نیزه کردن قرآنها و از آن تأسف بارتر، داستان حکمیت ابو موسی اشعری، بهترین گواه و شاهد برای این مدعای است. امروز همه محققان تاریخ، بلکه غیر محققان می دانند که اگر آن سرپیچی و نفاق لشکر عراق نبود پیروزی در جنگ صفين قطعی بود و هرگز آن وقایع خوبنبار- که به خاطر حکومت بلا- منازع امویان در تاریخ اسلام، رخ داد- پیش نمی آمد و به همین دلیل، می توان از وقایع جنگ صفين به عنوان دردناک ترین فراز تاریخ اسلام و تاریخ زندگی علی علیه السلام نام برد، چرا که پیامدهایش بسیار ناگوار و گسترده بود و قلب پاک علی علیه السلام را سخت آزرد.

نه تنها در زمان علی علیه السلام که امروز هم بسیاری از ناگاهان، سیاست جنگی و کشور داری امیر مؤمنان را به خاطر بی خبری از آنچه در تاریخ اتفاق افتاد، زیر سؤال می برند و این یکی از بارزترین نشانه های مظلومیت آن بزرگوار است، آن مردی که فرمانش به مالک اشتر، به عنوان یکی از عالیترین برنامه های کشور داری و مدیریت، در تاریخ می درخشید و پس از گذشت چهارده قرن، پیوسته، اصولش محکم و استوار است و به مصدق «كَشِحْرِهِ طَيِّبٍ أَصْلُهَا ثَابٌ وَ فَرَعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتَى أُكُلَّهَا كُلَّ حِينٍ يَإِذْنِ رَبِّهَا» (۱)، دوست و دشمن از ثمرات آن بهره مند می گردد و سایر فرمان ها و نامه های او در نهج البالغه از نهایت انسجام و پیختگی سیاست او خبر می دهد، کارش به جایی برسد که این گونه در باره او قضاوت شود! تنها در اینجا نیست که علی علیه السلام از این مسأله پرده بر می دارد، بلکه در موارد متعدد دیگر نیز به این حقیقت تلح اشاره می کند که مردم بی وفا و عصیانگر و گروهی خیانتکار برنامه های مرا در هم می ریختند. در یکی از کلمات قصار که اتفاقا

صف: ۱۷۰

(۱) سوره ابراهیم، آیات و ۲۴ ۲۵.

بعد از همین داستان حمله غارتگری شام به شهر انبار، از آن حضرت شنیده شده می خوانیم:

«وَاللَّهِ مَا تَكْفُونِي أَنْفُسَكُمْ فَكَيْفَ تَكْفُونِي غَيْرُكُمْ إِنْ كَانَتِ الرِّعَايَا قَبْلِي لَتَشْكُوا حِيفَ رِعَاتِهَا وَإِنَّى إِلَيْهِ لَا شَكُورٌ حِيفٌ رِعَيْتِي
كَأَنِّي الْمَقْوُدُ وَهُمُ الْقَادِهُ أَوُ الْمَوْزُوعُ وَهُمُ الْوَزَعُ، شَمَا بِرَاهِ حَلُّ مَشْكُلَاتِ خُودَتَانِ نَمِيْ تَوَانِيدَ بِهِ مِنْ كَمْكَ كَنِيدَ چَگُونَهِ مِنِي
تَوَانِيدَ مَشْكُلَ دِيَگَرَانِ رَا دَفْعَ كَنِيدَ؟! در گذشته، رعایا از ستم فرمانروایانشان شکایت داشتند ولی من از ستم رعیتم، شکایت
دارم! گویا، من پیروم و آنها، پیشاو و من فرمانبر و محاکوم و آنها، فرمانده و حاکم!» (۱) در جای دیگر می فرماید: «أَرِيدُ أَنْ
أَدَوَى بِكُمْ وَأَنْتُمْ دَائِيُّ، مِنْ، مِنْ خَوَاهِمْ بِيمارِيْ هَاهِيْ خُودَمْ رَا بِهِ وَسِيلَهِ شَمَا مَداَوا كَنِمْ، امَّا شَمَا، خُودَ دَرَدَ وَبِيمارِيْ مِنْ هَسْتِيدَ!»
حضرت سپس به پیشگاه خدا شکایت می برد و عرضه می دارد: «اللَّهُمَّ قَدْ مَلَّتِ أَطْبَاءُ هَذِهِ الدَّاءِ الدُّوَيْ وَكَلَّتِ التَّرْزِعَهُ بِأَشْطَانِ
الرَّكَيْ! أَيْنَ الْقَوْمُ الَّذِينَ دَعُوا إِلَى الْإِسْلَامِ فَقَبْلُوهُ وَقَرَءُوا الْقُرْآنَ فَأَحْكَمُوهُ وَهِيجُوا إِلَى الْقَتَالِ فَوْلَهُوا وَلَهُ الْلَّقَاحُ إِلَى اولَادِهَا، بَارِ
خَدَايَا! طَبِيبَانِ اين درد جانفرسا، خسته شدند و بازوی توانای را درمان در کشیدن آب همت از وجود این مردم- که دائما در
حال فروکش کردن است- ناتوان گردیده! کجا یند آن مردمی که به اسلام دعوت شدند و پذیرفتند و قرآن را تلاوت می
کردند و به خوبی در می یافتدند و در عمل پیاده می کردند و به سوی جهاد دعوت می شدند و عاشقانه مانند ناقه ای که به
دبیال فرزندش می رود، به سوی آن راه می افتابند؟» (۲) اینها همه به خوبی نشان می دهد که مشکل کار علی علیه السلام کجا
بوده و درد بی درمان حکومتش، از کجا سرچشم می گرفته و اگر مردمی غیر از سست عنصران کوفه گرداند وجودش را
می گرفتند تاریخ اسلام شکل دیگری به خود می گرفت. (۳)

ص: ۱۷۱

-
- ۱-۱) کلمات قصار، شماره ۲۶۱.
۲-۲) خطبه ۱۲۱.
۳-۳) در مقدمه جلد نخست در باره شخصیت علی علیه السلام نیز تا آنجا که مناسب آن بحث فشرده بود، سخن گفتیم و
بخشی از قضاوت صاحب نظران را بازگو کردیم.

بعضی از مفسرین نهج البلاغه، سؤالی را در اینجا مطرح کرده‌اند، و آن این است که آیا این گونه سیاست را در برابر مردم پیش گرفتن (و با این شدت و حدت آنها را مورد سرزنش قرار دادن) صحیح است؟ آیا این سبب نمی‌شود که گوینده این سخنان در میان جمعیتش، تنها و غریب بماند؟ اگر این جمله را بر این سؤال بیفزاییم که امام، به شهادت گفتار و رفتارش، کوه صبر و استقامت و کانون عطوفت و محبت بود- با این حال چگونه راضی می‌شود این گونه با مردم سخن بگوید؟ اشکال گسترده‌تر و عمیق‌تر می‌گردد.

ولی همان گونه که در سابق نیز اشاره کردیم، این طرز بیان در واقع آخرین وسیله برای تحریک احساسات و به حرکت در آوردن افراد سست و ضعیف و بی تفاوت است.

این همان چیزی است که در تعبیری عامیانه گفته می‌شود: «باید کاری کرد که به رگ غیرت او برسورد کند».

بنا بر این، استفاده از این شیوه بیان هماهنگ با مسئله بلاغت در کلام است که می‌گوید باید کلام را مطابق با مقتضای حال بیان کرد.

نباید فراموش کرد که امام علیه السیّلام این روش را بعد از به کار بستن روش‌های دیگر از قبیل تشویق و تمجید و بیان ارزش‌های معنوی و مادی جهاد فی سبیل الله به کار می‌بندد.

این که بعضی از شارحان نهج البلاغه گفته اند^(۱) که این بیان به خاطر آن است که امام علیه السیّلام از فزوئی نفرات در اطرافش، احساس پیروزی و غرور و از پراکندگی مردم، احساس تنها بی نمی کرد، (لا یزیدنی کثره النّاس حولی عزّه و لا تفرقهم عنّی و حشّه)، بسیار بعید به نظر می‌رسد، زیرا به هر حال در جنگ‌ها وجود نفرات و لشکر قدرتمند کارساز است و هیچ کس، به تنها بی نمی تواند به جنگ یک لشکر عظیم برود.

ص: ۱۷۲

۱-۱) فی ظلال نهج البلاغه، جلد ۱، صفحه ۱۹۲.

در خطبه بالا- آمده بود که امام علیه السیلام فرمود: «من، در زمانی به فنون جنگ پرداختم که بیست سال از عمرم نمی گذشت». در اینجا این سؤال پیش می آید که علی علیه السیلام به هنگام هجرت حداقل ۲۳ ساله بود و می دانیم جنگ های اسلامی، بعد از هجرت واقع شد. این مسأله تاریخی، چگونه با سخن بالا سازگار است؟ در جواب می گوئیم که درست است که جنگ ها، به طور رسمی، بعد از هجرت آغاز شد، ولی سال های آخر اقامت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مکه نیز با طوفان ها و درگیری های شدیدی همراه بود که کمتر از جنگ محسوب نمی شد. و یک نمونه آن، محاصره خانه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به وسیله شمشیرزنان قریش، در لیله المبیت بود که علی علیه السلام با ایثار عجیبی، خود را در کانون خطر افکند و جان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را نجات داد. حتی در بعضی از تواریخ آمده که قبل از آن نیز دشمنان نقشه، کشنده پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را کشیده بودند و ابو طالب از این موضوع سخت نگران بود.

مرحوم علامه مجلسی، در بحار الانوار، نقل می کند، که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هنگامی که از خانه اش (در مکه) خارج می شد، بچه های مشرکان، او را با سنگ هدف قرار می دادند تا آنجا که بدن او را مجروح می ساختند و علی علیه السلام به عنوان دفاع از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به آنها حمله می کرد و آنها فرار می کردند. (۱)

این گونه حوادث و مانند آن، نشان می دهد که در دوران مکه، هر چند جنگ میان مسلمانان و مشرکان رسمآ آغاز نشده بود، ولی حالتی شبیه به جنگ و درگیری وجود داشت که می بایست با نیروی تدبیر بر آن غلبه یافتد و آمادگی دفاعی را همواره حفظ کرد.

شاید جمله (نهضت فيها و ما بلغت العشرين)- که در خطبه بالا آمده است- نیز اشاره به مسأله آمادگی برای جنگ باشد، نه آغاز جنگ.

ص: ۱۷۳

(۱) بحار الانوار، جلد ۴۱، صفحه ۶۲.

بعضی از شارحان نهج البلاغه نوشه اند، هنگامی که خبر ناگوار حمله به شهر انبار و غارتگری شامیان و کشتن فرماندار علیه السلام به آن حضرت رسید، امام علیه السلام خطبه ای خواند، سپس سکوت کرد تا بیند کسی پاسخ مثبت می دهد یا نه. همه خاموش شدند و هیچ سخنی نگفتند. حضرت هنگامی که سکوت آنها را دید، پیاده به راه افتاد تا به نخله (لشکر گاه معروف کوفه) رسید و مردم نیز به دنبال آن حضرت به راه افتادند. گروهی از سرشناسان، عرض کردند: «یا امیر المؤمنین! شما، باز گردید ما این مشکل را برای شما حل می کنیم». امام علیه السلام فرمود: «شما مشکل خود را نمی توانید حل کنید، چگونه می توانید مشکل مرا حل کنید؟» ولی آنها اصرار کردند و امام علیه السلام بازگشت در حالی که بسیار اندوهگین بود و به سعید بن قیس حمدانی، مأموریت تعقیب سپاه غارتگر سفیان بن عوف را داد. او با هشت هزار نفر به تعقیب وی برخاست، ولی آنها فرار کرده بودند و از مرزهای عراق خارج شده بودند.

غم و اندوه سراسر وجود علی علیه السلام را فرا گرفت، به گونه ای که شخصاً آمادگی برای ایراد خطبه نداشت و مطابق این روایت، خطبه جهاد را نوشت و دستور داد تا سعد (یکی از یاران حضرت) آن را برای مردم بخواند.

بسیاری از مردم، از خواب غفلت بیدار شدند و به عنوان عذرخواهی خدمت حضرت آمدند و گروهی نیز همچنان در کار خود مردّ بودند، در این هنگام حجر بن عدی و سعید بن قیس (که از فرماندهان باوفای لشکر حضرت بودند) خدمتش آمدند و عرض کردند که: هر دستوری بفرمایید، ما اطاعت می کنیم و عشاير ما در اختیار شما است. فرمود: «آماده حرکت برای رفتن به سوی دشمن شوید». منظور حضرت، سپاه معاویه بود و حضرت پس از مشورت با یارانش معقل بن قیس تمیمی را که مردی شجاع و هوشیار بود، به روستاهای اطراف فرستاد تا از آنجا نیز لشکر جمع آوری کند. ولی هنوز کار معقل انجام نیافته بود که امیر مؤمنان علی علیه السلام با شمشیر عبد الرحمن بن ملجم، به شهادت رسید. (۱)

ص: ۱۷۴

(۱) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، جلد ۲، صفحات ۸۸-۹۰ با تلخیص.

خطبہ در یک نگاه

این خطبہ یکی از معروفترین خطبہ های امیر مؤمنان علی علیه السلام است و به گفته شیخ مفید در ارشاد، یکی از سخنانی است که از آن حضرت به یادگار مانده و ارباب فهم و عقل و خرد، آن را حفظ کرده اند. و به گفته سید رضی- چنان که خواهد آمد- اگر سخنی پیدا شود که انسان ها را با قوت و قدرت، به سوی زهد در دنیا و توجه به آخرت سوق دهد، این سخن است.

در این خطبہ کوتاه- که به گفته بعضی از محققان، به عنوان بخشی از خطبہ ۲۵ محسوب می شود- امام، به ده نکته مهم در باره توجه به آخرت و زهد در دنیا و عدم اعتماد بر موهب مادی و زرق و برق این جهان و آمادگی هر چه بیشتر برای زندگی جاودان آخرت و هشدار نسبت به خطرات مهمی که سعادت انسان را تهدید می کند اشاره می فرماید.

این خطبہ بحق از خطبہ های تکان دهنده ای است که انسان را به سوی زهد در دنیا و بی انتنائی به زرق و برق و توجه به امر آخرت، سوق می دهد و تعبیراتش، آن چنان صریح و دقیق است که هر کس را که کمترین شایستگی داشته باشد از خواب

ص: ۱۷۵

۱- (۱) خطبہ حاضر از خطب مشهور امیر المؤمنین علی علیه السلام است که بسیاری از بزرگان شیعه و اهل سنت، آن را در کتاب های خود آورده اند، از جمله ۱- جاحظ در کتاب «البيان و التبیین»، (جلد ۱، صفحه ۱۷۱)، ۲- باقلانی در کتاب «اعجاز القرآن» (صفحه ۲۲۲)، ۳- حسن بن علی بن شعبه در «تحف العقول»، ۴- ابن عبد ربہ در «عقد الفرید»، (جلد ۲، صفحه ۳۶۵)، ۵- ابن قتیبه در «عيون الاخبار»، (جلد ۲، صفحه ۲۳۵)، ۶- مسعودی در «مروج الذهب»، (جلد ۳، صفحه ۴۱۳). مرحومه علامه مجلسی نیز در بحار الانوار، آن را از کتاب «مطالب السنوی» محمد بن طلحه شافعی و کتاب «ارشاد مفید» (با تفاوت هایی) نقل کرده است.

غفلت بیدار می کند و در هر قسمت تحلیل منطقی جالبی را همراه با تعبیرات خطابی ارائه می دهد.

ص: ۱۷۶

اشاره

أَمَّا بَعْدُ فِإِنَّ الدِّنَيَا قَدْ أَدْبَرَتْ، وَآذَنَتْ بُوْدَاعَ وَإِنَّ الْآخِرَةَ قَدْ أَقْبَلَتْ، وَأَشْرَفَتْ بَاطِلَاعَ، أَلَا وَإِنَّ الْيَوْمَ الْمُضْمَارَ وَغَدَالِيَّ بَاقِ وَالسَّبِقَهُ الْجَنَّهُ وَالْغَایيَهُ النَّيَارُ، أَفَلَا- تَائِبٌ مِنْ خَطِيئَتِهِ قَبْلَ مَيَتَتِهِ! أَلَا- عَامِلٌ لِنَفْسِهِ قَبْلَ يَوْمِ بُؤْسِهِ! أَلَا- وَإِنَّكُمْ فِي أَيَّامٍ أَمْلَى مِنْ وَرَائِهِ أَجْلٌ، فَمَنْ عَمِلَ فِي أَيَّامٍ أَمْلَهُ قَبْلَ حُضُورِ أَجْلِهِ فَقَدْ فَقَدَ نَفْعَهُ عَمَلِهِ وَلَمْ يُضْرِرْهُ أَجْلِهِ. وَمَنْ قَصَّرَ فِي أَيَّامٍ أَمْلَهُ قَبْلَ حُضُورِ أَجْلِهِ فَقَدْ خَسَرَ عَمَلِهِ وَضَرَّهُ أَجْلِهِ.

ترجمه

اما بعد، همانا دنيا روی برگردانده و وداع خويش را اعلام داشته و آخرت روی آورده و طلایيه های آن آشکار گردیده است. بدانيد امروز روز تمرین و آمادگی است و فردا روز مسابقه. جايیزه برنده گان بهشت و سرانجام(شوم) عقب ماند گان آتش دوزخ است. آيا کسی نیست که پیش از فرا رسیدن مرگش از خطاهایش توبه کند آيا انسانی پیدا نمی شود که قبل از رسیدن روز ناراحتیش، عمل نیکی برای خود انجام دهد؟ آگاه باشید! شما در دوران اميد و آرزوئی به سر می برييد (که فرصت بسيار گرانبهایی است) و مرگ در پی آن است (با اين حال) هر کس (از اين فرصت استفاده کند) و در اين اميدش، پیش از فرا رسیدن اجلش به عمل صالح پردازد، اعمالش به او سود می بخشد و فرا رسیدن اجلش، زیانی به او نمی رساند. و هر کس در اين اميدش و پیش از فرا رسیدن اجلش، در عمل کوتاهی کند گرفتار خسaran شده و فرا

رسیدن اجلش برای او زیانبخش خواهد بود(چرا که فرصت گرانبهايي و غير قابل بازگشتی را از دست داده است).

شرح و تفسیر

جايگاه دنيا و آخرت از ديدگاه على عليه السلام

همان گونه که در بالا- اشاره شد، امام عليه السلام در اين خطبه غرّا برای سوق دادن انسان ها به زهد و بی اعتنایی به زرق و برق دنيا به ده نکته مهم اشاره می کند، زیرا، همان طور که در حدیث آمده و تجربه نیز در تمام طول تاریخ ثابت کرده حبّ دنيا سرچشمہ همه گناهان و (رأس کلّ خطیئه) است و بی اعتنایی به آن نخستین و مهم ترین گام برای اصلاح نفوس و مبارزه با فساد فردی و اجتماعی است.

در نخستین نکته به سپری شدن دنيا و وداع کردن آن با اهل دنيا اشاره کرده می فرماید: «اما بعد دنيا روی برگردانده و وداع خویش را اعلام داشته است، (أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ الدِّنَّى قَدْ أَدْبَرَتْ، وَآذَنَتْ (ابوداع).

چگونه دنيا پشت کرده و آهنگ وداع کرده است؟ نشانه های آن، بسیار روشن است. قبرستان های خاموشی که از نسل های پیشین، یعنی پادشاهان و فرماندهان و زورمندان، جوانان و کودکان و پیران، باقی مانده همه، گواه ادباد دنيا و فریادهای وداع آن است. قدّ خمیده پیران، موی سپید کهنسالان و بیماری های گوناگون مشرفان به مرگ هر یک نشانه ای از ادباد دنيا و اعلان وداع او است.

ظاهرا دنيا خاموش است، اما گویی، با هزار زبان، سخن می گوید! اين، همان است که على عليه السلام در يكى دیگر از خطب نهج البلاغه، به آن اشاره کرده می فرماید:

ص: ۱۷۸

۱- (۱) «آذنت» از ماده «اذن»، به معنای «اعلام کردن» است. و به اذان از اين جهت اذان می گويند که وقت نماز را اعلام می کند.

«فکفی واعظاً بموتی عایتموهم، حملوا الى قبورهم غير راکبین و انزلوا فيها غير نازلین. فکانهُم لم يكونوا للدّنيا عمّاراً و كأنّ الآخره لم تزل لهم دارا، براي عبرت و اندرز شما، همين بس است که مردگانی را با چشم خود دیده ايد که آنها را بى اختیارشان، به گورهاشان حمل می کردند و در میان قبر قرار می دادند، بی آن که خود، بتوانند یا بخواهند در آن روز فرود آيند. (چنان از نظرها محظوظ شوند) که گويي، هرگز در میان مردم اين گيتي نبوده اند و گئي سرای آخرت، همواره خانه آنان بوده است» (۱).

در نکته دوم، اشاره به موضوع اقبال آخرت و روی آوردن سرای دیگر است، می فرماید: «آخرت روی آورده و طلايه های آن آشکار گردیده است»، (و إِنَّ الْآخِرَةَ قَدْ أَقْبَلَتْ، وَ أَشْرَفَتْ بِالظَّلَامِ). (۲) نخستین منزلگاه آخرت، مرگ است که همواره، مردم جهان را يكی پس از دیگری در کام خود فرو می برد و این، خود نشانه روی آوردن جهان آخرت است.

به اين ترتيب، امام عليه السلام به همگان هشدار می دهد که دير يا زود، آماده وداع با اين جهان و گام نهادن در سرای دیگر شوند و آنچه را که لازمه اين سفر عمومی و پر خوف و خطر است فراهم سازند و پيش از آن که فرصت از دست رود به تهيه ساز و برگ برجیزند.

در سومین نکته ترسیم بسيار گويا و جالبی از چگونگی اين سرا و آن سرا و پيوند و ارتباط میان اين دو فرموده و می گويد: «بدانيد! امروز، روز تمرین و آمادگی است و فردا روز مسابقه. جايزيه برنديگان بهشت و سرانجام (شوم) عقب ماندگان آتش دوزخ

ص: ۱۷۹

.۱۸۸ - (۱) خطبه .

۲ - (۲) «اطلاع» از ماده «طلع» در اصل، به معنای «ظهور و بروز» است. و طلوع خورشید، به معنای ظهرور آن است. و طلوع به معنای «شکوفه خرما» نيز از همین ماده گرفته شده است. اطلاع به معنای «سرکشیدن و سركشی کردن و آگاهی یافتن» نيز از همین معنا سرچشمه گرفته است. بعضی معتقدند که اين واژه به «آگاهی ناگهانی» گفته می شود.

است، (ألا- و إنَّ الْيَوْمَ الْمُضْمَارُ (١) وَ غَدَا السَّبِقُهُ الْجَنِّيُهُ وَ الْغَايِيَهُ النَّيَارُ،) در تشبیهی که در این جمله زیبا وارد شده، انسان را به سوار کارانی همانند می کند که در یک مسابقه بزرگ شرکت می کنند. روشن است که آنها باید قبل از تمرین فراوان بپردازنند و خود را آماده کنند و از آنجا که تمرین سواری با اسب ها، آنها را چابک و ورزیده و در عین حال لاغر می کند، عرب، از آن تعبیر به «مضمار» یعنی مکان یا زمان لاغر شدن می کند. جالب این که به گفته راغب در مفردات، ضامر، به هر حیوان لاغری گفته نمی شود بلکه به حیوان لاغری گفته می شود که بر اثر تمرین و کار لاغر شده باشد که لازمه آن چابکی است. بعد از آن، دوران مسابقه شروع می شود و در هر مسابقه ای جوایزی برای برنده‌گان و تبعاً خسارتی برای بازندگان خواهد بود. امام علیه السلام زندگی این جهان را دوران ورزیدگی و آمادگی و میدان آخرت را میدان مسابقه و جایزه برنده‌گان را بهشت و خسارت بازندگان را آتش دوزخ می شمارد.

بدیهی است که هیچ کس در میدان مسابقه نمی تواند مشغول تمرین و ورزیدگی و آمادگی شود، بلکه باید آنچه در این زمینه لازم است از قبل فراهم شده باشد، در میدان محشر نیز جایی برای تهیه حسنات و توبه از سیئات و تهذیب نفوس و تطهیر قلوب نیست. همه اینها باید در دنیا فراهم شده باشد. کسانی که این واقعیت را به فراموشی بسپارند و آمادگی لازم را از نظر روحانی و معنوی، در این دنیا فراهم نکنند، به یقین در مسابقه سرنوشت ساز آخرت، شکست می خورند، شکستی که سرانجامش دوزخ است.

ص: ۱۸۰

۱- ۱) مضمار، همان طور که در متن گفته ایم، به معنای «مکان یا زمان لاغر شدن» است و به گفته بعضی برای این که اسب ها در میدان مسابقه از قدرت کافی برخوردار شوند، مدتی به آنها آب و علف فراوان می دادند تا قوی شوند و سپس با تمرین های پی در پی اندام آنها لاغر، ولی محکم و قوی می شد. به این کار تضمیر - یعنی لاغر کردن - می گفتند، سپس کلمه «مضمار» به میدان های تمرین اطلاق شده، خواه سبب لاغری باشد یا نباشد.

۲- ۲) «سباق» از ماده «سبق» به معنای «پیشی گرفتن» است. مسابقه، از باب مفاعله به معنای «پیشی گرفتن بر هم» است. و سبق نیز به همین معنا است. «سبقه» یا به معنای هدف مطلوبی است که برای آن، مسابقه می گذارند یا به معنای جایزه است.

این نکته نیز قابل توجه است که برنده‌گان جوایز مسابقه همه در یک سطح نیستند و ردیف نخست و دوم و سوم و...دارند. در مسابقه بزرگ و سرنوشت ساز آخرت نیز مطلب همین است.

از آنچه گفتیم روشن شد که «سباق» به معنای مسابقه و «سبقه» به معنای هدفی است که به سوی آن پیش می‌روند و سبقه (بر وزن لقمه) به معنای جایزه است.

مرحوم سید رضی‌رضوان الله تعالیٰ علیه‌در ذیل همین خطبه‌چنان که خواهیم دید‌اشاره به نکته ظرفی کرده و آن این که چرا امام علیه السلام در مورد جنت (بهشت) فرموده (و السبقة الجنّة) و در مورد «نار(جهنم)» تعبیر به غایت کرده و نه سبقه! آن گاه می‌گوید که این به خاطر آن است که سبقه، هدف مطلوبی است که به سوی آن پیش می‌روند و بهشت چنین است، ولی دوزخ هدف محبوبی نیست، بلکه سرانجام شومی است که شکست خورده‌گان گرفتار آن می‌شوند، به همین دلیل امام علیه السلام در میان این دو تعبیر تفاوت گذارده است.

این سخن، با آیه شریفه «سَابِقُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِّنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ» (۱) به پیش تازید برای رسیدن به آمرزش پروردگارتان و بهشتی که پهنه آن مانند پهنه آسمان و زمین است منافاتی ندارد، زیرا تعبیر به «سبقا» به معنای «مسابقه» در این جهان نیست بلکه آماده شدن برای مسابقه در جهان دیگر است. به دلیل این که جنت و بهشت را هدف نهایی این مسابقه قرار داده است. به تعبیر دیگر، در اینجا، مسابقه ای است به سوی اعمال خیر و در آنجا مسابقه ای است به سوی بهشت جاویدان که نتیجه اعمال است.

در چهارمین نکته اشاره به یکی از مهمترین توشه‌های این سفر بزرگ و خطرناک می‌کند و آن توشه توبه است. می‌فرماید: «آیا کسی نیست که پیش از فرا رسیدن مرگش از خطاهایش توبه کند؟ آیا انسانی پیدا نمی‌شود که قبل از رسیدن روز ناراحتیش عمل نیکی برای خود انجام دهد؟ (أَفَلَا تائبٌ مِّنْ خطيئته قَبْلِ

ص: ۱۸۱

(۱) سوره حديد، آیه ۲۱.

متیه! (۱) لا- عامل لنفسه قبل یوم بؤسه! این تعبیرها- که برای تحریک و تشویق هر چه بیشتر آگاهان و تنبیه و بیدار ساختن غافلان ایراد شده است- در واقع نتیجه منطقی جمله های قبل است، زیرا با توجه به این که دنیا، بسرعت پشت می کند و آخرت با شتاب روی می آورد و امروز، روز آمادگی و فردا، روز مسابقه سعادت و شقاوت است، چرا افراد عاقل و هوشیار، با توبه کردن و بازگشت به سوی خدا و انجام عمل نیک پیش از آن که فرصت از دست رود خود را آماده این سفر نکنند؟ این همان چیزی است که در خطبه دیگری نیز به آن اشاره شده می فرماید:

«فاعملوا و أنتم فی نفس البقاء، و الصّحّف منشوره و التّوبه مبسوطه (۲)، حال که در متن زندگی و حیات قرار دارید، و نامه های عمل باز و میدان توبه گشوده است عمل صالح انجام دهید».

قيامت را به «یوم بؤس» تعبیر کردن، به خاطر حوادث شدید و عذاب های سخت و نگرانی های فوق العاده آن است. آن عذاب ها در آیات مختلف قرآن منعکس شده است و به انسان ها هشدار می دهد تا امروز که فرصتی در دست دارند، برای آن روز سخت- که ابوه مشکلات آن را احاطه کرده- فکری کنند و ذخیره ای بیندوزنند.

در پنجمین نکته، به فرصت های زودگذر و مؤقت، اما بسیار پر ارزش اشاره می کند که غفلت از آن، مایه ندامت و پشیمانی سخت و دردناک است، می فرماید:

«آگاه باشید! شما، در دوران امید و آرزویی به سر می بردید (که فرصت بسیار خوبی برای اندوختن ذخایر معنوی است) و مرگ، در پی آن است، با این حال هر کس (از این فرصت استفاده کند) و در ایام امیدش، پیش از فرا رسیدن اجلش، به عمل

ص: ۱۸۲

۱ - (۱) «متیه» از ماده «منی» (بر وزن نفی) به گفته مقایيس اللـهـ در اصل به معنای مقدّر ساختن چیزی است و سپس واژه متیه به معنای مرگ آمده است. چون مرگ امری است مقدّر و واژه «منی» به آرزو هایی که انسان در ذهن خود تقدیر می کند اطلاق می شود.

۲ - (۲) خطبه ۲۳۷

صالح بپردازد، اعمالش به او سود می بخشد و فرا رسیدن اجلش زیانی به او نمی رساند، ألا و إنكم فی أیام أمل من ورائے
أجل، فمن عمل فی أيام أمله قبل حضور أجله فقد نفعه عمله و لم يضرره أجله. » و هر کس که در این ایام امیدش، و پیش از فرا
رسیدن اجلش، در عمل کوتاهی کند، گرفتار خسaran شده و فرا رسیدن اجلش برای او زیان بخش خواهد بود، (چرا که فرصتی
گران بها و غیر قابل بازگشته را از دست داده است)، و من قصر فی أيام أمله قبل حضور أجله فقد خسر عمله و ضرّه أجله.

تعییر به «ایام أمل (روزهای امید)»، از زندگانی دنیا، تعییر لطیفی است که موقعیت مثبت این جهان را روشن می سازد، زیرا دقائق
عمر بهترین فرصت برای رسیدن به سعادت جاودان است. گاه می شود که انسان با استفاده از توبه ای که در لحظه زود گذری
از این زندگی انجام می شود دریاهای آتش را خاموش می کند و با عمل خالصی که در ساعتی از عمرش انجام می
گیرد، بهشت جاودان را برای خود خریداری می کند.

نکته ها

۱- دنیا و آخرت در احادیث اسلامی

از دیدگاه اسلام و تمام ادیان آسمانی، دنیا سرای ناپایداری است که انسان برای اندوختن زاد و توشه و کسب کمال و معرفت
و به دست آوردن بال و پر برای پرواز در سرای جاویدان به آن گام نهاده است و به همین دلیل خداوند او را با انواع آزمایش
ها و تمرین های سخت، اعم از عبادات و طاعات و ترک شهوت و مصائب و مشکلات- که با زندگی دنیا آمیخته است
پرورش می دهد و برای زندگی ابدی در جهان دیگر- که سرایی است مملو از خیر و برکت برای نفوس پاک و مهذب- آماده
می سازد.

در روایات از تعییرات بسیار متنوعی برای بیان این واقعیت استفاده شده است

که هر یک از دیگری زیباتر و پر معناتر است.

در خطبه بالا دنیا به میدان تمرین و کسب آمادگی برای مسابقه در سرای دیگر تشییه شده است، و امتیاز برنده‌گان این مسابقه بهشت و سرنوشت بازنده‌گان، دوزخ ذکر شده است.

در حدیث معروفی می‌خوانیم: «الدّنیا مزرعه الآخرة»^(۱)، بدیهی است که مزرعه جای زیستن نیست، بلکه جای فراهم کردن آذوقه جهت زیستن در محل دیگر است.

در تعبیرات دیگری که در نهج البلاغه آمده است، از دنیا تعبیر به «متجر» (تجارتخانه) و گاه «دار موعظه» (سرای اندرز و محل فراغیری علم و آگاهی) و گاه «مصلی» (نمازخانه) شده است، می‌فرماید:

«إِنَّ الدّنِيَا دَارٌ صَدْقَةٍ لِمَنْ صَدَقَهَا... وَ دَارٌ مَوْعِظَةٍ لِمَنْ اتَّعَظَ بِهَا، مَسْجِدٌ أَحْبَابَ اللّٰهِ وَ مَصَلٰى مَلَائِكَةِ اللّٰهِ وَ مَهْبِطٌ وَحْيِ اللّٰهِ وَ مَتْجَرٌ أُولَٰئِكَ الدّنِيَا جَايَگاه صدق و راستی است، برای آن کس که با آن به درستی رفتار کند... سرای اندرز است، برای آن کس که از آن پند گیرد، مسجد دوستان خدا و نمازگاه فرشتگان پروردگار و محل نزول وحی الهی و تجارتخانه اولیاء حق است.»
^(۲) در تعبیر دیگری، از امام علی بن الحسین علیه السلام از حضرت مسیح علیه السلام نقل شده است که به اصحاب خاص خود (حوالیون) فرمود:

«إِنَّمَا الدّنِيَا قَنْطَرَهُ فَاعْبُرُوهَا وَ لَا تَعْمَرُوهَا، دَنِيَا پَلَى اسْتَ كَه بَاید از آن بگذرید، نه این که توقف کنید و به آبادی و زرق و برق آن پردازید.»^(۳) در حدیث دیگری، همین معنا، از امام صادق علیه السلام از موعظه های لقمان حکیم به فرزندش، نقل شده است که دنیا را به منزله پلی دانسته که بر نهری زده شده و باید از آن عبور کرد.^(۴)

ص: ۱۸۴

-
- ۱-۱) این حدیث، در غواصی الالکی، جلد یکم، صفحه ۲۶۷، از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است.
 - ۱-۲) کلمات قصار، شماره ۱۳۱.
 - ۲-۳) بحار الانوار، جلد ۱۴، صفحه ۳۱۹، حدیث ۲۱.
 - ۲-۴) بحار الانوار، جلد ۷۰، صفحه ۶۹، حدیث ۳۶.

در تعبیرهای دیگری در نهج البلاغه، دنیا، به عنوان «دار ممّ (۱)» (سرای گذرگاه) و «دار مجاز (۲)» (سرای عبور) معرفی شده است.

و بالآخره، در حدیث دیگری که از امام هادی عليه السلام نقل شده، دنیا را به عنوان بازاری معرفی می‌کند که گروهی در آن سود می‌کنند و گروهی زیان می‌برند، ایشان فرموده اند: «الّذی سوق ربح فیها قوم و خسر آخرون، دنیا، بازاری است که گروهی در آن سود می‌برند و گروهی زیان می‌بینند». (۳) تمام این تعبیرات، نشان می‌دهد که باید به دنیا، به عنوان یک هدف نهایی نگاه کرد، بلکه ابزار و وسیله‌ای است برای اندوختن سرمایه عمل صالح و تحصیل معارف الهی جهت نتیجه گیری در جایگاه ابدی.

ممکن است این مطلب در نظر بعضی ساده باشد، ولی در واقع سرنوشت سازترین مسئله در زندگی انسانها، همین مسئله است که به مواهب مادی دنیا و امکاناتی که در اختیار او است، به کدام دیده نگاه می‌کند، دیده ابزار و وسیله یا دیده هدف نهایی و مطلوب واقعی- و به اصطلاح- غرض غایی.

تأکید امام امیر مؤمنان علیه السلام در آغاز این خطبه بر این مطلب که دنیا میدان آمادگی برای مسابقه سرای آخرت است، در واقع یک پایه گذاری محکم برای سایر اندرزهای مهمی است که در این خطبه آمده است.

۲- زیان غیر قابل جبران!

نکته دیگری که در لابه لای این فراز از خطبه، بدان اشاره شده و توجه به آن بسیار لازم است، این است که خسارتها بیکار زندگی این جهان، دامن انسان را می‌گیرد و فرصت‌هایی که از دست می‌رود، بعد از پایان زندگی و سرآمد عمر، قابل جبران نیست. در واقع، مسابقه‌ای که انسان‌ها در پیش دارند، تنها، یک بار انجام

صفحه: ۱۸۵

۱- نهج البلاغه، کلمات قصار ۱۳۳.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۲۰۳.

۳- بحار الانوار، جلد ۷۵، موعظ امام هادی علیه السلام، صفحه ۳۶۶.

می شود، یک دوران آمادگی و یک میدان مسابقه و دیگر، تکراری در آن نیست که افراد غافل و بی خبر یا مقصیر کوتاه نگر، بعد از آگاهی از خسaran عظیمی که داماشان را گرفته است، به فکر چاره و جبران ما فات بیفتند! به همین جهت، امام علیه السلام در جمله های بالا فرمود: «و من قصیر فی أیام أمله قبل حضور أجله فقد خسر عمله و ضرّه أجله، هر کس در ایام امید و آرزو پیش از فرا رسیدن اجلش کوتاهی کند، خسaran می بیند و فرا رسیدن اجل، برای او زیانبار خواهد بود». ندامت ها و پشیمانی ها، هرگز مشکلی را حل نمی کند و فریاد «رَبِّ ارْجُعُونَ لَعَلَى أَعْمَلٍ صَالِحٍ فِيمَا تَرَكْتُ» - خدا را، ای فرشتگان الهی! مرا بازگردانید تا اعمال صالحی را که انجام نداده ام به جا آورم - با پاسخ «كَلَّا» (هرگز چنین نیست) - رو برو خواهد شد. (۱)

و به گفته شاعر:

افسوس که ایام جوانی بگذشت سرمايه عمر جاودانی بگذشت

تشنه به کنار جوی، چندان خفتم کز جوی من آب زندگانی بگذشت

و به گفته شاعر دیگر:

افسوس که عمری پی اغيار دويديم از يار بمانديم و به مقصد نرسيديم

سرمايه ز کف رفت، تجارت نموديم جز حسرت و اندوه، متاعی نخريديم

ص: ۱۸۶

۱- (۱) سوره مؤمنون: آیه ۱۰۰.

اشاره

ألاـ فاعملوا في الرغبـه كما تعملون في الرهـبـه!ألا و إنـي لم أر كالجـنه نام طالـبـها،ولا كالنـار نام هارـبـها،ألا و إنـه من لا ينـفعـه الحقـ،
يضرـه البـاطـلـ،و من لا يستـقـيمـ به الـهـدـىـ،يـجـرـ به الضـلالـ إـلـىـ الرـذـىـ.ألا و إنـكـم قد أمرـتـم بالـظـعـنـ و دلـلتـم عـلـىـ الرـادـ و إنـ أخـوفـ ما
أخـافـ عـلـيـكـمـ اثـنـتـانـ:اتـبـاعـ الـهـوـىـ،و طـولـ الـأـمـلـ،ترـوـدـواـ فـيـ الدـنـيـاـ ماـ تـحـرـزـونـ بـهـ أـنـفـسـكـمـ غـداـ.

ترجمه

بانگ الرحيل را سر داده اند! آگاه باشید! همان گونه که به هنگام ترس عمل می کنید در موقع آرامش نیز عمل کنید!(و
تنها،در سختی ها و مشکلات،به یاد خدا نباشد).بدانید! من هرگز چیزی را مانند بهشت ندیدم که طالبانش(این گونه) به خواب
فرو رفته باشند و نه همانند آتش دوزخ که فراریانش(این گونه) به خواب فرو روند.آگاه باشید! آنها که از حق سود
نگیرند، زیان باطل دامنشان را خواهد گرفت و آن کس که(انوار) هدایت، او را به راه راست نبرد،(ظلمت) گمراهی او را به
وادی هلاـکـتـ مـیـ كـشـانـدـ.بدـانـیدـاـفـرـمـانـ کـوـچـ برـایـ شـماـ صـادـرـ شـدـهـ وـ بـهـ زـادـ وـ توـشـهـ(ایـنـ رـاهـ پـرـ خـطـرـ) رـاهـنـمـایـیـ شـدـهـ اـیدـ وـ
ترـسـنـاـکـ تـرـینـ چـیـزـ رـاـ کـهـ بـرـ شـماـ اـزـ آـنـ بـیـمـنـاـکـمـ دـوـ چـیـزـ استـ:هـوـاـ پـرـسـتـیـ وـ آـرـزوـهـایـ درـازـ(نـخـستـینـ،انـسـانـ رـاـ اـزـ پـیـروـیـ اـزـ حقـ
باـزـ مـیـ دـارـدـ وـ دـوـمـیـ،آـخـرـتـ رـاـ بـهـ فـرـامـوـشـیـ مـیـ سـپـارـدـ).

(حال که چنین است) در این دنیا، از این دنیا، زاد و توشه ای برگیرید که فردا بتوانید خود را با آن حفظ کنید.

شرح و تفسیر

اشاره

در ششمین نکته، امام علیه السلام به مسأله مهمی می پردازد که بسیاری از مردم، از آن غافلند و آن این که می فرماید:

آگاه باشید! همان گونه که به هنگام ترس و ناراحتی، (بر خدا عمل می کنید) به هنگام آرامش نیز عمل کنید، الا فاعملوا فی الرغبہ کما تعاملون فی الرّبّبہ! خدا پرستی و دینداری، به این نیست که در مشکلات، به سوی خدا رویم و دست به دامان لطف او بزنیم، اما به هنگام فرو نشستن طوفان مشکلات خدا و طاعت او را به فراموشی بسپاریم. اگر چنین باشد مشرکان و بت پرستان عصر جاهلیت نیز از خدا پرستان خالص بودند، زیرا قرآن در باره آنها می گوید:

«فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْسِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِةً يَنَّ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُسْرِكُونَ» هنگامی که سوار بر کشتی شوند (و امواج غول پیکر دریا و گرداب ها از هر سو آنها را احاطه کند) خدا را با اخلاص می خوانند، ولی هنگامی که خدا آنان را به خشکی رساند و نجات داد، راه شرک را پیش می گیرند. (۱)

و در جای دیگر خطاب به این گونه افراد، می فرماید: «وَإِذَا مَسَكْمُ الصُّرُّ فِي الْبَحْرِ صَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِيَّاهُ فَلَمَّا نَجَاهُكُمْ إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَ كَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا» هنگامی که در دریا، زیانی به شما برسد (و خطراتی به سراغ شما بیاید)، تمام کسانی که (برای حل مشکلات می خوانید) جز او (خدا) به فراموشی سپرده می شوند، اما هنگامی که شما را به خشکی و ساحل می رساند و نجات می دهد، رویگردن می شوید و انسان بسیار ناسپاس است. (۲)

غافل از این که روی آوردن در مشکلات به سوی خدا افتخاری نیست، بلکه افتخار آن است که در آرامش و راحتی و سلامت و قدرت، انسان متوجه خدا باشد

صفحه: ۱۸۸

۱- سوره عنکبوت: آیه ۶۵.

۲- سوره اسراء، آیه ۶۷.

و طوق بندگی او را بر گردن نهد. آنها که در چنین ساعاتی به یاد او هستند خدا آنان را در ساعات سخت و طوفانی از لطف خود محروم نخواهد کرد.

نشانه ایمان خالص آن است که انسان در سلامت و بیماری، جوانی و پیری، فقر و غنا، پیروزی و شکست، آزادی و زندان و بالآخره در همه حال به یاد او باشد و بر آستان او پیشانی نهد.

به همین دلیل، پیامبران بزرگ و امامان و پیشوایان راستین را می بینیم که در همه حال، به یاد او بودند. حالات علی علیه السلام را در زمانی که در گوشه خانه بود و دستتش به ظاهر از همه جا کوتاه بود، با زمانی که ظاهرا بر تخت قدرت تکیه زده بود، یکسان می بینیم. عبادت و راز و نیاز شبانه، رسیدگی به بینوایان و دردمدان، زهد و بی اعتمایی نسبت به دنیا، در هر دو حالت از زندگی او ظاهر و آشکار بود.

در هفتمین نکته، باز، به همگان هشدار می دهد و می فرماید: «بدانید! من، هرگز چیزی را مانند بهشت ندیدم که طالبانش (این گونه) به خواب فرو رفته باشند و نه همانند آتش (وحشت‌ناک) دوزخ که فراریان از آن (این گونه) به خواب فرو روند، الا و إنّی لم أر كالجّنة نام طالبها ولا كالثّار نام هاربها.» افرادی را دیده ایم که وقتی سفر کوچکی در پیش دارند که مختصراً منافع مادی در آن است، شبانگاه خواب از چشمیانشان می پرد و بیدار می مانند و یا هنگامی که خطری جزی آنها را تهدید می کند، خواب به چشمیانشان فرو نمی رود، با این حال چگونه ممکن است که انسان طالب بهشت در سرای جاودان باشد -نعمتی که بالاتر از آن تصور نمی شود، یا ترسان از آتش دوزخ باشد، درد و رنج جاودانی بی نظیری که از آن رنجی برتر تصور نمی شود - ولی چنان به خواب غفلت فرو رود که گویی، خبری نیست که نیست؟! این پدیده ممکن است از ضعف ایمان نسبت به جهان دیگر سرچشم مگیرد و یا از غرق شدن در منافع زودگذر و زرق و برق دنیا، هر چه باشد پدیده ای دردناک و وحشتزا است.

به هر حال، وظیفه رهبران الهی است که مردم را همواره از این خواب غفلت

بیدار کنند و با تقویت مبانی ایمان و زدودن آثار خود باختگی در برابر سود و زیان زودگذر دنیا، آنان را به وظایف اصلی و اهداف بزرگی که در پیش دارند آشنا و آشناتر سازند.

در هشتمین نکته، امام علیه السلام به مسأله مهم دیگری در همین رابطه اشاره کرده، می فرماید:

«آگاه باشید! آنها که از حق سود نگیرند، زیان باطل دامنشان را خواهد گرفت و آن کس که (انوار) هدایت او را به راه راست نبرد، (ظلمت) گمراهی او را به وادی هلاکت می کشاند، أَلَا وَإِنَّهُ مَنْ لَا يَنْفَعُهُ الْحَقُّ، يُضْرِبُهُ الْبَاطِلُ: وَ مَنْ لَا يَسْتَقِيمُ بِهِ الْهُدَىٰ، يُجْزَى بِالصَّلَالِ إِلَى الرَّذْدِيٍّ.

عمق این سخن، هنگامی روشن می شود که تعریف واضحی از حق و باطل داشته باشیم.

حق، عبارت از واقعیت ها است، خواه، حق تکوینی باشد یا تشریعی. حق تکوینی واقعیت های جهان هستی است و در مقابل آن باطل، همان خیال ها و سراب ها، موجوداتی که جز در عالم پندار وجود ندارند، است.

و حق در جهان تشریع، همان امتیازاتی است که در قوانین الهی برای افرادی یا گروه هایی بر طبق مصالح معین و لیاقت ها و شایستگی های ذاتی یا اکتسابی قرار داده شده است. و باطل همان قانون شکنی های در لباس قانون و بی عدالتی های تحت عنوان عدل و سلب حریت و آزادی واقعی در زیر نقاب آزادیخواهی است.

بدیهی است، آن کس که به سراغ حق نرود، خواه در جهان تکوین یا در دام باطل یعنی خیالات واهی و سرابهایی که از دور به شکل آب است و از نزدیک هیچ نیست، گرفتار می شود و روشن است که انسان از طریق هیچ به جایی نمی رسد. این واقعیتها است که منبع آثار است، ولی خیالات خام و پندارهای بی اساس، جز خسران و زیان، چه سودی دارد؟! ممکن است انسان چند صباحی از طریق هیچ و پوچ و باطل، مردمی را اغفال کند و با وعده و وعید، آنها را سرگرم سازد به بن بست می رسد، بن بستی که جز

خسaran و بدبختی برای خودش و دیگران به بار نمی آورد.

بنا بر این، اگر مولی می فرماید: «آن کس که حق او را سود نبخشد، زیان باطل دامنش را می گیرد و آن کس که با نور هدایت راه نسپرد، در وادی گمراهی سرگردان و هلاک می شود» یک، واقعیت بسیار روشن است.

درست است که قبول حق و پیروی از آن، غالباً با تلخی هایی همراه است، ولی این تلخی مانند تلخی دوای شفا بخشی می باشد که پایانش، سلامت و عافیت و رهایی از چنگال بیماری و مرگ است.

از آنچه در بالا - گفته شد، این مطلب آشکار گشت که حق و باطل، وجودهای ساختگی و امور اعتباری نیستند، حق در عالم تکوین آفرینش همان وجودهای عینی است و در جهان تشریع همان باید ها و نباید هایی است که از مصالح و مفاسد - که واقعیت های عینی هستند - سرچشم می گیرد. به خواست خدا، در موارد مناسب در این رابطه شرح بیشتری خواهیم داد.

به هر حال هدف امام از بیان این جمله علاوه بر توجه دادن به یک اصل کلی که در سرنوشت انسانها بیشترین اثر را دارد، این است که به مردم بفهماند اگر از دستورات او که هماهنگ با حق و عدالت است پیروی نکنند، در چنگال ظلم و ستم گرفتار خواهند شد و زیان باطل، تمام زندگی آنها را فرا خواهد گرفت، همان گونه که سرانجام نیز چنین شد.

در نهمین نکته امام علیه السلام به مطلب مهم دیگری اشاره می کند که همه انسانها در آن شریکند و بخواهند یا نخواهند، باید به آن تن در دهنده، می فرماید: «بدانید! فرمان کوچ، برای شما صادر شده و به زاد و توشه (این راه پر خطر)، راهنمایی شده اید، ألا و إنكم قد أمرتم بالظعن (۱) و دللتم على التزاد .

فرمان کوچ، همان قانون فرسودگی و مرگ است که حاکم بر زندگی همه انسانها

ص: ۱۹۱

۱ - (۱) «ظعن» (بر وزن طعن) به معنای «کوچ کردن از مکانی به مکان دیگر» است. به همین جهت «ظعن» به معنای «هودج» آمده است چرا که از وسائل کوچ کردن بوده است، و از آنجا که غالباً زنان بر هودج سوار می شدند، گاهی این واژه به عنوان کنایه از زن به کار می رود.

است، کودکان، رو به جوانی می‌روند و جوانان، رو به سوی کهولت و سرانجام، پیری و فرسودگی و در پایان مرگ است. این قانونی است تخلّف ناپذیر و بدون استثنا و قانونی است که احدهی هر قدر قوی و نیرومند و هوشیار و آگاه باشد، قدرت مخالفت با آن را نخواهد داشت. این مسیری است که دست قدرت آفریدگار به منظور تکامل انسانها برای آنان ترسیم کرده است.

در جای جای آیات قرآن نیز این فرمان تکوینی در کتاب تشریع آمده است.

در یک جا می‌فرماید: «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» هر انسانی سرانجام مرگ را می‌چشد. ^(۱)

در جای دیگر می‌فرماید: «أَيَّنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشَيَّدِهِ» هر جا باشید مرگ شما را در می‌یابد، هر چند در برجهای محکم قرار گیرید. ^(۲)

حتیٰ پیغمبر اکرم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم- که برترین موجودات عالم خلقت است- مخاطب به این خطاب می‌شود.

«إِنَّكَ مَيِّتٌ وَ إِنَّهُمْ مَيِّتُونَ»، به یقین تو وفات می‌کنی و آنها نیز خواهند مرد ^(۳). نه تنها انسانها، که جهان خلقت جملگی، رو به سوی مرگ می‌رود:

«كُلُّ شَيْءٍ هالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ»، همه چیز جز، ذات او، فانی می‌شود. ^(۴) و امثال این تعبیرها.

این احتمال نیز وجود دارد که مراد از فرمان کوچ، در جمله «أمرتم بالظعن» فرمان آمادگی برای کوچ از دنیا باشد، مانند آنچه در خطبه ۲۰۴ آمده است که می‌فرماید: «تجهزوا رحمة الله فقد نودى فيكم بالرحيل، آماده حرکت شوید! که ندای رحیل در میان داده شده است». ^(۵)

ص: ۱۹۲

۱- (۱) سوره آل عمران، آیه ۱۸۵.

۲- (۲) سوره نساء، آیه ۷۸.

۳- (۳) سوره زمر، آیه ۳۰.

۴- (۴) سوره قصص، آیه ۸۸.

۵- (۵) طبق معنای نخست، امر در «أمرتم بالظعن»، امر تکوینی و اجل الهی است، ولی چیزی در جمله، در تقدیر نیست. امّا طبق معنای دوم امر، جنبه تشریعی دارد و عبارت «مجھز شدن»، در تقدیر است و یا «ظعن» به معنای مجازی است.

و اما در مورد دستور به زاد و توشه، تمام انبیای الهی بدون استشنا این دستور را از سوی خدا با خود آوردند که ای انسانها، راهی پر نشیب و فراز و پر خوف و خطر، در پیش دارید، راهی دراز و طولانی که فاصله دنیا و آخرت را در بر می گیرد و این راه را، بی زاد و توشه، نمی توان طی کرد و زاد و توشه این راه، چیزی جز تقوا و ایمان و عمل صالح نیست، «وَتَرَوَدُوا فِيَانَ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَىٰ»، و زاد و توشه برگیرید! به یقین، بهترین زاد و توشه، پرهیزکاری است. (۱)

آنچه در بازار قیامت خریدار دارد و مایه نجات و رستگاری است، همان قلب سلیم و مملو از عشق و ایمان به خدا و نورانیت تقوا است: «يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَ لَا بُنُونٌ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَيِّلِيمٍ»، در آن روز که مال و فرزندان سودی نمی بخشد، مگر کسی که با قلب سلیم (و خالی از هر گونه شرک) به پیشگاه خدا آید. (۲)

رهروان این راه، به نقش و نگارهای منزلگاههای وسط راه نباید دل خوش کنند و فریب زرق و برق این کشتی را بخورند، بلکه باید به سر منزل مقصود و ساحل نجات فکر کنند و بینند در آنجا چه چیزی به کار می آید.

«الْمَالُ وَ الْبُنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ الْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ أَمَلًا»، مال و فرزند زینت زندگی دنیا است و کارهای نیکی که باقی می ماند، ثوابش نزد پروردگاری بهتر و امید بخش تر است. (۳) در دهمین و آخرین نکته، امام علیه السلام بعد از بیدار ساختن پیروان خود و توجه دادن به موقف دنیا نسبت به آخرت و کارهای مختلفی که برای نجات ابدی باید انجام گیرد به دو مانع خطرناک و هولناک بر سر راه سعادت انسان و مسیر قرب الى الله، اشاره کرده، می فرماید:

«ترسناک ترین چیزی را که بر شما از آن یمناکم دو چیز است: هوا پرستی و آرزوهای دراز، و إِنَّ أَخْوَفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُم
اثنتان: اتّباعُ الْهَوْيِ، وَ طُول

ص: ۱۹۳

۱-۱) سوره بقره: آیه ۱۹۷.

۲-۲) سوره شراء، آیات ۸۸-۸۹.

۳-۳) سوره کهف، آیه ۴۶.

همین معنا، در خطبه ۴۲ با توضیح بیشتری- به خاطر اهمیت فوق العاده ای که دارد- آمده است، می فرماید: «أَيُّهَا النَّاسُ! وَ إِنَّ
أَخْوَفُ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ أَثْنَانٌ:

اتّباعُ الْهُوَى وَ طَوْلُ الْأَمْلِ. فَإِنَّمَا اتّباعَ الْهُوَى فِي صَدَّ عَنِ الْحَقِّ، وَ أَمَّا طَوْلُ الْأَمْلِ فِينِسِي الْآخِرَهُ، إِذَا مَرِدَ! بَدَانِيدَ كَهْ تَرْسَنَاكْتَرِينْ چیزی
که از آن بر شما خائفم، دو چیز است: پیروی از هوا و هوس و آرزوهای طولانی. پیروی از هوا و هوس، انسان را از حق باز می
دارد و آرزوهای طولانی آخرت را به دست فراموشی می سپارد». برسی روایات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشان
می دهد که امیر مؤمنان علی علیه السلام این سخن را از استاد بزرگ و پیشوایش، پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و
سلم اقتباس کرده است، زیرا همین معنا در بحار الانوار، ضمن کلمات آن حضرت نقل شده است. (۲)

در واقع این دو موضوع، بزرگترین مانع راه و وحشتناک ترین عوامل گناه است، زیرا، هوا پرستی، هیچ حد و مرزی را به رسمیت
نمی شناسد و هنگامی که بر انسان چیره شود، چشم و گوش او را نابینا و کر می کند، نه قدرت شنوایی سخنان حق پیامبران و
پیشوایان معصوم را دارد و نه چشم دلش، توانایی دیدن آنچه را در این جهان، در اطراف او می گذرد دارا است و به این ترتیب
او مانند کوران و کرانی است که در جاده پر خطری به راه افتاده و هر لحظه احتمال سقوطش در پرتوگاه می رود.

و امّا آرزوهای دور و دراز دنیا و موهب مادی را چنان در چشم انسان تزیین می کند که گویی جایگاه ابدی همینجا است و
به این ترتیب، در بیابان زندگی گرفتار سرابهایی می شود و برای همیشه از رسیدن به مقصد باز می ماند.

در پایان این خطبه، این معلم بزرگ جهان انسانیت، در یک نتیجه گیری کوتاه و پر معنا، چنین می فرماید: «حال که چنین
است، در این دنیا، از این دنیا، زاد و

ص: ۱۹۴

۱ - (۱) «امل» (بر وزن عمل)، به معنای «امید و آرزو» است. البته آرزو، بر دو قسم است: آرزوهایی که می توان به آن دست یافت
که مفهومش با امید، تقریباً، یکی است و آرزوهای دور و درازی که دست نیافتنی است و مفهومش، از امید، جدا است.

۲ - (۲) بحار الانوار، (جلد ۷۰، صفحه ۹۱)، این حدیث، از جابر بن عبد الله انصاری، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در
باب «حب الدنيا» نقل شده است.

توشه ای برگیرید که فردا بتوانید خود را با آن حفظ کنید، تزوّدوا فی الدّنیا من الدّنیا ما تحرزون (۱) به نفسکم غدا».

آری، سفری طولانی در پیش است و راهی بس دور و دراز. در اینجا، زاد و توشه فراوان به چنگ می‌آید، ولی در نیمه راه، خبری نیست. عاقل باید این هشدار مهم را به گوش جان بشنود و در جمع زاد و توشه، با جدّ تمام، به پا خیزد و پیش از فوت وقت، بار سفر را بیندد و آن اندازه جمع آوری کند که تا پایان سفر او را کافی باشد. از خطراتی که بر سر راهش کمین کرده اند، به شدت بپرهیزد و از شیاطینی که در هر گوش و کنار، با سخنان و اعمال و سوسه انگیزان، او را به سوی خود می‌خواند بر حذر باشد.

نکته‌ها

۱- کدام زاد و توشه را از این جهان برگیریم؟

اگر انسان‌ها را به مسافرانی تشییه کنیم که از یک محیط کوچک و آلوده، به سوی جهانی بزرگ و مملو از پاکی‌ها و نیکی‌ها در حرکتند، چیزی به گزار نگفته ایم، بلکه مسافت واقعی همین سفر است که انسان از جهان پست و کوچک دنیا به سوی جهان والا و بی نهایت آخرت کوچ می‌کند و تمام اموری که در یک سفر معمولی دنیا، از مکانی به مکان دیگر لازم است، در این سفر نیز وجود دارد: زاد و توشه و مرکب، مبدأ و مقصد، دلیل راه، موانع و خطرات و احیاناً راهزنان راه، که بحث در باره هر یک از اینها گستردہ است.

در مورد زاد و توشه، قرآن مجید با صراحة تمام آن را تقوا و پرهیزگاری، یعنی پرهیز از گناهان و اطاعت فرمان خدا و گرایش به تمام نیکیها و پاکیها معزّفی می‌کند.

در جای جای خطبه‌های نهج البلاغه روی این معنا تکیه شده است، از جمله در خطبه ۱۸۳ می فرماید: «و أنتم بنو سیل على سفر من دار لیست بدار کم و قد

ص: ۱۹۵

۱ - ۱) «تحرزون» از ماده «حرز» به معنای «نگاهداری کردن» و «حرز (بر وزن حرص)» به معنای محل مطمئنی است که چیزی را در آن نگاهداری می‌کنند.

أوذنتم منها بالارتحال و أمرتم فيها بالزّاد،شما مانند مسافرانی هستید که خانه(حقيقي)شما نیست(به سوی سرای جاودان خود)در حرکتید.

فرمان کوچ از این سرا، صادر شده و دستور گرفتن زاد و توشه را به شما داده اند.» در اینجا، جای این سؤال باقی می ماند که معمولاً- زاد و توشه در طول مسافرت به کار می آید نه در مقصد، در حالی که تقوا و پرهیزگاری در قیامت به کار می آید و سبب نجات و کلید ورود در بهشت است، پس چگونه نام زاد و توشه، بر تقوا نهاده شده است؟ توجه به این نکته، پاسخ این سؤال را روشن می سازد و آن این که مبدأ این سفر طولانی، از لحظه مرگ و سکرات موت شروع می شود و در عالم بزرخ ادامه دارد و همچنان در موافق قیامت و منزلگاههای سؤال و حساب و صراط- که منازل محفوظ و متعددی هستند- تداوم می یابد تا سرانجام به بهشت منتهی شود. بی شک تقوا هم در جهان بزرخ زاد و توشه راه است و هم در موافق قیامت و منزلگاههایی که قبل از ورود به بهشت وجود دارد. آری، زاد و توشه تقوا است که انسان را از این منازل پر خطر، بسلامت عبور می دهد و به سر منزل مقصود- که بهشت بین و جنات عدن است- رهنمون می شود.

این نکته نیز قابل دقّت است که اگر در آیه شریفه، «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَنْقَاكُمْ»، ملاک و معیار کرامت و ارزش انسان، تقوا قرار داده شده، نیز ناظر به همین معنا است که تنها سبب نجات، تقوای برخاسته از ایمان است که گاه از آن به عنوان «زاد و توشه» و گاه به عنوان «معیار کرامت انسان» تعبیر شده است.

در خطبه ۲۰۴ نهج البلاغه، تعبیرات روشنی دیده می شود که توضیحی بر بحث بالا- است، می فرماید: «و انقلبوا بصالح ما بحضورتکم من الزّاد! فإنَّ أَمَامَكُمْ عَقبَةٌ كَوْدَا وَ مَنَازِلٌ مَحْوَفَةٌ مَهْوَلَةٌ لَا- بَدَّ مِنَ الْوَرُودِ عَلَيْهَا وَ الْوَقْفُ عَنْهَا، بَا تَهْيِهِ زَادٌ وَ توْسَهٌ (ایمان و تقوا و عمل صالح) بِه سوی آخرت حرکت کنید، زیرا، گردنه هایی سخت و دشوار و منزلگاههایی خوفناک، در پیش دارید که باید در آنها فرود آید و (مدّتی) توقف کنید».

از خدای بزرگ می خواهیم که توفیق تهیه این زاد و توشه پر ارزش را، پیش از فوت وقت به همه ما مرحمت کند و دست خالی (هر چند، هر چه فراهم کنیم، باز دست ما خالی است) در این سفر سرنوشت ساز، به راه نیفیم.

۲- هوای پرستی و آرزوهای دراز دو دشمن سرسخت سعادت انسان

هشداری را که در پایان این خطبه، در باره خطرات عظیم هوای پرستی و آرزوهای دراز داده شده، باید بسیار جدی گرفت، چرا که نقطه اصلی درد و خطر همینجا است.

هوای پرستی، بزرگترین مانع راه سعادت انسان است. تسلیم بی قید و شرط در برابر شهوات و خواسته‌های نفس، مهمترین دشمن سعادت بشر است.

قرآن، حتی نسبت به این موضوع به پیامبران نیز هشدار می‌دهد، از جمله در مورد حضرت داود می‌گوید که ما به داود گفتیم: «وَ لَا تَتَّبِعِ الْهُوَى فَيَنْصِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ»، از هوای نفس، پیروی نکن! که تو را از طریق حق گمراه می‌سازد. (۱)

در جای دیگر، از هوای نفس، به عنوان یک بت خطرناک، یاد می‌کند و می‌فرماید: «أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهً هَوَاهُ وَ أَخْلَمَ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَ خَتَمَ عَلَى سَيْمَعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلَى بَصِيرَهِ غِشاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَنَذَّرُونَ»، آیا دیدید آن کس را که معبدش را هوای نفس خویش قرار داده؟ و خداوند او را با علم (به این که شایسته هدایت نیست)، گمراه ساخته و بر گوش و قلبش مهر نهاده و بر چشممش پرده افکنده، با این حال چه کسی می‌تواند غیر از خدا، او را (در سایه توبه و بازگشت) هدایت کند، آیا متذکر نمی‌شوید؟ (۲) براستی که هوای پرستی، چشم و گوش را کور و کر می‌کند و بر عقل و فکر انسان، مهر می‌زنند و او را از تشخیص بدیهی ترین مسائل زندگی، محروم می‌سازد! چه خطری از این برتر و بالاتر است؟! به همین دلیل، قرآن بهشت را تنها از آن کسانی می‌شمرد که از مخالفت خداوند

صفحه ۱۹۷

(۱) سوره ص، آیه ۲۶.

(۲) سوره جاثیه، آیه ۲۳.

خائف و در برابر هوای نفس ایستادگی به خرج دهنده: «وَ أَمّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمُأْوَى» (۱) آرزوهای دراز، به یقین، یکی از بدترین و خطرناکترین دشمنان سعادت انسان است، چرا که تجربه در تمام طول تاریخ نشان داده که انسان در بلند پروازی آرزوها هیچ حد و مرزی را به رسمیت نمی شناسد و هر قدر در آن پیش می رود، باز آرزو دارد از آن هم پیشتر رود. بدیهی است که چنین آرزوهای طولانی و بی حد و مرز تمام قدرت فکری و جسمی او را به خود جلب و جذب می کند و چیزی برای پرداختن به امر آخرت و زندگی جاویدان او باقی نمی گذارد. افرادی را می بینیم و می شناسیم که تا آخرین لحظات عمر چنان غرق در خیالات واهی و آرزوهای دور و دراز بودند که حتی لحظه‌ای نتوانستند به امر تربیت فرزندان خود پردازنند، تا گامی در راه تهدیب نفس بردارند.

از شگفتیهای این آرزوها این است که هر چه انسان پیشتر می رود جاذبه‌های کاذب آن بیشتر می شود و امواج غرور و غفلت آن سهمگین تر می گردد.

این همان است که قرآن مجید در باره آن خطاب به پیامبر اسلام، در اشاره به وضع گروهی از کفار می فرماید: «ذَرْهُمْ يَأْكُلُوا وَ يَتَمَّنُوا وَ يُلْهِهِمُ الْأَمَلُ فَسُوفَ يَعْلَمُونَ»، آنها را به حال خود واگذار! تا بخورند و از لذت‌های این زندگی مادی بهره گیرند و آرزوها (ی دراز)، آنها را در غفلت فرو برد، ولی به زودی خواهند فهمید، (۲) (که چه اشتباه بزرگی کرده اند و چه فرصت‌های پر ارزشی را جاهلانه از دست داده اند).

در کلمات قصار نهج البلاغه آمده است: «من أطالت الأمل أساء العمل، آن کس که آرزوهای خود را طولانی کند، مرتكب اعمال بدی می شود». (۳)

با استفاده از اسباب مشروع، هرگز نیل به آن آرزوها امکان پذیر نیست، و فقط، از طریق آمیختن حلال به حرام و پایمال کردن حقوق دیگران و به فراموشی سپردن

ص: ۱۹۸

۱-۱) سوره نازعات، آیات ۴۰-۴۱.

۲-۲) سوره حجر، آیه ۳.

۳-۳) نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۳۶.

فرمان خدا تنها به بخشی از ان خواهند رسید.

در آخر خطبه ۸۶ نهج البلاغه، حضرت با تعبیر بسیار گویایی در این زمینه به همه انسانهایی که طالب سعادتند، هشدار داده است، و می فرماید: «و اعلموا! أَنَّ الْأَمْلَ يَسْهُى الْعُقْلَ وَ يَنْسِي الدُّكْرَ فَأَكَذَبُوا الْأَمْلَ! إِنَّهُ غُرُورٌ وَ صَاحِبٌ مَغْرُورٌ، بَدَانِي! آرزوهای دراز، عقل را گمراه می سازد و یاد خدا را به فراموشی می سپرد.

بنا بر این به این گونه آرزوها اعتنا نکنید که فریب است و دارند این آرزوها فریب خورده است».

این مسئله، به قدری اهمیت دارد که امام علیه السلام در خطبه ۸۱، آن را رکن اصلی زهد می شمرد و می فرماید: «أَيَّهَا النَّاسُ! لِزَهَادَةِ قُصْرِ الْأَمْلِ وَ الشَّكْرِ عَنِ النَّعْمِ وَ التَّوْرَعِ عَنِ الْمُحَارَمِ، إِنَّ مَرْدَمًا! إِنَّهُ دَرْسٌ لِلْخَلَاصَةِ مَمْشُودٌ: كَوْتَاهِي آرزوها، وَ شَكْرٌ گَذَارِي در مقابل نعمتها و پرهیز از گناهان». آرزوهای آدمی، همیشه، فراتر از عمر و امکان و قدرت او است و به همین دلیل، هوا پرستان و دنیا طلبان هرگز به آرزوی نهایی خود نمی رستند و غالباً به هنگام جان دادن با ناراحتی و زجر فراوان دنیا را وداع می گویند.

بزرگ معلم جهان انسانیت، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم این مطلب را در ضمن مثال جالب و روشنی بیان کرده است. آن حضرت روزی سه قطعه چوب را گرفت، یکی را در پیش روی خود بر زمین فرو نشاند و دومی را کمی آن طرف تر، ولی سومی را بسیار دورتر قرار داد. سپس رو به یاران کرد و فرمود: «می دانید اینها چیست؟» عرض کردند: خدا و پیامبرش، آگاه تر است. حضرت فرمود: «این قطعه چوبی که در برابر من قرار داد، بمنزله انسان است، و قطعه دوم - که کمی از آن دورتر است به منزله اجل و پایان زندگی است و اما آن قطعه سوم - که در فاصله دوری قرار دارد - آرزوها است که انسان، به سراغش می رود، ولی اجل پیش از رسیدن به آن مانع و حائل می شود. (۱)

ص: ۱۹۹

(۱) تنبیه الخواطر، صفحه ۲۲۶ (به نقل از میزان الحكمه، جلد ۱، صفحه ۱۴۳).

البته نباید فراموش کنیم که اصل وجود آرزو و امید به آینده برای انسانها انگیزه حرکت و تلاش و کوشش و فعالیت است. وجود امید و آرزو در انسان عیب نیست، بلکه حسن است و بدون آن زندگی کردن بسیار مشکل است، اما آنچه مایه بدبختی می شود، آرزوهای غیر منطقی و بیش از حد و دور و دراز است.

این، همان چیزی است که در حدیث معروف پیامبر، به عنوان یک اصل اساسی آمده است. آن حضرت فرموده: «الأمل رحمة لأمّتي و لولاأمل ما رضعت والدته ولدتها ولا غرس شجرها، امید به آینده و آرزو، مایه رحمت برای امت من است. اگر نور امید نبود هیچ مادری، فرزندش را شیر نمی داد و هیچ باغبانی نهالی نمی کاشت». (۱)

بنا بر این وظیفه معلمان اخلاق، در اینجا سنگین است، چرا که باید از یک سو چراغ امید به آینده و آرزو را در دلها فروزان کنند و از سوی دیگر آن را در حد معقول و منطقی محدود سازند.

آرزوهای منطقی و معقول آن است که به مقدار نیاز انسان و در حد قدرت و توان او باشد و او را به گونه ای مشغول نکند که از اهداف اصلی حیات بماند.

اسلام هرگز با برنامه ریزی برای آینده مخالف نیست، به خصوص برای کارهای اجتماعی که مایه سربلندی جامعه مسلمانان و عدم وابستگی آنها به دشمنان اسلام است. چنین کاری، نه تنها مذموم نیست، که نوعی عبادت محسوب می شود. در زندگی فردی نیز عاقبت اندیشی کار مقبولی است و همان چیزی است که در روایات به «حزم» تعبیر شده است.

آنچه در اسلام مذموم شده در واقع یک چیز است و آن، این است که انسان چنان غرق آرزوها شود که آخرت را به فراموشی بسپارد و تمام توان و نیروی خود را در آرزوهایی که هرگز به آن نمی رسد، صرف کند.

صفحه ۲۰۰

(۱) بحار الانوار، جلد صفحه ۱۷۳، ۱۷۴.

قال السيد الشریف رضی الله عنہ و اقول: إنه لو كان كلام يأخذ بالاعناق الى الزهد في الدنيا ويضطر الى عمل الآخرة، لكن هذا الكلام و كفى به قاطعا لعلاقة الآمال وقادحا زناد الاتعاظ والازدجار و من أعجبه قوله عليه السلام: «ألا و إنّ اليوم المضمار و غدا السباق، و السبقة الجنّه و الغایه النّار»، فإن فيه -مع فخامه اللفظ و عظم قدر المعنى و صادق التمثيل، و الواقع التشبيه - سرّا عجیبا و معنی لطیفا، و هو قوله عليه السلام:

«و السبقة الجنّه، و الغایه النّار» فخالف بين اللفظين لاختلاف المعینین و لم یقل:

«السبقة النّار». كما قال، «السبقة الجنّه»، لأن الاستباق انما يكون الى امر محبوب و غرض مطلوب و هذه صفة الجنّه و ليس هذا المعنی موجودا فی النار، نعود بالله منها...! مرحوم سید رضی (قدس سره) در پایان این خطبه توضیحاتی به این شرح بیان فرموده است:

من می گوییم اگر سخنی باشد که در دنیا مردم را با نهایت قوت، به سوی زهد بکشاند و به عمل کردن برای آخرت و ادار سازد، همین گفتار (مولا امیر مؤمنان علی عليه السلام در این خطبه) است که می تواند علاقه انسان را از آرزوهای دراز قطع کند و جرقه بیداری و تنفر از اعمال زشت را در دل ها برافروزد.

از شکفت آورترین جمله های این خطبه، این جملات است: «ألا و إنّ اليوم المضمار و غدا السباق و السبقة الجنّه و الغایه النّار»، (آگاه باشید! امروز روز تمرین و آمادگی و فردا روز مسابقه است. جایزه برنده گان بهشت و سرانجام

عقب ماندگان، آتش دوزخ است،) زیرا امام عليه السلام با این که در این گفتارش الفاظ بلند و معانی والا و تمثیل دقیق و تشییه بجا به کار برده، سری عجیب و معنایی لطیف در این نهفته است و آن جمله «و السیبقة العجنه، و الغایه النار» است. امام میان دو لفظ «السیبقة» و «الغایه»، به خاطر اختلاف معنای ظریف آنها، جدایی افکنده و در مورد بهشت فرمود: «السیبقة العجنه» ولی در مورد جهنّم نفرموده است: «السیبقة النار»، زیرا سبقت جستن در مورد امری دوست داشتنی است و این از ویژگیهای بهشت است که در مورد آتش دوزخ - که به خدا از آن پناه می‌بریم - وجود ندارد. (به همین دلیل امام نفرموده است: «السیبقة النار»، بلکه فرموده: «الغایه النار»، زیرا مفهوم الغایه (پایان) مفهوم گسترده‌ای است که در هر مورد ممکن است به کار رود، خواه مسیر بخش باشد یا نه)...! در واقع این واژه مانند واژه «مسیر» و «مال» است (که به معنای «سرانجام» می‌آید). همان گونه که خداوند می‌فرماید: «قُلْ تَمَتَّعُوا فِإِنَّ مَّا يَرَكُمْ إِلَى النَّارِ» - به کافران بگو: بهره بگیرید که مصیر (سرانجام) شما به سوی آتش است - روش است که در این گونه موارد، جایز نیست که گفته شود: سبقکم إلى النار، (مسابقه شما به سوی آتش است). باز در این خطبه دقّت کن! که باطنش شگفت آور و عمقش زیاد و لطیف است: غالب کلمات مولیٰ علیه السلام این طور است.

در بعضی از نسخه‌های نهج البلاغه، به جای «سبقه» («سبقه») (به ضم سین) آمده است. «سبقه» نزد عرب، به جایزه ای گفته می‌شود که برای برنده مسابقه می‌گذارند و معنای هر دو لفظ، به هم نزدیک است، چرا که جایزه را برای کار مذموم قرار نمی‌دهند، بلکه برای کار خوب و پسندیده قرار داده می‌شود.

خطبہ بیست و نهم: بعد از حمله ضحاک بن قیس-یکی از دوستان معاویه-به کاروان حاجیان خانه خدا، و دعوت مردم به قیام

اشاره

و من خطبہ له علیه السّلام

بعد غاره الضّحاک بن قیس-صاحب معاویه-علی الحاج بعد قصّه الحكمین

(۱)

و فیها یستنهض اصحابه لما حدث فی الأطراف این بخشی از خطبہ ای است که امام، بعد از حمله ضحاک بن قیس-یکی از دوستان معاویه-به کاروان حاجیان خانه خدا، بعد از داستان حکمین، بیان فرمود و در این خطبہ، به یارانش فرمان می دهد تا در برابر حوادثی که در اطرافشان می گذرد، به پا خیزند.

خطبہ در یک نگاه

همان گونه که در ذکر اسناد خطبہ آمد، بعضی از محققان، این خطبہ را بخشی از خطبہ ۲۷ دانسته اند. به نظر می رسد که واقعیت امر، چنین است، زیرا حال و هوای هر دو خطبہ یکی است و هر دو نشان می دهنند که مردم کوفه و عراق، در برابر حملات ایدایی معاویه و شامیان بسیار سست و خونسرد بودند، گویی نمی دانستند

ص: ۲۰۳

۱- ۱) به گفته مصادر نهج البلاغه، این خطبہ از خطبہ های معروفی است که بسیاری از علماء و دانشمندانی که قبل از سید رضی می زیستند آن را نقل کرده اند که از میان آنها بزرگان زیر را می توان نام برد: ۱) ابو عثمان جاحظ در البیان و التبیین، جلد ۱، صفحه ۱۷۰. ۲) ابن قتیبه دینوری در الإمامه و السیاسه، جلد ۱، صفحه ۱۵۰. ۳) ابن عبد ربّه در عقد الفرید، جلد ۴، صفحه ۳۸۰. ۴) بلاذری در کتاب أنساب الأشراف، (در شرح زندگی علی علیه السّلام)، صفحه ۳۹۱ (البته با تفاوت‌هایی با آنچه در نهج البلاغه آمده است). شارح خوبی می گوید: از بحار الانوار، و احتجاج و ارشاد، استفاده می شود که این خطبہ، بخش دیگری از همان خطبہ ۲۷ است. شرح نهج البلاغه، خوبی، جلد ۴، صفحه ۲۱.

در اطرافشان چه می گزد و غارتگران شام چه می کنند! امام، با ناراحتی شدید برای بیدار کردن افکار خفته و ارواح سست و تنبل آنها با شلاطهای آتشین سخن، آنها را زیر ضربات پی در پی خود قرار می دهد، شاید به خود آیند و خطری را که از سوی شامیان خونخوار آنها را تهدید می کند درک کنند و در برابر آنها بپا خیزند.

ابن ابی الحدید، چنین نقل می کند:

بعد از جریان حکمیت، بار دیگر امیر مؤمنان علیه السلام برای نبرد با معاویه آماده شد.

وقتی این خبر به گوش معاویه رسید، به وحشت افتاد و نیروهای خود را برای مقابله با امام علیه السلام فرا خواند. این وحشت زمانی افزایش یافت که خبر حرکت علی علیه السلام از کوفه و عبورش از نخلیه به گوش معاویه رسید.

معاویه برای ایجاد رعب و وحشت، ضحاک بن قیس فهری را خواست و به او دستور داد به طرف کوفه حرکت کند و هر کس را که در اطاعت علی علیه السلام می بیند، مورد هجوم قرار دهد و اموالشان را غارت کند. در هیچ جا توقف نکند. اگر روز را در شهری به سر می برد، شب را در جایی دیگر باشد، ولی هرگز در برابر نیروهایی که برای مقابله با او بسیج شده اند، مقاومت نکند.

ضحاک، با حدود چهار هزار نفر نیرو حرکت کرد و هر جا رسید به قتل و غارت پرداخت و هر کس را در اطاعت امام علیه السلام دید کشت به کاروان حاجیان خانه خدا حمله برد و آنها را غارت کرد. عمرو بن عمیس - برادر زاده «عبد الله بن مسعود» (صحابی معروف) - را با گروهی از یارانش در نزدیکی قطفانه شهید کرد. وقتی این خبرها به امیر مؤمنان علی علیه السلام رسید، مردم را برای مقابله با این تهاجم توأم با وحشی گری فرا خواند. هنگامی که گروهی سستی نشان دادند، حضرت خطبه بالا را ایراد فرمود. (۱)

ص: ۲۰۴

(۱) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، جلد ۲، صفحات ۱۱۳-۱۱۷.

اشاره

أَيّهَا النّاسُ الْمُجَمِّعُهُ أَبْدَانَهُمْ، الْمُخْتَلِفُهُ أَهْوَاؤُهُمْ! كَلَامُكُمْ يُوهِي الصَّيْمَ الصَّيْمَ لَابْ، وَ فَعْلُكُمْ يَطْمَعُ فِيكُمْ الْأَعْدَاءُ! تَقُولُونَ فِي
الْمَجَالِسِ:

كَيْتُ وَ كَيْتُ، فَإِذَا جَاءَ الْقَتَالَ قَلْتُمْ: حِيدِي حِيادِ! مَا عَزَّتْ دُعَوَهُ مِنْ دُعَاكُمْ، وَ لَا- اسْتِرَاحَ قَلْبُ مِنْ قَاسِاكُمْ، أَعْالِيلُ بِأَضَالِيلٍ وَ
سَائِلَتُمُونِي التَّطْوِيلُ، دِفَاعُ ذِي الدِّينِ الْمَطْوُلُ.

ترجمه

ای مردمی که بدنها یتان جمع و افکار و خواسته هایتان پراکنده است! سخنان (داع) شما، سنگ های سخت را در هم می شکند، ولی اعمال (سست) شما دشمنان تران را به طمع می اندازد. در مجالس خود (داد سخن می دهید و رجز می خوانید)، می گویید: «چنین و چنان خواهیم کرد»، اما هنگامی که لحظه پیکار با دشمن فرا می رسد، می گویید: «ای جنگ! از ما دور شو!» آن کس که شما را (برای دفاع از حق) فرا خواند، پاسخ آبرو مندانه ای نمی شنود. و آن کس که شما را با قهر و زور (برای جهاد و انجام وظیفه) در فشار بگذارد، قلبش آرامش نمی یابد. شما پیوسته به بهانه های گمراه کننده متول می شوید و تعلل می ورزید و از من می خواهید که جهاد را به تأخیر اندازم، مانند بدھکاری که (بر اثر سستی و سهل انگاری از ادائی دین خویش ناتوان شده) و از طلبکار خود پیوسته تمدید و مهلت می خواهد!

اشاره

همان گونه که در بالا، تحت عنوان «خطبه در یک نگاه» آمد، امام علیه السلام این خطبه را در شرایط بسیار سخت و بحرانی ایراد فرموده است، در شرایطی که دشمن جسور و غارتگر برای تضعیف روحیه مردم عراق، در هر گوش و کنار به حملات ایدزایی و غافلگیرانه پرداخته بود و امام علیه السلام که راه چاره را در یک حرکت قوی و تهاجم همه جانبه می دید، به آماده ساختن مردم مشغول بود، ولی ناتوانی و سستی و ضعفی- که به علل گوناگون بر آن گروه مسلط شده بود- امکان تشکیل چنین نیرویی را سلب کرده بود.

امام علیه السلام چاره ای جز این نداشت که از آخرین حربه برای بسیج این گروه سست و پر ادعای کم قدرت، استفاده کند و آنان را زیر ضربات شلاق ملامت قرار دهد، شاید به خود آیند و خطراتی را که از هر سو آنها را احاطه کرده است با چشم خود ببینند.

در نخستین جمله این خطبه امام علیه السلام انگشت روی عامل اصلی این ضعف و زبونی و ذلت می گذارد و به موشکافی این نکته مهم می پردازد و آن ناهماهنگی میان گفتار و عمل است که از ضعف اعتقاد باطنی به اهداف والا و آرمان های مقدس، سرچشم می گیرد. امام آنها را مخاطب ساخته، چنین می فرماید:

«ای مردمی که بدن هایتان جمع و افکار و خواسته هایتان پراکنده است! أَيُّهَا النَّاسُ الْمُجَمَّعُهُ أَبْدَانُهُمْ، الْمُخْتَلِفُهُ أَهْوَاؤُهُمْ ! سخنان (داع) شما، سنگهای سخت را در هم می شکند، ولی اعمال (سست) شما، دشمنان را به طمع می اندازد، کلامکم یوهی (۱) الضم (۲) الضي لاب، و فعلکم یطعم فیکم الأعداء! آری، بد بختی و زبونی و ذلت شما از اینجا سرچشم می گیرد که روح وحدت از

صف: ۲۰۶

- ۱-۱) «یوهی» از ماده «وهی» به گفته مقایيس در اصل به معنای سستی است و به همین دلیل هر سخن سستی را «واهی» می گویند و از آنجا که سستی، سبب متلاشی شدن می گردد، این واژه به معنای «پارگی» و از هم گستران «نیز آمده است.
- ۲-۲) «ضم» جمع «اصم» به معنای کر و ناشنوا است و در اینجا مراد سنگهای سخت و نفوذ ناپذیر است، گویی گوش شنوا برای چیزی ندارد و «صلاب» جمع «صلب»، به معنای «محکم» تأکیدی بر آن است.

میان شما رخت بر بسته است. شما ظاهرا جمع و متعدد، اما در باطن تنها و پراکنده. همین امر سبب شده که به جای عمل و کار به لفاظی و رجز خوانی و سخنان داغ و آتشین بسته کنید، همان کاری که در هر جامعه ای آشکار شود از درون فرو می ریزد و در مددتی کوتاه همه سرمایه های خود را از دست می دهد. در مجالس خود، (داد سخن می دهید و رجز می خوانید)، می گویید: «چنین و چنان خواهیم کرد»، اما هنگامی که لحظه پیکار با دشمن فرامی رسد، می گویید: «ای جنگ! از ما دور شو دور شو!»، *تقولون فی المجالس*: کیت و کیت (۱)، *إِذَا جَاءَ الْقَتْالَ قُلْتُمْ حِيدَى حِيَادَ* (۲)! این در واقع یکی از صفات بارز منافقان و افراد دو چهره و سست و بی اراده است که در مجالس خصوصی و عمومی داد سخن می دهنند و از شجاعت و شهامت و تصمیم اراده قاطع بحث می کنند، اما گویی تمام قدرت آنها در زبان آنها خلاصه می شود و به هنگام ورود در میدان مبارزه چنان ضعف و سستی از خود نشان می دهند که گویی فریاد می زنند: «ای مبارزه! از ما دور شو! از ما فاصله بگیر!» اصلاً از ورود در میدان مبارزه وحشت دارند و با بهانه های مختلف از آن فرار می کنند.

آری، این گونه است حال منافقان بزدل و آنها که پر می گویند و اراده ای برای انجام کار ندارند.

جمله «*حِيدَى حِيَاد!*» در اصل، از ماده «*حید*»، به معنای «تنفر و کناره گیری از چیزی» است و نقطه مقابل آن، «*فِيَحِيِّ فِيَاح*» است که به معنای «توجه و ترغیب کردن به چیزی» است. بنا بر این، ممکن است مخاطب در «*حیدى حياد!*»، لشکریان و مبارزان باشند که افراد منافق و سست عنصر، آنها را به کناره گیری از میدان دعوت

ص: ۲۰۷

۱ - ۱) «کیت و کیت» از ماده «تکیت» به معنای «آماده ساختن جهاز شتر، یا پر کردن ظرف آب» است، ولی تعبیر به «کیت و کیت» معمولاً در مواردی گفته می شود که انسان می خواهد با حرف همه چیز را درست کند.

۲ - ۲) «*حیدى*» صیغه فعل امر از ماده «*حیود*» است. و واژه «*حید*» اسم فعل است، مانند «*نزل*» که به معنای «انزل» است. بنا بر این هر دو واژه «*حیدى*» و «*حیاد*»، یک مفهوم را می رسانند و تأکید هم است و به معنای «دور شو و کناره بگیر!» است.

می کنند و به عکس افراد توانمند، ندای دعوت به مبارزه را با «فیحی فیاح» سر می دهند.

این احتمال نیز داده شده است که آنها به جنگ می گویند: «از ما دور شو!» و این، نهایت وحشت آنها را از مبارزه با دشمن می رساند.

و نیز احتمال دارد که آنها با این جمله خودشان را مخاطب می سازند و به خودشان توصیه می کنند که هر چه زودتر دور شوید و کناره گیری کنند.

این گروه همانند منافقان عصر پیامبرند که در سوره احزاب در باره آنها چنین می خوانیم: «قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوَّقِينَ مِنْكُمْ وَ الْقَافِلَيْنَ لِإِخْوَانِهِمْ هَلْمَ إِلَيْنَا وَ لَا يَأْتُونَ الْبَلَاسَ إِلَّا قَلِيلًا» «أَشِحَّةٌ عَلَيْكُمْ فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ رَأَيْتُهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ تَدْوُرُ أَعْيُنُهُمْ كَالَّذِي يُغْشِي عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَقُوكُمْ بِالْسِّنَنِ حِمَادٍ أَشِحَّةٌ عَلَى الْخَيْرِ أُولَئِكَ لَمْ يُؤْمِنُوا فَأَخْبَطَ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ وَ كَانَ ذلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا».

خداؤند، کسانی را که مردم را از جنگ باز می داشتند و آنها ی را که به برادران خود می گفتند: «به سوی ما آید» (و از معركه جنگ کناره گیری کنید)! به خوبی می شناسد. آنها (افرادی ضعیفند) جز اند کی، پیکار نمی کنند. آنها در همه چیز نسبت به شما بخیلنند و هنگامی که ترس و وحشتی پیش آید، می بینی آن چنان به تو نگاه می کنند و چشمها یشان در حدقه (بی اختیار) می چرخد که گویی می خواهند قالب تهی کنند، اما هنگامی که خوف و ترس فرو نشست، زبانهای تند و حشن خود را با انبوهی از خشم و غصب بر شما می گشایند (و سهم خود را از غائم طلبکار می شوند) در حالی که در آن نیز حریص و بخیلنند. آنها هر گز ایمان نیاورده اند، از این رو خداوند اعمالشان را حبط و نابود کرد و این کار بر خدا آسان است. (۱)

اگر تنها معدودی از یاران پیامبر اسلام چنین بودند، باید گفت متأسیفانه اکثریت مردم کوفه - که لشکریان امام علیه السلام را تشکیل می دادند - این گونه بودند. حضرت،

صفحه ۲۰۸

«آن کس که شما را(برای دفاع از حق) فرا خواند، پاسخ آبرومندانه ای نمی شنود و آن کس که شما را با قهر و زور(برای جهاد و انجام وظیفه) در فشار بگذارد قلبش آرامش نمی یابد، ما عزّت دعوه من دعاکم، و لا استراح قلب من قاساکم ». این سخن، در واقع، پاسخ به کسانی است که ممکن است بر این گونه خطبه های امام علیه السّلام خرده بگیرند که چرا آن حضرت تنها به موقعه بسنده می کند؟ چرا با فشار و تهدید آنان را زیر پرچم جهاد گردآوری نمی کند، آن گونه که در بسیاری از کشورهای دنیا به هنگام بروز جنگ معمول است؟ امام علیه السّلام در پاسخ می فرماید: اگر شما را آزاد بگذارم و از طریق دعوت به جهاد وارد شوم پاسخ مناسبی نمی دهید و اگر با شدت و فشار شما را فرا خوانم، واکنشی که قلب را آرامش بخشد نشان نخواهید داد، چرا که افرادی سست و لجوچ هستند و چنین افرادی با این گونه روحیات، بزرگترین مایه در دسر برای فرماندهان و پیشوایانند.

البته تاریخ نشان داده که همین مردم کوفه، تحت فشار ظالمانه بنی امیه، ابن زیادها و حجاج‌ها، در مسیرهای تعیین شده به راه می افتادند، چرا که جان و مال و ناموس خویش را در خطر می دیدند، ولی این کاری نبود که پیشوای عادلی مانند علی علیه السّلام انجام دهد.

حضرت باز در ادامه سخن می افزاید: «شما پیوسته به بهانه های گمراه کننده متولّ می شوید و تعلّل می ورزید»، اعمالیل باضایل (۱) و از من می خواهید که جهاد را به تأخیر اندازم، مانند بدھکاری که (بر اثر سستی و سهل انگاری از ادائی دین خویش ناتوان شده) از طلبکار خود پیوسته تمدید و مهلت می خواهد، و سألتمنونی التّطويل، دفاع ذی الدّین المطول.

ص: ۲۰۹

۱-۱) «اعالیل» جمع «اعلوه» به معنای اموری است که انسان به بهانه آن تعلّل می ورزد. و «اضایل» جمع «اضلوله» به معنای اموری است که اسباب ضلالت است، یعنی شما برای گمراه ساختن خود و دیگران، به اسباب بی اساسی متشبّس می شوید.

آری، افراد ضعیف و سست عنصر و پر گو و پر ادعاء، همیشه چنینند. تمام همshan در این است که با انواع بهانه‌ها، از انجام وظایف مهم و سنگین سربیچی کنند و سستی و زبونی خویش را در پرده‌ای از عذرها واهی و گمراه کننده بپوشانند.

پیوسته امروز و فردا کنند و فرصتها را از دست بدهنند.

درست شیوه همین معنا را در گروهی از منافقان و عافیت طلبان عصر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌بینیم که قرآن در باره آنها افشاگری کرده، ریشه اصلی درد آنها را چنین بازگو می‌کند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ أَنْفِرُوا فِي سَيِّلٍ اللَّهِ اثْأَلَتْنَا إِلَى الْأَرْضِ أَرَضِيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ».

ای کسانی که ایمان آورده اید! چرا هنگامی که به شما گفته می‌شود: «به سوی جهاد در راه خدا، حرکت کنید!» بر زمین سنگینی می‌کنید (و سستی به خرج می‌دهید)? آیا به زندگی دنیا به جای آخرت راضی شده اید؟ با این که متع زندگی دنیا در برابر آخرت، جز اندکی نیست. (۱)

نکته: عوامل سستی کوفیان

این سؤال برای بسیاری مطرح است که چرا باید لشکر کوفه با داشتن پیشوایی عادل، حکیم، مدبر و جنگ دیده مانند امیر مؤمنان علی علیه السلام، این چنین سستی و ضعف از خود نشان دهد، اما شامیان تحت سلطه حاکمان جبار بنی امیه قدرت و قوت نشان دهند؟ پاسخ این سؤال را - همان گونه که در سابق اشاره کرده ایم - باید در بافت اجتماعی آن مردم پیدا کرد. کوفه سابقه تاریخی نداشت، بلکه شهر جدید التأسیسی بود که گروه‌های زیادی از اقوام مختلف با فرهنگ‌های متفاوت در آن اجتماع کرده

صف: ۲۱۰

(۱) سوره توبه آیه، ۳۸.

بودند، و ای بسا، که در میان آنها رقاتهای پنهان و آشکاری نیز وجود داشت، بخلاف شامیان که دست نخورده و یکپارچه بودند.

اضافه بر این، گروه زیادی از منافقان و دشمنان اسلام، از مدینه و نقاط دیگر، در آنجا جمع شده بودند و با وسوسه های شیطانی، برای تفرقه افکنی و تضعیف روحیه آنها تلاش می کردند.

از سوی سوم، فتوحات اسلامی ثروت زیادی را به آنجا کشانده بود و طبیعت ثروت، رفاه طلبی و عافیت جویی است که با طبیعت جهاد و رزم و پیکار سازگار نیست.

به این دلیل آنها پیوسته به دنبال عذر و بهانه می گشتند تا از زیر بار جهاد، حتی در لحظات حساس و سرنوشت ساز، شانه تهی کنند، که سرانجام گرفتار پیامدهای دردناک این سستی و رفاه طلبی شدن و پیکر آنها در زیر ضربات شلاق حکام ظالم بنی امیه، مجروح و خسته شد.

آری، اگر پیشوایی پیدا می شد که بیت المال را بی حساب در اختیار ثروت اندوزان و رفاه طلبان می گذارد، به دنبال او راه می افتادند، ولی امیر مؤمنان علی علیه السلام کسی نبود که در برابر چنین گناه عظیمی تسلیم شود و رضای خدا را به رضای خلق بفروشد، از این رو در یکی از خطبه های دیگر نهج البلاغه- که احتمالاً جزوی از خطبه مورد بحث است- آنها را مخاطب ساخته، چنین می فرماید:

«و إنّي لعالم بما يصلاحكم و يقيّم أودكم و لكنّي لا أرى إصلاحكم بإفساد نفسى، من مى دانم چه چیز شما را اصلاح مى کند و کجی شما را (ظاهر) راست می سازد، ولی من هرگز اصلاح (ظاهر) شما را با تباہ ساختن نفس خویش جائز نمی دانم». (۱)

ص: ۲۱۱

۱- (۱) نهج البلاغه، خطبه ۶۹

اشاره

لَا يَمْنَعُ الظَّالِمُ الْذَّلِيلَ! وَلَا يَدْرِكُ الْحَقَّ إِلَّا بِالْجَدِّ! أَيْ دَارَ بَعْدَ دَارِكُمْ تَمْنَعُونَ وَمَعَ أَيِّ إِمَامٍ بَعْدِ دَارِكُمْ تَقَاتِلُونَ؟ الْمَغْرُورُوَاللهُ! مَنْ غَرَّتْمُوهُ، وَمَنْ فَازَ بِكُمْ، فَقَدْ فَازَوَاللهُ! - بِالسَّهْمِ الْأَخِيبِ، وَمَنْ رَمَى بِكُمْ فَقَدْ رَمَى بِأَفْوَقِ نَاصِلٍ.

ترجمه

افراد ضعیف و ناتوان، هرگز نمی توانند ستم را از خود دور کنند، و حق جز با تلاش و کوشش به دست نمی آید. از کدامین خانه بعد از خانه خود دفاع می کنید؟ (آیا برتر از دار الاسلام جایی هست؟) و همراه کدام امام و پیشوای بعد از من به مبارزه با دشمن بر می خیزید؟ (آیا امامی آگاهتر و عادل تر از من سراغ دارید؟) به خدا سوگند فریب خورده واقعی کسی است که فریب شما را بخورد و آن کس که بخواهد به وسیله شما پیروز شود به خدا سوگند همانند کسی است که در قرعه کشی و بخت آزمایی، برگ نابرنده ای نصیبیش شود! و کسی که بخواهد به وسیله شما تیری به سوی دشمن پرتاب کند، همانند کسی است که با تیر سر و ته شکسته تیر اندازی می کند.

شرح و تفسیر

اشاره

در این فراز امام علیه السلام نخست به یک اصل بسیار مهم در زندگی انسان ها اشاره کرده، می فرماید: «افراد ضعیف و ناتوان، هرگز نمی توانند ستم را از خود دور کنند،

و حق جز با تلاش و کوشش به دست نمی آید، لا یمنع الضیم (۱) الذلیل! او لا یدرک الحق إلا بالجَدِّ! سزاوار است که این دو جمله را با آب طلا بنویسند و هر روز و هر شب برای مردم ستمدیده جهان تکرار کنند تا جزء فرهنگ آنها شود و در اعماق روح و خون آنها نفوذ کند.

آری، ستمگران جهان هر گز به افراد ذلیل و ناتوان رحم نکرده و حق آنها را با میل و رغبت به آنان تقدیم نمی کنند. حق گرفتی است و با تلاش و کوشش و ایثار و فداکاری باید آن را به چنگ آورد. باید فراموش کرد که با زورمندان و ستمگران جز با زبان زور نمی توان سخن گفت.

اصولاً طبیعت زندگی این جهان چنین است که در راه رسیدن به مقاصد عالی مادی و یا معنوی، موانع فراوانی وجود دارد و آن کس که با این موانع پیکار نکند و ضعف و سستی نشان دهد، هر گز به مقصد خواهد رسید.

سپس امام علیه السیلام برای قطع بهانه جویی آنان به این نکته اشاره می کند که شما منتظر چه هستید؟ «از کدامین خانه، بعد از خانه خود دفاع می کنید؟ (آیا بالا-تر و برتر از دارالاسلام، جایی هست؟) و همراه کدام امام و پیشوای داشتند از من به مبارزه (با دشمن) بر می خیزد؟» (آیا امامی، آگاه تر و عادل تر و پر تجربه تر از من سراغ دارید؟) ای دار بعد دار کم تمنعون و مع ای امام بعدی تقائلون؟ آری، اگر شما از خانه خود که دارالاسلام است دفاع نکنید از هیچ چیز دفاع نخواهید کرد و اگر همراه من آمده پیکار با دشمن نشوید، با هیچ کس نمی توانید این برنامه را اجرا کنید. همیشه باید ذلیل و ناتوان و اسیر چنگال دشمن باشید و ابتکار عمل در دست آنها باشد و شما همانند بردگان بی اختیار در دست آنها باشید.

در واقع امام می خواهد آنها را با هر چیزی که به آن پایینند تحریک و تشویق کند، اگر طرفدار حق هستند، حق بدون تلاش و کوشش به چنگ نمی آید و اگر

ص: ۲۱۴

۱- (۱) ضیم، به معنای «ظلم و ستم» آمده است.

علاقمند به خانه و لانه و وطن خویشند، آن هم بدون مبارزه با دشمنان محفوظ نمی ماند و اگر علاقمند به امام و پیشوایتان هستید، کدام امام و پیشوای بختر از آنچه دارید پیدا می شود؟ پس درد شما چیست؟ و مشکل شما کجا است؟ امام علیه السلام در ادامه این سخن آنها را به خاطر مکر و فریب و سستی و بی تفاوتی شان شدیدا مورد سرزنش قرار می دهد، می فرماید:

«به خدا سو گند! فریب خورده واقعی کسی است که فریب شما را بخورد! المغورو-و الله!-من غرتموه (۱).»

زیرا ممکن است که شخص شیاد فریبکاری، بخشی از سرمایه و زندگی انسان را ببرد یا لباس و خانه او را برباید، اما شما با فریبکاری خود همه چیز مرا غارت کردید و به تمام سرنوشت مسلمانان پشت پا زدید و عدل و دادگری، پاکی و تقوی، عزّت و سربلندی، حقوق مردم و مستضعفان را بر باد دادید. سپس می افزاید:

«کسی که بخواهد به وسیله شما، پیروز، شود به خدا سو گند! همانند کسی است که در قرعه کشی و بخت آزمایی، برگ نابرندۀ ای نصیش شود، و من فاز بكم، فقد فاز-و الله!-بالسهم الأخیب (۲).»

اشاره به این که کمک و همکاری شما به هیچ وجه حساب شده نیست و کسی که اعتماد بر همکاری شما کند، مانند کسی است که در یک قرعه کشی شرکت کرده که نتیجه آن در پایان، برگ نابرندۀ است.

مسئله قرعه کشی و بخت آزمایی در میان عرب با تشریفات خاصی معمول بوده است. آنها شتری را می خریدند و آن را به قسمتهای متعددی تقسیم می کردند، سپس ده چوبه تیر داشتند که هر کدام از آنها نامی داشت و بر روی آن نوشته شده بود. هفت عدد از تیرها، به ترتیب، برنده یک سهم و دو سهم، تا هفت سهم

صف: ۲۱۵

۱ - ۱) مقدم شدن «المغورو» - که در واقع، خبر مبتدا است - در اینجا، معنای حصر را می رساند، یعنی فریب خورده واقعی، تنها چنین کسی است.

۲ - ۲) «اخیب»، از ماده «خیب»، در اصل، به معنای «محروم شدن و از دست رفتن مطلوب» است و «سهم اخیب» به چوبه تیری می گویند که به هنگام بخت آزمایی علامت باخت را دارد.

(مجموعا بیست و هشت سهم) بود و سه چوبه تیر دیگر، برنده هیچ سهمی نبود و هر کدام از آنها نیز نامی داشت. و در واقع، سهم «اخیب» (چوبه تیر نابرند) عنوانی برای آنها بود.

مجموع این ده تیر را در کیسه ای می کردند و تکان می دادند و به ترتیب به نام ده نفر خارج می کردند. آنها که صاحب تیر برنده می شدند، سهم خود را از گوشت شتر می بردن و آنها که سه چوبه تیر نابرند به نامشان می افتاد، مجبور بودند هر کدام یک سوم بهای شتر را پردازنند، به این ترتیب این سه نفر نه تنها برنده نبودند، بلکه خسارت نیز بر دوش آنها بود.

امام علیه السلام مردم کوفه را که همکاریشان بی ارزش و مبارزه هایشان تو خالی و خسارت بار بود، به آن چوبه های تیر نابرند پر خسارت تشییه می کند، و چه تشییه گویا و ظریفی! حضرت در ادامه سخن به تشییه گویای دیگری می پردازد و می افزاید:

«کسی که بخواهد به وسیله شما تیری به سوی دشمن پرتاب کند، مانند کسی است که با تیر بی پیکان تیر اندازی می کند! و من رمی بکم فقد رمی با فوق ناصل (۱).»

تیر اندازان قدیم که با کمان تیر اندازی می کردند، تیرهایی داشتند که از سه قسمت تشکیل شده بود: چوبه تیر - که اصل تیر را تشکیل می داد - و پرهایی که در انتهای آن بود و سبب می شد چوبه تیر به طور مستقیم به سوی هدف حرکت کند و نوک فلزی که در سر چوبه تیر بود سبب فرو رفتن تیر در هدف می شد.

بدیهی است که اگر تیر نوک فلزی نداشته باشد، علاوه بر این که حرکتش خالی از انحراف نخواهد بود، به هدف هم که می رسد کاری از آن بر نمی آید و آخرین اثرش، مانند اثر شلالی است که بر بدن وارد شود و نیز تیری که آخرش شکسته، روی زه

ص: ۲۱۶

۱ - (۱) «ا فوق ناصل» چوبه تیری است که نه پیکان داشته باشد، نه شکاف آخر، یعنی، نه سر دارد و نه ته، در نتیجه به درد نمی خورد.

قرار نمی‌گیرد و به پیش رانده نمی‌شود و به فرض که نوک فلزی هم داشته باشد، کاری از آن ساخته نیست.

امام در این سخن بر این نکته تأکید می‌کند که شما مردم کوفه، فاقد نیروی اصلی تهاجم بر دشمن – که همان نیروی ایمان و شجاعت و وفاداری و تقوا است – هستید و چنان به زندگی روز مرّه پر زرق و برق خود چسبیده اید که همه ارزش‌ها را به دست فراموشی سپرده اید.

در اینجا نکته قابل توجه این است که «افق» از ماده «فوق» به معنای «تہ چوبه تیر» است که دارای شکافی است و روی زه قرار می‌گیرد و با فشار آن به پیش رانده می‌شود و «ناصل» از ماده «نصل» به معنای فلز تیزی است که بر سر تیر نصب می‌شود. تعبیر «افق ناصل» در موردی گفته می‌شود که چوبه تیر، نه سر داشته باشد و نه ته، که هیچ کاری از آن ساخته نیست، چرا که فقدان یکی از این دو، آن را از کار می‌اندازد، تا چه رسد که هر دو قسمت خراب باشد.

نکته‌ها

۱- حق گرفتنی است

از تعبیری که در جمله «لا یدرك الحق إلا بالجذب» در فراز بالا آمد، این اصل اساسی زندگی انسان‌ها، به خوبی استفاده می‌شود که حق گرفتنی است، نه دادنی، یعنی «در جوامعی که زورمندان و غارتگران حاکمند، یا در کمین حکومتند، هرگز نمی‌توان انتظار داشت که با میل و رغبت حقوق مستضعفان را به آنها بدنهند، چرا که قدرت آنها، اصولاً از غصب حقوق دیگران به دست می‌آید و باز گرداندن حقوق دیگران به آنها، مساوی است با از دست دادن قدرتشان و این، کاری است که هرگز آماده انجام آن نیستند.

اینجاست که امام، به همه ستمدیدگان و محروم‌مان و مستضعفان جهان درس می‌دهد که متحد شوند و به پا خیزند و با تلاش و کوشش، حق خود را از زورمندان

بگیرند و در این راه، به یقین پیروز می شوند، چرا که غاصبان حتی برای حفظ موقعیت خود حاضر به ایثار نیستند، در حالی که مستضعفان و ستمدیدگان هر بھایی را برای احراق حق خویش می پردازنند.

درست است که در دنیای امروز شعارهایی در زمینه حقوق بشر و بازگرداندن حق محرومان به آنها داده می شود، ولی تجربه نشان داده که این شعارها دامی است برای همان قشر محروم و مستضعف و فریب و نیرنگی است برای اغفال آنها و در نتیجه غصب حقوق آنان. بنا بر این، این اصل که «حق را باید گرفت» هم در گذشته صادق بوده و هم امروز و هم فردا و فرداها.

آری، مؤمنان پاکدل و سربلند دست روی دست نمی گذارند تا زورمندان بی رحم تمام سرمایه ها و افتخارات آنها را بر باد دهنند. نزد آنان تن به شمشیر دادن بر تسليیم ذلیلانه در برابر زورمندان غاصب ترجیح دارد.

این همان درسی است که امام حسین علیه السلام در میدان نینوا در روز عاشورا به جهانیان آموخت و در جمله های تاریخی و ماندگارش فرمود: «أَلَا وَ إِنَّ الدُّعَى بْنَ الدُّعَى قَدْ تَرَكَنِي بَيْنَ السَّلَّهِ وَ الَّذِلَّةِ! أَهِيَّهَاتْ مَنِيَ الَّذِلَّةُ! إِنِّي لَكَ لَنَا وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ حَدُودُ طَهْرَتْ وَ حَجُورُ طَابَتْ، أَنْ نَوْثَرَ طَاعَهُ اللَّهُمَّ عَلَى مَصَارِعِ الْكَرَامِ»، «آگاه باشید! مرد آلوده، فرزند آلوده، مرا در میان شمشیر و ذلت مختار ساخته است. هیهات که من ذلت را پیذیرم و او به مقصد خویش برسد! خداوند و رسولش و مؤمنان و نیاکان پاک دامن و مادران پاکیزه، از این ابا دارند که اطاعت لئیمان را بر قربانگاه بزرگواران ترجیح دهیم». (۱)

این که آیات قرآن کرارا مؤمنان را به صبر و استقامت دعوت می کند، در واقع برای همین است. در آیه ۲۱۴ بقره می خوانیم:

«أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا يَأْتِكُمْ مَثْلُ الَّذِينَ حَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسْتَهْمُ الْأَبْسَاءُ وَ الضَّرَاءُ وَ زُلْلُوا حَتَّىٰ يَقُولَ الرَّسُولُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ»

ص: ۲۱۸

(۱) بحار الانوار، جلد ۴۵، صفحه ۸۳.

«مَتَى نَصْرُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ»، آیا گمان کردید داخل بهشت می شوید بی آن که حوادثی همانند حوادث گذشتگان به شما بر سد؟ همانا که گرفتاریها و ناراحتیها به آنها رسید و آن چنان ناراحت شدند که پیامبر و افرادی که ایمان آورده بودند، گفتند: «پس یاری خدا کی فرا می رسد؟» آگاه باشید که یاری خدا نزدیک است. مطالعه تاریخ جنگهای اسلامی، مانند بدرو احمد و احزاب و تبوک و حین نیز این حقیقت را آشکار می سازد که مسلمانان نخستین در عصر پیامبر، اگر شاهد پیروزیهای سریع و پی در پی بودند، همه بدون استثناء در سایه جد و جهد و ایثار و فداکاری بسیار صورت گرفت، درست است که دست حمایت الهی بالای سر آنها بود، ولی از نظر اسباب ظاهر عامل پیروزی تلاش و کوشش آنان بود.

این بک قانون جاودانه تاریخ است نه منحصر به یاران پیامبر و امام حسین علیه السلام بوده و نه مربوط به دیروز و امروز است، بلکه در آینده مانند گذشته نیز این اصل اساسی حاکم است.

۲- دفاع از وطن

هر قدر انسان به تاریخ عصر امیر المؤمنین علی علیه السلام آشناتر می شود و ضعفها و ناتوانی‌های عجیب مردم عراق و کوفه را در آن عصر بررسی می کند، به این حقیقت تلح واقف می گردد که این مردم زبون و ذلیل و نادان چگونه ارزش‌های مکتب این پیشوای بزرگ را با اعمال خودشان به زیر سؤال بردن! به همین دلیل مولا علی علیه السلام برای تحریک آنها و آماده ساختن شان جهت مبارزه با دشمنان خون آشام از تمام وسایل ممکن استفاده می کند، از جمله در فراز بالا روی مسئله وطن و علاقه انسان‌ها به آن تکیه فرموده و می گوید:

«أَيُّ دار بعْد دار كم تمنعون؟، از کدامین خانه و وطن بعد از خانه و وطن خود، دفاع می کنید؟»

اشاره به این که هر انسانی به خانه و وطن خویش علاقه مند است و هنگامی که آن را در خطر جدی بیند، هر کس که باشد، و از هر آیین و مکتبی پیروی کند، برای دفاع از آن به پا می خیزد، اما این روح نیز در شما مرده است.

در اینجا، این سؤال پیش می آید که آیا احترام به وطن در اسلام، به عنوان دارالاسلام بودن است؟ یعنی کشور اسلام، از این نظر که کشور اسلام است، احترام دارد یا نه، وطن ذاتا از دیدگاه اسلام دارای احترامی است که وقتی دارالاسلام بر آن تطبیق کند، احترام آن دو چندان می شود؟ پاسخ این سؤالات را در آیات و روایات می توان پیدا کرد و حکم عقل نیز آن را تأیید می کند. توضیح این که کرارا در آیات قرآن آمده است که «بیرون راندن از وطن، یک ضد ارزش» است. مفهوم آن، این است که وطن ذاتا یک ارزش محسوب می شود. از جمله، آیاتی که بوضوح این معنا را بیان می کند، آیات ۸ و ۹ سوره ممتحنه است، می فرماید:

«لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الدِّينِ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ لَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبْرُوْهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ إِنَّمَا يُنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الدِّينِ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ أَخْرَجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ وَ ظَاهِرُوا عَلَى إِخْرَاجِكُمْ أَنْ تَوْلُوْهُمْ وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ»، «خدا شما را از نیکی کردن و رعایت عدالت نسبت به کسانی که در امر دین با شما پیکار نکردن و از خانه و دیارتان بیرون نراندند، نهی نمی کند، چرا که خداوند عدالت پیشگان را دوست دارد. تنها شما را از دوستی کسانی نهی می کند که در امر دین، با شما پیکار کردن و شما را از خانه هایتان بیرون نراندند، یا به بیرون راندن شما کمک کردن، [نهیتان می کند] از این که با آنها دوستی کنید. و هر کس آنها را دوست دارد، ظالم و ستمگر است.» در این دو آیه، مخصوصاً مسئله اخراج از خانه و وطن، در برابر مقاتله در دین قرار داده شده، که نشان می دهد هر کدام، ارزشی جداگانه دارد.

در آیه ۲۴۶ سوره مبارکه بقره نیز این سخن، از زبان گروهی از بنی اسرائیل نقل

شده است: «قَالُوا وَ مَا لَنَا أَلَا - نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ قَدْ أَخْرِجْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَ أَبْنائِنَا»، آنها، به پیامبر زمان خود گفتند: «چگونه ممکن است که در راه خدا پیکار نکنیم، در حالی که از خانه ها و فرزندانمان رانده شده ایم (شهرهای ما از سوی دشمن، اشغال و فرزندانمان اسیر شده اند؟) این تعبیر نشان می دهد که انگیزه آنها برای جهاد، علاوه بر حفظ آیین الهی، نجات وطن بوده است و پیامبر آنان براین سخن اعتراض نکرد و عملاً بر آن مهر تأیید نهاد. در این باره آیات دیگری نیز هست که طالبان به آنها مراجعه کنند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز هنگامی که می خواست از مکه هجرت کند، سخت ناراحت و منقلب بود. درست است که مکه، ارزش معنوی و الهی فوق العاده ای داشت، ولی به نظر می رسد که علاقه پیامبر به آن شهر جهات متعددی داشت که از جمله علاقه او به زادگاهش بود. خداوند با این جمله او را دلداری داد:

«إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُكَ إِلَى مَعَادٍ»، آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاه باز می گرداند. (۱)

اساساً انسان رابطه مادی و معنوی فراوانی با زادگاه خود دارد و تاریخ زندگیش با آن پیوند ناگسستنی پیدا کرده است. همین پیوند، سبب علاقه او به وطن می شود و همین علاقه، انگیزه حفظ و دفاع و عمران و آبادی آن می گردد.

در حدیثی از امام علی علیه السلام می خوانیم: «عمرت البلدان بحب الأوطان، شهروا با حب وطن آباد می شود». (۲)

در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: «من كرم المرء بكائه، على ما مضى من زمانه و حنينه الى أوطانه، از نشانه های ارزش و شخصیت انسان آن است که نسبت به عمر از دست رفته (که در آن کوتاهی کرده است) اشک بریزید و نسبت به وطنش علاقه مند باشد». (۳)

ص: ۲۲۱

۱-۱) سوره قصص، آیه ۸۵.

۲-۲) بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۴۵.

۳-۳) بحار الانوار، جلد ۷، صفحه ۲۶۴.

حدیث معروف «حب الوطن من الإيمان»، (۱) علاقه به وطن، از نشانه های ایمان است، نیز در منابع مختلفی نقل شده است.

از مجموع آنچه گفته شد، می توان نتیجه گرفت که عشق و علاقه به زادگاه و وطن هم ریشه هایی در قرآن مجید دارد و هم در روایات و هم در منطق عقل ولی این بدان معنا نیست که انسان نسبت به وطن و زادگاهش عشق کورکورانه داشته باشد و اگر فرضا برای تکامل علمی و مادی و معنوی هجرت از وطن ضرورت پیدا کند، متعصبانه از وطن جدا نشود، هر چند به قیمت عقب ماندگی و درماندگی او تمام شود. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم با هجرت خود از مکه- که علاوه بر تمام مزایای معنوی، زادگاه آن حضرت بود- به مدینه که محیط بازتری برای نشر و پیشرفت اسلام محسوب می شد، ثابت کرد که ماندن در وطن همیشه مطلوب نیست و استثناءاتی دارد که باید آن را پذیرفت.

جالب این که پس از فتح مکه، باز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آنجا را برای اقامتگاه خویش انتخاب نکرد و به مدینه بازگشت، چرا که مدینه جایگاه مناسب تری برای مرکزیت اسلام بود. به همین دلیل در حدیث معروفی که در کلمات قصار نهج البلاغه از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل شده می خوانیم که فرمود: (ليس بلد بأحق بك من بلد).

خیر البلاد ما حملک، شهری برای تو شایسته تر از شهر دیگری نیست (و در ضرورت ها باید از وطن هجرت کنی) بهترین شهرها شهری است که تو را پذیرا شود (یعنی وسائل پیشرفت تو را فراهم سازد). (۲).

این نکته نیز قابل توجه است که اگر وطن مادی و جسمانی توأم با وطن معنوی و روحانی گردد و عنوان دارالاسلام به خود بگیرد، عشق و علاقه و احترام به آن، بمراتب افزون تر می گردد و در اینجاست که انگیزه های معنوی و مادی، دست به دست هم می دهند و انسان را برای دفاع از آن تا آخرین نفس آماده می سازند.

ص: ۲۲۲

۱- سفینه البحار، ماده «وطن».

۲- نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۴۴۲.

اشاره

أَصْبَحَتْ وَاللَّهُ أَلا. أَصْدَقْ قَوْلَكُمْ، وَلَا. أَطْمَعْ فِي نَصْرَكُمْ، وَلَا. أَوْعَدْ الْعَدُوَّ بَكُمْ. مَا بِالْكُمْ؟ مَا دَوَاؤُكُمْ؟ مَا طَبَّكُمْ؟ الْقَوْمُ رِجَالٌ أَمْثَالُكُمْ. أَقُولَا بِغَيْرِ عِلْمٍ؟ وَغَفْلَةٌ مِنْ غَيْرِ وَرْعٍ؟! وَطَمْعًا فِي غَيْرِ حَقٍّ؟!

ترجمه

به خدا سوگند! به آنجا رسیدم که گفتارتان را تصدیق نمی کنم و به یاری شما امیدی ندارم و دشمن را به وسیله شما تهدید نخواهم کرد. درد شما چیست؟ داروی شما کدام است؟ طبابت و درمانتان از چه راهی میسر است؟ این گروه (شامیان) مردانی مانند شما هستند (چرا آنها این گونه متحدند و گوش به فرمان پیشوای ظالمشان هستند)، ولی شما این گونه پراکنده و عصیانگرید؟ آیا سخن بدون آگاهی (مشکلی را حل می کند؟) و غفلت آمیخته با بی تقوایی و امید به پیروزی، در حالی که شایستگی آن را ندارید، (شما را به جایی می رساند؟)

شرح و تفسیر

کاری گردید که از شما مأیوسم!

در آخرین بخش این خطبه- که از خطبه های دردناک و غم انگیزی است که از مولا- علی علیه السیلام شنیده شده است- امام، آخرین تازیانه های سرزنش و ملامت را بر ارواح مرده آنها می نوازد، به این امید که شاید به حرکت آیند و بر پا خیزند و با امکانات وسیع و گسترده ای که دارند، قدرت شیطانی دشمن را در هم بشکنند و

مسلمانان را از شرّ این خون آشامان-که آخرین تفاله های زمان جاهلیتند-آسوده کنند، می فرماید:

«به خدا سوگند! به آنجا رسیده ام که گفتارتان را تصدیق نمی کنم و به یاری شما امید ندارم و دشمن را به وسیله شما تهدید نخواهم کرد. أصْبَحْتُ وَاللَّهِ! لَا أَصْدِقُ قَوْلَكُمْ، وَلَا أَطْعُمُ فِي نَصْرِكُمْ، وَلَا أَوْعِدُ الْعَدُوَّ بِكُمْ.» درست است که اعتماد متقابل پیشوا و پیروان، از اصول مسلم مدیریت است و اعتماد به مردم و تشویق آنان و چشم پوشی از خطاهایشان و بیان نقاط قوّتشان، مایه دلگرمی و پیروزی است، ولی گاه کار به جایی می رسد که بر اثر ضعف و سستی فوق العاده و پراکندگی افکار و تشیّت صفوّف و جهل و نادانی تمام روزنه های امید رهبر و پیشوا بسته می شود و مردم در شرایط خاصی به شکل فردی در می آیند که گرفتار ایست قلبی شده و جز با فشارهای سنگین امیدی به بازگشتش نیست. و یا مانند کسی که ماده سمی خواب آوری خورده که باید او را با سیلی آبدار از فرو رفتن در خوابی که مایه مرگ است، نجات داد.

این سخنان در عین این که وضع مردم کوفه را مشخص می کند، مشکلات طاقت فرسای امیر مؤمنان علی علیه السلام را در آن مقطع تاریخی نشان می دهد. او، حق داشت این چنین اظهار بی اعتمادی به آنها کند، چرا که بارها از وعده های خود تخلف کرده و بی وفایی و پیمان شکنی را نشان داده بودند. آنها گروهی بودند که تنها، با رجز خوانی و شعارهای داغ در مجالس شب نشینی دل خوش می کردند، ولی به هنگام حرکت به سوی میدانهای نبرد با دشمن در لانه های خود می خزیدند.

حضرت سپس در ادامه این سخن گویی بر آنها فریاد می زند، می فرماید:

«درد شما چیست؟ داروی شما کدام است؟ طبابت و درمانتان از چه راهی میسر است؟ ما بالکم؟ ما دواؤ کم؟ ما طبکم؟ این گروه شامیان مردانی مانند شما هستند (چرا آنها این گونه متّحدند و آن قدر

مقاوم و گوش به فرمان پیشوای ظالمشان هستند، ولی شما این گونه پراکنده و سست و عصیانگرید؟)، القوم رجال أمثالکم .

آیا آنها، از آب و گل دیگری هستند، یا ساختمان جسمی و روحیه دیگری دارند؟ به یقین چنین نیست، فرق آنان با شما در یک چیز است: اخلاق و روحیات.

آری، آنها می دانند برای میدان جنگ چه چیزهایی لازم است، ولی شما هرگز نمی دانید و علی رغم نعمتهاي عظيمی مانند پیشوای قدرتمند و... که خدا به شما داده، نفرات فراوان و امکانات بسیار آنها شما را مروع خود ساخته و به ذلت کشانده است. افسوس و صد افسوس که رهبری مانند من، گرفتار شماها شده! و به گفته مولا، در دیوان منسوب به آن حضرت:

دواوک فیک و ما تبصر و داؤک منک و ما تشعر

درد تو در درون جان تو است و تو نمی بینی و داروی تو، در خود تو است و تو نمی فهمی! سرانجام و در آخرین جمله های این خطبه، امام دقیقاً انگشت روی درد آنها می گذارد و در سه چیز، آن را خلاصه می کند و می فرماید:

«آیا سخن بدون آگاهی (مشکلی را حل می کند؟) و غفلت آمیخته با بی تقوایی شما را به جایی می رساند؟ و امید به پیروزی دارید، در حالی که شایستگی آن را ندارید، أقولا بغير علم؟ و غفله من غير ورع؟! و طمعاً في غير حق؟!» آری، بدبختی شما از اینجا سرچشم می گیرد که نسنجیده سخن می گویید و سطح آگاهی شما پایین است: شما آینین تقوا را رها کرده در غفلت دنیا پرستی فرو رفته اید، شما می خواهید تکیه بر جای بزرگان و پیروزمندان بزنید، در حالی که اسباب پیروزی را فراهم نساخته اید. آری، درد شما، اینجا است.

این عوامل سه گانه (گفتار بدون عمل و جهل توأم با بی تقوایی و امید پیروزی،

بدون فراهم ساختن اسباب آن) در هر قوم و ملّتی که فراهم شود، سبب بدبختی و بیچارگی و شکست آنها خواهد شد.

نکته: عوامل اصلی ناکامیها

بی شک، سپاهیان علی علیه السیلام با آن رهبری لایق و قابل قبول مردمی و سابقه در جهاد، امکان پیروزی بر دشمن را از هر نظر دara بودند، ولی متأسفانه ضعفهایی داشتند که تمام عوامل پیروزی را از اثر انداخت و بی شک، این ضعفها در هر قوم و ملّتی که پیدا شود، سرنوشتی بهتر از سپاه کوفه نخواهد داشت.

در جمله های اخیر این خطبه و پاره ای از جمله هایی که در فرازهای قبل گذشت، این ضعفها به خوبی تبیین شده که نخستین آن، رها کردن عمل و چسبیدن به سخن است. امروز در جای گرم و خوش بنشینند و سخن از جنگ و جهاد گویند، بی آن که به آن معتقد باشند و یا تصمیمی بر انجام آن بگیرند. در پشت جبهه حرفهای داغ آتشین بزنند، ولی هرگز به خطوط مقدم نزدیک نشوند. اصولاً افراد پر ادعا و پر حرف در عمل، افرادی ضعیف و ناتوانند، گویی تمام قدرت و استعداد خود را در زبانشان جمع کرده اند! جمله «أقولا - بغير علم؟»، همین معنا را می رساند، خواه علم را به معنای «آگاهی» بدانیم یا به معنای «اعتقاد» یا به معنای «عمل»، چرا که هر سه تفسیر، به یک نتیجه باز می گردد، زیرا آگاهی و اعتقاد نسبت به چیزی، دعوت به عمل می کند و ضعف عمل، معمولاً به خاطر عدم درک عمیق و نداشتن اعتقاد است، همان گونه که در سخن دیگری از مولا علی علیه السیلام آمده است که فرمود: «العلم مقرن بالعمل، فمن علم عمل. (۱) علم، با عمل همراه است، کسی که آگاهی (و اعتقاد) نسبت به

ص: ۲۲۶

۱- (۱) نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۳۶۶

چیزی داشته باشد، به آن عمل می کند.» عامل دیگر، غفلت و فقدان ورع است و به تعبیری دیگر عدم توجه به واقعیتها - که برخاسته از بی تقوایی است - سبب می شود که دشمن براحتی در میان جمع نفوذ کند و گاه سران آنها را با زخارف دنیا بخرد و گاه آنها را با مقام تطمیع کند و یا از خطر بترساند، در حالی که اگر هوشیاری آمیخته با پرهیزگاری جای این غفلت و بی تقوایی را بگیرد تیر دشمن به سنگ می خورد و کمانه می کند و به او باز می گردد.

عامل سوم، طمع در چیزی است که شایستگی آن را ندارد و یا به تعبیر دیگر اسباب آن را فراهم نساخته است.

می دانیم که در عالم، برای رسیدن به هر مقصدی، اسبابی لازم است و قانون علت و معلول، با اراده و مشیت الهی با قدرت تمام بر جهان حکومت می کند، هر چند ناگاهان در عالم خیال این پیوندها را از هم گسته و برای رسیدن به مقصدود به اوهام و خیالات دل می بندند.

جمله «طمعاً في غير حق» می تواند به همین معنا باشد که شما طمع در چیزی دارید که استحقاق آن را ندارید، ولی برخی از مفسران نهج البلاغه - گفته اند که منظور از این جمله، این است که آنها طمع داشتند که عطا یاشان از بیت المال، افزوده شود و بیش از آنچه استحقاق دارند از سوی مولا علی علیه السلام به آنها پرداخته شود و چون این خواسته نامشروع، انجام نشد، در جنگ سست شدند.

بدیهی است که این طرز تفکر مادی گرایانه، هر جا باشد، عامل بدبخشی و شکست است، همان گونه که توجه به جمع آوری غنائم - که یک گرایش مادی در میدان جهاد الهی بود - در جنگ احمد، سبب شکست سختی در سپاه اسلام شد.

به هر حال این اصول تنها مربوط به تحلیل عوامل شکست در لشکر کوفه نبود، بلکه اصولی است مربوط به هر عصر و زمان و مکان.

این جمله های اخیر، بلکه تمام فرازهای این خطبه، از سوز درون مولا علی علیه السلام و

نهایت ناراحتی آن حضرت خبر می دهد و اگر تاریخ مدون هم وجود نداشت، همین جمله ها کافی بود که شرایط خاص زمان حضرت را روشن سازد.

ص: ۲۲۸